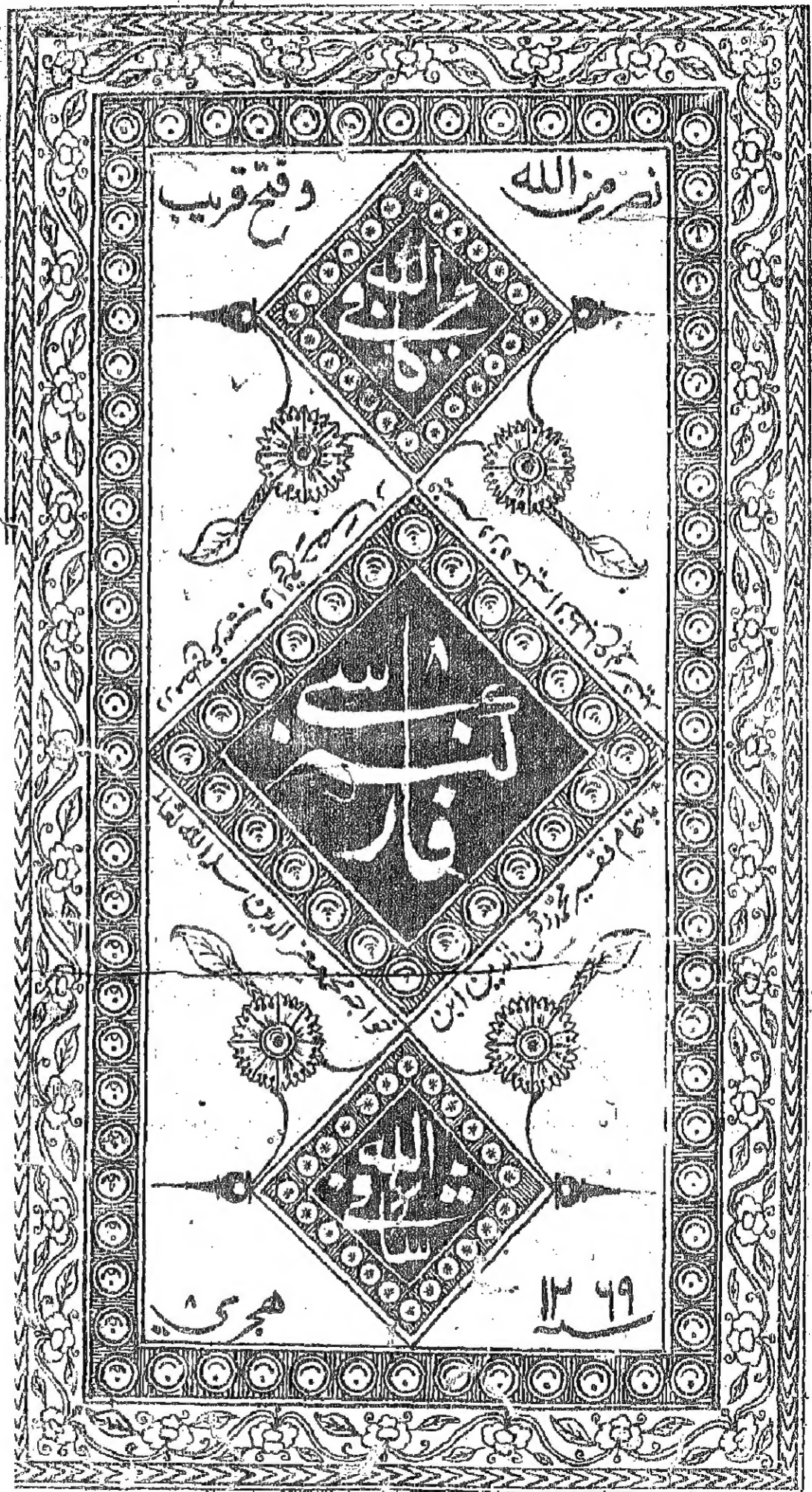


کتابخانه
عظیمه ماری
در موزه ملی
تهران



فصل در احکام غسل فرض و غسل نیت است آب در دهن و بینی کردن

اندام شستن و نزد امام شافعی رحمه الله آب در دهن و بینی کردن مستحب است **مسئله** باید که این دو غسل فرضی و بقول امام مالک رحمه الله فرض است **مسئله** باید که آب در دهن و بینی

خسته ناکردن و در طریقی **مسئله** است در غسل مفروضه شستن دست و پیشانی از استنجاء و شستن فرج و ذائل کردن نجاست از تن خود بعد و وضو کردن چنانکه برای نماز پس با آب بر تمام تن بخاشان

مسئله باید که در کسب بوی بافته بر زن فرضی اگر بوی تر شود **مسئله** در خروج آب بینی باقی و مشهوره غسل فرض شود اما مشهوره در حال انقباض می از محل خود شرط است و در حال خروج مشهوره

مشهوره نیست و نزد امام ابو یوسف رحمه الله در حال خروج بشوید نیز شرط است و بقول امام شافعی رحمه الله در هر دو حال شرط **مسئله** بجا نیست در حقیقت در دهن و بینی یا قبل یا بعد و مقول غسل فرضی

مسئله اگر با زنی نماز رسید و طریقی کرد غسل مرد در وضو **مسئله** باید که شستن از حیض و یا از نفاس غسل فرضی شود **مسئله** بخروج قاعدی و دودی و احتمالی که در وضو غسل فرضی **مسئله** غسل جمعه و عیدین و عید و برای احرام نیست و بقول امام مالک رحمه الله غسل بر جمعه واجب است

و برای ایست **مسئله** غسل نیت و کافری که اسلام آورده واجب است و کافری که اسلام آورد جنب نبود واجب نیست و نزد امام شافعی رحمه الله واجب است **فصل در احکام آب جفا**

و وضو جایز است با آب باران و چشمه و دریا اگر چه درین آبهای چیزی پاک آلوده شود و یک و دی متغیر کرد یا بسبب پیرمانه کی گفته شود اما وضو جایز نیست به آبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق و یا آبی که در دو چیزی پخته باشند و یا آبی که از بخت یا میوه بیرون آورده و به آبی که در دو چیزی آمیخته شود و دو

آب بکر و در بزرگ اجزاء مختلط بر آب غالب آید و به ای استاده که کم از صد گز باشد و در وضو باید ای افتاده بود اما در آب استاده که صد گز بود حکم آب روان دارد و بقول امام شافعی رحمه الله اگر آب استاده مقدار و قله بود و در وضو نجاست ملغنه و خور و بود و بقول امام مالک رحمه الله آب

استاده یافتن نجاست پلیده نشود تا اثر نجاست ظاهر نشود **مسئله** به آب روان غسل وضو روا بود اگر چه نجاست در واقع اگر نجاست ظاهر بود یعنی مزه و رنگ بوی نجاست پیدا نشود و حد آب جاری نیست که گاه را بر **مسئله** مردن چیزی که خون روان ندارد آب پلیده نماند چون آب کس و

آب ری اینست که گاه را بر **مسئله** مردن چیزی که خون روان ندارد آب پلیده نماند چون آب کس و

آب ری اینست که گاه را بر **مسئله** مردن چیزی که خون روان ندارد آب پلیده نماند چون آب کس و

آب ری اینست که گاه را بر **مسئله** مردن چیزی که خون روان ندارد آب پلیده نماند چون آب کس و

در احکام غسل فرض و غسل نیت است آب در دهن و بینی کردن
اندام شستن و نزد امام شافعی رحمه الله آب در دهن و بینی کردن مستحب است
مسئله باید که این دو غسل فرضی و بقول امام مالک رحمه الله فرض است
مسئله باید که آب در دهن و بینی خسته ناکردن و در طریقی
مسئله است در غسل مفروضه شستن دست و پیشانی از استنجاء و شستن فرج و ذائل کردن نجاست از تن خود بعد و وضو کردن چنانکه برای نماز پس با آب بر تمام تن بخاشان
مسئله باید که در کسب بوی بافته بر زن فرضی اگر بوی تر شود
مسئله در خروج آب بینی باقی و مشهوره غسل فرض شود اما مشهوره در حال انقباض می از محل خود شرط است و در حال خروج مشهوره
مشهوره نیست و نزد امام ابو یوسف رحمه الله در حال خروج بشوید نیز شرط است و بقول امام شافعی رحمه الله در هر دو حال شرط
مسئله بجا نیست در حقیقت در دهن و بینی یا قبل یا بعد و مقول غسل فرضی
مسئله اگر با زنی نماز رسید و طریقی کرد غسل مرد در وضو
مسئله باید که شستن از حیض و یا از نفاس غسل فرضی شود
مسئله بخروج قاعدی و دودی و احتمالی که در وضو غسل فرضی
مسئله غسل جمعه و عیدین و عید و برای احرام نیست و بقول امام مالک رحمه الله غسل بر جمعه واجب است
و برای ایست
مسئله غسل نیت و کافری که اسلام آورده واجب است و کافری که اسلام آورد جنب نبود واجب نیست و نزد امام شافعی رحمه الله واجب است
فصل در احکام آب جفا
و وضو جایز است با آب باران و چشمه و دریا اگر چه درین آبهای چیزی پاک آلوده شود و یک و دی متغیر کرد یا بسبب پیرمانه کی گفته شود اما وضو جایز نیست به آبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق و یا آبی که در دو چیزی پخته باشند و یا آبی که از بخت یا میوه بیرون آورده و به آبی که در دو چیزی آمیخته شود و دو
آب بکر و در بزرگ اجزاء مختلط بر آب غالب آید و به ای استاده که کم از صد گز باشد و در وضو باید ای افتاده بود اما در آب استاده که صد گز بود حکم آب روان دارد و بقول امام شافعی رحمه الله اگر آب استاده مقدار و قله بود و در وضو نجاست ملغنه و خور و بود و بقول امام مالک رحمه الله آب
استاده یافتن نجاست پلیده نشود تا اثر نجاست ظاهر نشود
مسئله به آب روان غسل وضو روا بود اگر چه نجاست در واقع اگر نجاست ظاهر بود یعنی مزه و رنگ بوی نجاست پیدا نشود و حد آب جاری نیست که گاه را بر
مسئله مردن چیزی که خون روان ندارد آب پلیده نماند چون آب کس و

[illegible]

وجود آب در حال نماز مبطل تیمم نیست **مسئله** مستحب تاخیر نماز اگر امید وجود آب در آن وقت
 در وقت مکروه نیفتد و همچنین کسیکه امید و ارجاع است بود و اگر در وقت مستحب تیمم
 و بقول امام مالک رحمه الله علیه تا نیم وقت توقف کند **مسئله** پیش از دخول وقت
 تیمم کند و بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست **مسئله** اداء دو قرض و آنچه خواهد از
 فرائض و نوافل یک تیمم جایز نیست و بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست **مسئله**
 بعد از خوف فوت نماز جنازه چهار امام و دو لی جنازه و نماز عیدین با وجود آب تیمم جایز بود
 و بقول امام ابو یوسف رحمه الله علیه بنا بر آنست که تیمم جایز نیست اگر بوضو شرع باشد
 و بقول امام شافعی رحمه الله علیه تیمم بعد از خوف فوت نماز جنازه و عیدین جایز نیست **مسئله**
 برای قوه نماز جمعه دو وقتی تیمم جایز نیست **مسئله** اگر آب در متاع خود فراموش کرد
 و تیمم نماز را در آنجا بجا آورد و بعد از آن اعادت نکند و بقول امام ابی یوسف رحمه الله علیه
 آنجا که **مسئله** اگر مکان آب دارد مقدار یک تیر بر تاپ طلبید واجب است و
 مقدار تیر بر تاپ صد که باشد تا چهار صد که در آنجا که آنجا که طلب واجب است و
 بقول امام شافعی رحمه الله علیه بی طلب تیمم جایز نیست در هر دو حال **مسئله** اگر تیر
 آب طلب کند و اگر نداند که در آنجا که تیمم جایز نیست بود و اگر تیر در آنجا که تیمم جایز
 بود **مسئله** اگر بیشتر از امام جنب مجروح است تیمم کند و اندام بشوید و اگر بدیشتری از
 اندام صحیح است بشوید و تیمم نکند و اگر مجروح است مسح کند و اگر ممکن نبود بر جامه حرام
 مسح کند و در میان غسل و تیمم جمع نکند و بقول امام شافعی رحمه الله علیه اندام
 صحیح بشوید و بر آن مجروح تیمم کند **باب** در بیان مسح کردن بر موزه
مسئله مسح بر موزه مردوزن را جایز نیست اگر جنب نباشد اگر پوشیده باشد
 آن مردوزن بر طهارت کامل وقت حد **مسئله** مسح در حق مقیم یک شب
 است و در حق مسافر شبانروز و بقول امام مالک رحمه الله علیه روا نباشد که مقیم

اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند

اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند

اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند و اگر در آن وقت که تیمم کند

مقیم مسح کرد و پیش از تمام شدن یک شبانه روز مسافر شد شبانه روز مسح تمام کند
و بقول امام شافعی رحمه الله علیه یک شبانه روز مسح تمام کند و بعده موزه بکشد و یا
بشویید **مسئله** اگر مسافر یک شبانه روز موزه را مسح کشید و بعد مقیم شد موزه
و پائی بشوید و اگر یک شبانه روز تمام شده است یک شبانه روز مسح تمام کند بعده موزه
بکشد **مسئله** مسح بر جورابین که با جلد و یا نعل است جایز نیست باتفاق و اما بخلاف
آنکه سفید یافتند و بی جلد و نعل است بر آن نیز مسح جایز نیست بقول صاحبیه و بقول
اول از امام ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نیست **مسئله** مسح بر سر موزه جایز نیست و
بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست **مسئله** بر دستار و کلاه و روی پوش
و بر پوست که باز دارد در دست می پیچد مسح جایز نیست **مسئله** مسح بر جیره و بر جامه
که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد پس درین مسح مده بود و اگر
بخش مجروح است و بر او جیره بسته است مسح کند و اعضا دیگر بشوید بخلاف آنکه
آنکه یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و یکپای بشوید جایز نیست و اگر چیزی موضوع است
مسح بر آن جایز نیست بخلاف آنکه موزه بر او پوشیده است مسح بر آن جایز نیست
مسئله اگر جیره بر جراحت بسته است و مقداری از جیره اندام صحیح است
و تمام جیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح می کند جایز بود **مسئله** اگر جیره
از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نیست محل جیره بشوید و اگر نیکو نشده
است جیره بندد و مسح باطل نشود **مسئله** مسح موزه و مسح بر نیت شرطی
باب در بیان مسایل حیض **مسئله** حیض عبارتست از بیرون آمدن
خون از رحم زنی بالغه و سالمه از علت استیحااضه و صغیر **مسئله** اول مده حیض
پیش از روز است و بقول امام ابو یوسف رحمه الله در شبانه روز و بیشتر از روز
سیوم و بقول امام شافعی رحمه الله علیه یک شبانه روز است و بقول امام مالک

مسح بر جورابین که با جلد و یا نعل است جایز نیست باتفاق و اما بخلاف آنکه سفید یافتند و بی جلد و نعل است بر آن نیز مسح جایز نیست بقول صاحبیه و بقول اول از امام ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نیست مسئله مسح بر سر موزه جایز نیست و بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش و بر پوست که باز دارد در دست می پیچد مسح جایز نیست مسئله مسح بر جیره و بر جامه که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد پس درین مسح مده بود و اگر بخش مجروح است و بر او جیره بسته است مسح کند و اعضا دیگر بشوید بخلاف آنکه آنکه یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و یکپای بشوید جایز نیست و اگر چیزی موضوع است مسح بر آن جایز نیست بخلاف آنکه موزه بر او پوشیده است مسح بر آن جایز نیست مسئله اگر جیره بر جراحت بسته است و مقداری از جیره اندام صحیح است و تمام جیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح می کند جایز بود مسئله اگر جیره از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نیست محل جیره بشوید و اگر نیکو نشده است جیره بندد و مسح باطل نشود مسئله مسح موزه و مسح بر نیت شرطی

مسح بر جورابین که با جلد و یا نعل است جایز نیست باتفاق و اما بخلاف آنکه سفید یافتند و بی جلد و نعل است بر آن نیز مسح جایز نیست بقول صاحبیه و بقول اول از امام ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نیست مسئله مسح بر سر موزه جایز نیست و بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش و بر پوست که باز دارد در دست می پیچد مسح جایز نیست مسئله مسح بر جیره و بر جامه که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد پس درین مسح مده بود و اگر بخش مجروح است و بر او جیره بسته است مسح کند و اعضا دیگر بشوید بخلاف آنکه آنکه یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و یکپای بشوید جایز نیست و اگر چیزی موضوع است مسح بر آن جایز نیست بخلاف آنکه موزه بر او پوشیده است مسح بر آن جایز نیست مسئله اگر جیره بر جراحت بسته است و مقداری از جیره اندام صحیح است و تمام جیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح می کند جایز بود مسئله اگر جیره از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نیست محل جیره بشوید و اگر نیکو نشده است جیره بندد و مسح باطل نشود مسئله مسح موزه و مسح بر نیت شرطی

مسح بر جورابین که با جلد و یا نعل است جایز نیست باتفاق و اما بخلاف آنکه سفید یافتند و بی جلد و نعل است بر آن نیز مسح جایز نیست بقول صاحبیه و بقول اول از امام ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نیست مسئله مسح بر سر موزه جایز نیست و بقول امام شافعی رحمه الله علیه جایز نیست مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش و بر پوست که باز دارد در دست می پیچد مسح جایز نیست مسئله مسح بر جیره و بر جامه که بر جراحت بسته اند جایز بود و حکم شستن دارد پس درین مسح مده بود و اگر بخش مجروح است و بر او جیره بسته است مسح کند و اعضا دیگر بشوید بخلاف آنکه آنکه یکپای موزه دارد و بر آن مسح کند و یکپای بشوید جایز نیست و اگر چیزی موضوع است مسح بر آن جایز نیست بخلاف آنکه موزه بر او پوشیده است مسح بر آن جایز نیست مسئله اگر جیره بر جراحت بسته است و مقداری از جیره اندام صحیح است و تمام جیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح می کند جایز بود مسئله اگر جیره از جراحت افتاد بعد از نیکو شدن مسح جایز نیست محل جیره بشوید و اگر نیکو نشده است جیره بندد و مسح باطل نشود مسئله مسح موزه و مسح بر نیت شرطی

چهل شبانه روز است و بقول شافعی رحمه الله علیه شصت شبانه روز و بقول مالک
هفتاد شبانه روز و خونی که زیاده از چهل روز است استیاضه بود **مسئله** ردی که که اند
یک شکم متولد شوند نفاس از اول و لذ بود و بقول امام محمد رحمه الله علیه از اول دوم
بود **باب** **الانجاس** **مسئله** جایز است شستن جامه پلید و تن با آب هر چه
بذات کندن نجاست است چون سرکه و کلاب و آبی که شپلیده باشد از برکت میوه و دند
خرا و طهارت بی و بقول محمد و زفر رحمه الله علیه شستن جامه پلید و تن بخواب
جایز نیست **مسئله** شستن جامه و تن بر روغن و شیر جایز نبود **مسئله** موزه پلید از نجاست
تندار خشک و تر بمالیدن پاک شود و بقول محمد رحمه الله علیه پلید موزه پلید بمالیدن پاک
نشد اگر چه نجاست تن دازد و یا خشک بود و بقول ابی حنیفه از نجاست خشک
بمالیدن و از نجاست تر بشستن پاک شود و این خلاف در نجاست تندار است
فاما نجاستی که گندیده بود موزه پاک نشود مگر بشستن **مسئله** موزه و جامه از آب
خشک بمالیدن پاک شود و آب منی تر بمالیدن پاک نشود مگر بشستن و بقول شافعی
رحمه الله علیه آب منی پاک است **مسئله** تیغ و کارد و آینه پلید و مانده آن بمالیدن
پاک شود **مسئله** اگر زمین پلید و خشک شده و اثر نجاست نماند نماز بر او جایز بود
و تیمم بی و بقول شافعی و زفر رحمه الله علیه یا زینر جایز نبود **مسئله** خون دریم و
خمر و پسر افکنده ماکیان و بول آنچه گوشت احرام است و سرکین سپ و کاه
و کاه و میش نجاست مغلظه اند مقدار یک درم عفو است و زیاده از درم مانع جواز
صلوة است و درم مقدار پنهانی کف دست بود و بقول زفر و شافعی رحمه الله
علیهما اندک و بسیار از نجاست مانع جواز صلوة است و بقول زفر رحمه الله
سرکین آنچه گوشت او حلال است نجاست محفقه است و سرکین آنچه گوشت
احرام است مغلظه است و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جمله سرکین

از مکان بلند
رنجته شوند جایز
ند و آب بیکدیگر
نخل شود و درین
زینب نجاست
مقدار خاک بر زمین
کر بوی اعلی نجاست
غیر سر نماز برین زمین
فان نجاست در تعلق
مسئله اگر در نجاست
خون الوده را در آن
و برین شد و بی
در یک بزرگ و کوچکی
بالت و جایز است
مسئله اگر در نجاست
نجاست سرکه و دیگر
آن نجاست را با حار
آن نجاست را با حار
آن نجاست را با حار

در نجاست مغلظه است و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جمله سرکین

در نجاست مغلظه است و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جمله سرکین

از نجاست محققه است مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول سپ و پس
 افکنده پرنده گاهی که گوشت ایشان حرام است نجاست محققه است و خون ماهی
 و لعاب است و خر و بول که پراکنده رسد مانند سر سوزن عفو است و بقول
 ابی یوسف رحمه الله علیه لعاب است و خر نجاست محققه است چون کم از ربع پلید
 شود مانع نبود و ربع مانع جواز نماز است و بقول محمد رحمه الله علیه بول آنچه گوشت
 او حلال است و بول سپ پاک است و پس افکنده بطور آنچه گوشت او حرام است
 نجاست مغالطه است مسئله آن نجاستی که دیده شود برفق عین آن نجاست
 جامه پاک شود و آنچه اثر او ماند عفو است و نجاستی که دیده نشود سه بار شستن
 و شپیلیدن پاک شود و بقول شافعی رحمه الله علیه یکبار شستن پاک شود مسئله
 آنچه شپیلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید و هر بار خشک کن پاک شود و بقول
 محمد رحمه الله علیه هرگز پاک نشود و حد خشکی اینست که از قطره چکیدن بپسند
 مسئله استنجاست است بنک یا بکلوخ و آب شستن افضل است و عدد
 بنک سنت نیست و بقول شافعی رحمه الله علیه سه عدد بنک سنت است
 مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کند و جز مخرج زیاده از درم شستن واجب
 شود و اگر با مخرج زیاده از درم نبود استنجاست بنک بسند بود و بقول محمد رحمه الله
 علیه درینصورت نیز شستن واجب است مسئله استنجاست بکند به دست راست و
 باستخوان و سرکین و سفاله و نمک و طعام و الله اعلم باب در سبیل
 اوقات نماز مسئله وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است تا طلوع
 آفتاب و وقت نماز ظهر از گشتن آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی دو چند است
 جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه هر دو
 وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچندان شود جز سایه اصلی و اول وقت

از نجاست محققه است مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول سپ و پس
 افکنده پرنده گاهی که گوشت ایشان حرام است نجاست محققه است و خون ماهی
 و لعاب است و خر و بول که پراکنده رسد مانند سر سوزن عفو است و بقول
 ابی یوسف رحمه الله علیه لعاب است و خر نجاست محققه است چون کم از ربع پلید
 شود مانع نبود و ربع مانع جواز نماز است و بقول محمد رحمه الله علیه بول آنچه گوشت
 او حلال است و بول سپ پاک است و پس افکنده بطور آنچه گوشت او حرام است
 نجاست مغالطه است مسئله آن نجاستی که دیده شود برفق عین آن نجاست
 جامه پاک شود و آنچه اثر او ماند عفو است و نجاستی که دیده نشود سه بار شستن
 و شپیلیدن پاک شود و بقول شافعی رحمه الله علیه یکبار شستن پاک شود مسئله
 آنچه شپیلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید و هر بار خشک کن پاک شود و بقول
 محمد رحمه الله علیه هرگز پاک نشود و حد خشکی اینست که از قطره چکیدن بپسند
 مسئله استنجاست است بنک یا بکلوخ و آب شستن افضل است و عدد
 بنک سنت نیست و بقول شافعی رحمه الله علیه سه عدد بنک سنت است
 مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کند و جز مخرج زیاده از درم شستن واجب
 شود و اگر با مخرج زیاده از درم نبود استنجاست بنک بسند بود و بقول محمد رحمه الله
 علیه درینصورت نیز شستن واجب است مسئله استنجاست بکند به دست راست و
 باستخوان و سرکین و سفاله و نمک و طعام و الله اعلم باب در سبیل
 اوقات نماز مسئله وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است تا طلوع
 آفتاب و وقت نماز ظهر از گشتن آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی دو چند است
 جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه هر دو
 وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچندان شود جز سایه اصلی و اول وقت

از نجاست محققه است مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول سپ و پس
 افکنده پرنده گاهی که گوشت ایشان حرام است نجاست محققه است و خون ماهی
 و لعاب است و خر و بول که پراکنده رسد مانند سر سوزن عفو است و بقول
 ابی یوسف رحمه الله علیه لعاب است و خر نجاست محققه است چون کم از ربع پلید
 شود مانع نبود و ربع مانع جواز نماز است و بقول محمد رحمه الله علیه بول آنچه گوشت
 او حلال است و بول سپ پاک است و پس افکنده بطور آنچه گوشت او حرام است
 نجاست مغالطه است مسئله آن نجاستی که دیده شود برفق عین آن نجاست
 جامه پاک شود و آنچه اثر او ماند عفو است و نجاستی که دیده نشود سه بار شستن
 و شپیلیدن پاک شود و بقول شافعی رحمه الله علیه یکبار شستن پاک شود مسئله
 آنچه شپیلیدن او ممکن نیست سه بار بشوید و هر بار خشک کن پاک شود و بقول
 محمد رحمه الله علیه هرگز پاک نشود و حد خشکی اینست که از قطره چکیدن بپسند
 مسئله استنجاست است بنک یا بکلوخ و آب شستن افضل است و عدد
 بنک سنت نیست و بقول شافعی رحمه الله علیه سه عدد بنک سنت است
 مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کند و جز مخرج زیاده از درم شستن واجب
 شود و اگر با مخرج زیاده از درم نبود استنجاست بنک بسند بود و بقول محمد رحمه الله
 علیه درینصورت نیز شستن واجب است مسئله استنجاست بکند به دست راست و
 باستخوان و سرکین و سفاله و نمک و طعام و الله اعلم باب در سبیل
 اوقات نماز مسئله وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است تا طلوع
 آفتاب و وقت نماز ظهر از گشتن آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی دو چند است
 جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه هر دو
 وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچندان شود جز سایه اصلی و اول وقت

[illegible]

1.

ما ملأ الله من

از طبع صبح صادق

اول رسد اول وقت به اول فصل است و مکتوب دعا یعنی جماعت و کتاب جز اول و احسن مکتوب دعا
شده در درخت است بقایا جماعت سهار و نه از راه بیفتد و اول علم از آن است که در اول وقت و بدین ترتیب



و حکما در آغاز ضمیمه در تبارکی و ظاهر است که این یک نسبت حقیر محض و جماعت کثیر گویند و از آنجا که

[illegible]

[illegible]

ووقت خطبه وبقول شافعی رحمه الله علیه سنت جمعه و تحیت مسجد در وقت خطبه بکذا در مسئله منوع است از جمع کردن دو نماز در اداء بیوقت بسبب عذر وبقول شافعی رحمه الله علیه جمع میان ظهر وعصر در بیوقت و میان مغرب و عصر سفر و مطر جائز نیست و نزدیک ما جمع کردن میان ظهر وعصر بعهده و میان مغرب و عشاء غیر ذلعه جائز نیست والله اعلم **باب در مسایل اذان**

مسئله بانگهای برای اذان و اقامت مکرر است بی ترجیح و سخن و بقول شافعی رحمه الله علیه در بانگهای ترجیح کند و حضوره ترجیح ایست که اول بار شهادتین آهسته گوید و دوم بار بلند مسئله در اذان فجر بعد از فلاح دوبار الصلوة من النعم گوید مسئله اقامت مثل اذان است مگر که زیاده کند در اقامت بعد از فلاح قد قامت الصلوة دوبار گوید و بقول شافعی رحمه الله علیه در اقامت هر کلمه یکبار گوید مسئله در اذان ترسل کند یعنی پشت لب نکوید و در اقامت شتاب کند و در اذان و اقامت استقبال قبل کند و در حال اذان و اقامت سخن نکوید و در کلمه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح روی بجانب راست و چپ کند و در صومعه بوقت حی علی الصلوة و الفلاح بلند و در هر دو گوش انگشت کند مسئله تنویر میان اذان و اقامت باینکه ندارد و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه تنویر برای قاضی و امیر کردن باک نیست و بقول محمد رحمه الله علیه مکرر است مسئل میان اذان و اقامت جلسه کند مگر در مغرب و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در مغرب جلسه خفیفه کند و بقول شافعی رحمه الله علیه مقدار دو رگعت بنشیند مسئله برای نماز فائده اذان و اقامت گوید اگر فوائت بسیار برای نماز اول اذان و اقامت کند و در بیاتی بخیر بود در اذان و اقامت هر دو

ووقت خطبه وبقول شافعی رحمه الله علیه سنت جمعه و تحیت مسجد در وقت خطبه بکذا در مسئله منوع است از جمع کردن دو نماز در اداء بیوقت بسبب عذر وبقول شافعی رحمه الله علیه جمع میان ظهر وعصر در بیوقت و میان مغرب و عصر سفر و مطر جائز نیست و نزدیک ما جمع کردن میان ظهر وعصر بعهده و میان مغرب و عشاء غیر ذلعه جائز نیست والله اعلم **باب در مسایل اذان**

ووقت خطبه وبقول شافعی رحمه الله علیه سنت جمعه و تحیت مسجد در وقت خطبه بکذا در مسئله منوع است از جمع کردن دو نماز در اداء بیوقت بسبب عذر وبقول شافعی رحمه الله علیه جمع میان ظهر وعصر در بیوقت و میان مغرب و عصر سفر و مطر جائز نیست و نزدیک ما جمع کردن میان ظهر وعصر بعهده و میان مغرب و عشاء غیر ذلعه جائز نیست والله اعلم **باب در مسایل اذان**

گوید یا بسمه کند با قامت و بقول مالک رحمه الله علیه یک اقامت بنده کند
 در جمیع فوائت **مسئله** پیش از دخول وقت اذان نکوید و اگر گرفت آغاده کند
 و بقول شافعی رحمه الله علیه اذان فی در نصف آخر شب جایز نیست **مسئله**
 اذان و اقامت جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و قاعد و **مسئله** و کدوک
 مکروه است و بانگها از محدث مکروه نیست **مسئله** اذان و اقامت بنده و حرام
 و مکروه است اذان که یکبار و اگر اندر سه بار و اگر در سه بار و اگر در سه بار و اگر در سه بار
 و بیابانی مکروه بی **مسئله** اگر مسافر ترک اقامت کند مکروه بود **مسئله** اگر
 در شهر خود نماز میکند و اذان و اقامت ترک نمیکند مکروه نبود **مسئله** مستحب
 که مسافر و کسیکه در خانه خود نماز میکند اذان و اقامت کند مگر زنان را و الله اعلم
باب شروط الصلوة **مسئله** پاکی تن از حدث و جنابت و نجاست
 و ایکی جامه از نجاست و جامی نماز پوشیدن ستر عورة از شرائط نماز است **مسئله**
 عورة مرد از انقباض زیر ناف تا زیر الوهت و بقول شافعی رحمه الله علیه ناف مرد از
 عورت و از زنی **مسئله** عورت زن حره تمام تن است مگر روئی و دو کف دست و دو
 قدم و بروایتی قدم زن نیز عورت و روایت صحیح اینست که قدم عورت **مسئله**
 برهنگی ربع ساق زن و ربع شکم و پشت و ربع ران مانع جواز نماز است و برهنگی
 ربع عورة غلیظ یعنی قبل و دبر و خصیتین مانع جواز نماز است و بقول ابو یوسف
 رحمه الله علیه اگر مکشوف کمتر از نصف است مانع فی و اگر مکشوف نصف است
 درود و روایت است و بقول شافعی رحمه الله علیه برهنگی اگر چه اندک است مانع
 است و عورت کینزک مثل عورة مرد است مگر پشت و شکم نیز عورة است **مسئله**
 اگر با وجود جامه که ربع او پاک است برهنه نماز کند در او نبود و اگر کم از ربع پاک است
 نجس است برهنه نماز کند و یا با جامه و اگر جامه ندارد نشسته نماز کند برای رکوع و
 سجود اشاره کند و بقول شافعی و زفر رحمه الله علیه استلوا نماز کند بار رکوع

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و سجود و اگر جامه تمام پلید است و کمتر از ربع پاک است محیر است یا جامه نجس
لزارد و یا برهنه و بقول محمد و زفر رحمه الله علیه و یک قول از شافعی رحمه
الله علیه و ابنود که برهنه نماز که ارد **مسئله** در حال برهنگی نشسته با شارة نماز
لزارد افضل است از استاده با رکوع و سجود **مسئله** نیت از شرط عادت است
و میان نیت نماز و تحریم بعل دیگر مفاصله نگیرد و شرط در نیت اینست که در
بدان که کدام نماز میکند او **مسئله** بنده است مطلق نیت برای نماز نقل
و سنت و تراویح و برای فرائض شرط است تعیین نیت فرض چنانچه در
نیت فرض کند تعیین نیت فرض و متابعت امام کند و در نماز جناب
نیت نماز برای خدا ایتعالی کند و نیت دعا برای میثت کند **مسئله** استنباط
قبله شرط نماز است و در مکة توجه بعین کعبه کند که فرض است و در غیر مکة
توجه بجهت کعبه فرض است و در حال خوف بر جهتی که ممکن بود توجه کند **مسئله**
در حال استنباه قبله تحریم کند بر جهتی که دل او بیارند نماز بگذارد **مسئله** اگر
تحریم نماز گذارد بعد معلوم شد که مستقبل نبود اعادة نگیرد و اگر میان نماز
و انت بگرد بجانب قبله و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر مستند بر بود اعا
ند **مسئله** اگر در شب تاریک قومی بجماعت نماز بگذارد و هر یکی بجهتی
تحریم کند و حال امام معلوم نی نماز همه جایز بود مگر که پیش از امام استند
باب صفات الصلوة **مسئله** فرائض نماز تحریم و قیام و قرائة و رکوع
و سجود و قعدة اخیره مقدار تشهد فرض است و خروج از نماز بفعل مصلی
و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه نماز خروج از نماز بفعل مصلی فرض نی
و بقول مالک رحمه الله علیه قعدة اخیره فرض نی **مسئله** واجبات در نماز
خواندن فاتحه و هم سورة و تعیین کردن قرائة در دو رکعت اول و مراعات

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

وَيَقُولُ مَالِكٌ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ سَمْلَةَ تَكْبِيرِ رُكُوعٍ وَدَرْجَالِهِ بِرُكُوفَتِهِ
سَرَّازِ رُكُوعٍ وَثَلَاثَةِ بَارِئِيحٍ كَقَفْتِهِ دَرْجَالِهِ وَبُحُودِ سُنَّتِ وَبَقُولِ لَكَ
رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ تَبِيحٍ دَرْجَالِهِ أَصْلَانِيَسْتِ وَدَرْجَالِهِ فَرْضِ سَمْلَةِ كَرَفْتِهِ
زَاوِيَةِ وَدَسْتِ وَكَثَاوَةِ كَرْدَنِ انْكَشَاتَنِ دَسْتِ دَرْجَالِهِ وَاسْتَادَنِ بَعْدَ زَرْجَالِهِ
فَرْضِ سَمْلَةِ سَمْعِ اللَّهِ لِمَنْ حَمْدُهُ طَهْقَتِ أَمَامِ رَاوِدِ بَالِكِ الْحَمْدِ مُقْتَدِيَارِ
نَزْدِيكِ بِرُكُوفَتِهِ سَرَّازِ رُكُوعٍ سُنَّتِ سَمْلَةِ بَعْدَ دَسْتِ وَدَرْجَالِهِ
بَرْزَيْنِ دَرْجَالِهِ وَفَرْغِ أَشْ پَايِ چِپِ وَاسْتَادَةِ كَرْدَنِ پَايِ رَاسْتِ دَرْجَالِهِ
قَعْدَةِ وَتَوَمُّعِ بَعْدَ زَرْجَالِهِ وَجَلْبِ مِيَانِ دَرْجَالِهِ سُنَّتِ وَبَقُولِ اِي يُو
رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَوْمِ وَجَلْبِ فَرْضِ سَمْلَةِ وَبَقُولِ شَاغِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ دَرْجَالِهِ
اَخِيَرَةِ بَرْجَالِهِ وَتَبِيحِ سَمْلَةِ وَبَقُولِ مَالِكِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ دَرْجَالِهِ وَفَرْغِ بَرْجَالِهِ
تَبِيحِ سَمْلَةِ دَرْجَالِهِ بَرْجَالِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَبِيحِ اَخِيَرَةِ دَرْجَالِهِ دَعَاءِ مَالِكِ
يَعْنِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِأَسْتَاذِي وَلِشَيْخِي وَارْحَمْهُمْ كَمَا رَحِمْتَ
صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا وَاعْفِرْ اللَّهُمَّ لِحَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ
وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ يَا غَاثُ الْذُّلِّ وَالْخَطِيَّاتِ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ خَوَامِدَنِ سُنَّتِ وَبَقُولِ شَاغِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
دَرْجَالِهِ اَخِيَرَةِ فَرْضِ سَمْلَةِ دَرْجَالِهِ قِيَامِ نَظَرِ سَجْدَةِ كَاهِ كَرْدَنِ وَفَرْجِ خَوَامِدَنِ فَاوَةِ
وَبَرْجَالِهِ كَشِيْدَنِ دَسْتِ اَزْأَسْتِيْنَ دَرْجَالِهِ تَحْرِيمِ وَدَفْعِ كَرْدَنِ شَرْفِ قَدْرِ اَمْكَانِ
وَاسْتَادَنِ قَوْمِ وَدَرْجَالِهِ اَقَامَتِ چُونِ مُؤْذِنِ بَاجِي عَلِي الْفَلَاحِ رَسْدِ شَرْعِ
أَمَامِ دَرْجَالِهِ چُونِ مُؤْذِنِ قَامَتِ الصَّلَاةُ كُوِيْدَادِ بِنَازِ سُنَّتِ وَبَقُولِ اِي يُو
وَمَالِكِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بَعْدَ اَزْفَرَاغِ مُؤْذِنِ اَزْأَقَامَتِ اَمَامِ شَرْعِ كَنْدِ وَبَقُولِ زَفَرِ
رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ چُونِ مُؤْذِنِ دَرْجَالِهِ بَارِ قَدَامَتِ الصَّلَاةُ كُوِيْدَادِ اَمَامِ شَرْعِ كَنْدِ

باسن در افتاح مسئل چون مصنی در نماز در آید تکبیر گوید و
 دستها برابر کوشن دارد آنچه بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله
 شروع می کند یا تکبیر بفارسی میگوید جایز بود و همچنین اگر بفارسی
 در نماز قرائه میخواند و عاجز است از عربی جایز بود و اگر در حال ذبح تسمیه
 بفارسی میگوید نیز جایز بود و بقول مالک رحمه الله علیه دستها تا سر بردارد
 و بقول شافعی رحمه الله در حال تکبیر دستها تا کتف بردارد و نیز بقول و شروع
 جایز نیست مگر الله اکبر و یا بکلمه الله الا کبر و یا الله الا کبر و بقول مالک رحمه الله
 علیه شروع جایز بود مگر بکلمه الله الا کبر اگر جای تکبیر الامم اخفرت
 گوید جایز نبود **مسئل** چون از تکبیر فارغ شود دست راست بردست
 چپ نهد و دست چپ در حال ثنا و لغوذ گوید برای قرائه آهسته یعنی لغوذ تبع
 قرائه سبب و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه تبع ثبوت است پس بوق
 ثنا و لغوذ گوید و مقتدی نکوید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه سبق نکوید
 و مقتدی بگوید **مسئل** لغوذ بعد از تکبیر است عید گوید و بقول ابی یوسف
 رحمه الله علیه پیش از تکبیر است عید گوید **مسئل** اگر برای سجده سلام
 گفت و کسی بدو افتد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدو افتد اجایز
 بود و الا نه **مسئل** تسمیه در هر رکعتی آهسته گوید و بقول ابی حنیفه
 رحمه الله علیه تسمیه در تمام صلوٰه یکبار گوید در رکعت اول بعد از لغوذ
 و بقول محمد رحمه الله علیه در نمازی که قرائه بجهت تسمیه نکوید و در نماز
 که قرائه آهسته است تسمیه در فاتحه و سوره گوید **مسئل** تسمیه آیتی است
 از آیات قرآن مجید منزل است برای جدا کردن میان سوره ها و از فاتحه
 است و نه از هر سورتی و بقول شافعی رحمه الله علیه تسمیه آیتی است از فاتحه

در نماز در آید تکبیر گوید و دستها برابر کوشن دارد آنچه بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله شروع می کند یا تکبیر بفارسی میگوید جایز بود و همچنین اگر بفارسی در نماز قرائه میخواند و عاجز است از عربی جایز بود و اگر در حال ذبح تسمیه بفارسی میگوید نیز جایز بود و بقول مالک رحمه الله علیه دستها تا سر بردارد و بقول شافعی رحمه الله در حال تکبیر دستها تا کتف بردارد و نیز بقول و شروع جایز نیست مگر الله اکبر و یا بکلمه الله الا کبر و یا الله الا کبر و بقول مالک رحمه الله علیه شروع جایز بود مگر بکلمه الله الا کبر اگر جای تکبیر الامم اخفرت گوید جایز نبود **مسئل** چون از تکبیر فارغ شود دست راست بردست چپ نهد و دست چپ در حال ثنا و لغوذ گوید برای قرائه آهسته یعنی لغوذ تبع قرائه سبب و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه تبع ثبوت است پس بوق ثنا و لغوذ گوید و مقتدی نکوید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه سبق نکوید و مقتدی بگوید **مسئل** لغوذ بعد از تکبیر است عید گوید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه پیش از تکبیر است عید گوید **مسئل** اگر برای سجده سلام گفت و کسی بدو افتد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدو افتد اجایز بود و الا نه **مسئل** تسمیه در هر رکعتی آهسته گوید و بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه تسمیه در تمام صلوٰه یکبار گوید در رکعت اول بعد از لغوذ و بقول محمد رحمه الله علیه در نمازی که قرائه بجهت تسمیه نکوید و در نماز که قرائه آهسته است تسمیه در فاتحه و سوره گوید **مسئل** تسمیه آیتی است از آیات قرآن مجید منزل است برای جدا کردن میان سوره ها و از فاتحه است و نه از هر سورتی و بقول شافعی رحمه الله علیه تسمیه آیتی است از فاتحه

وحيثما كان الله
والله اعلم

و از اول هر سورتی مسئل بعد از تسبیح فاتحه و سوره خوانده و یا نشسته آیت
لئوناه از هر سورتی که خواهد و یا یک آیت در از چنانکه آیت الکری و مانند آن و اما
و مقتدی آمین آهسته گویند و چون از قراءه فارغ شود تکبیر گوید بی مد الف الله
الکر و در رکوع رود و دست بر زانو خفیه و انگشتان دست گشاده دارد و
بیت نیک بگوید چنانچه با سر بر آبرو خفیه دست بر آبرو خفیه
و سر از رکوع بردارد و امام بنده کند به سماع الله ملن حمد و سر بکشد
لک الحمد نیز گوید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه امام را بکشد
لک الحمد نیز گوید و بقول شافعی رحمه الله علیه امام و مقتدی سماع
الله ملن حمد و بکشد الحمد گوید چون سجده کند تکبیر گوید و هر دو زانو را
بر زمین بکشد بعد دست بکشد بعد روی میان دو کف دست خوش روی
بر خیزد و بکشد آن بر خیزد و بقول مالک رحمه الله علیه اگر خواهد دست بکشد
بعد از آن و یا اول زانو بکشد بعد دست مسئل سجده به پیشانی و بینی
کند و اگر یکی از اینها را سجده کند مکرر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه
الله علیه اگر سجده به بینی کند بی پیشانی جایز نبود مسئل سجده به پیشانی
جایز نیست با کراهیت و بقول شافعی رحمه الله علیه جایز نیست مسئل در
سجده هر دو بازو از چهل و یک شانه دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پانچ
مقابل قبل کند و نشسته بار سبک آن را بی الاغله گوید و زن ران
خود را فرود دارد و شکم باران متصل کند مسئل چون سر بردارد تکبیر
و باقر بنشیند و تکبیر گوید و دوم در سجده رو دست سبک آن را بی
الاغله گوید سه بار و بایستد تکبیر گویان بود در حال ایستادن دست بر زمین
نهد و نه نشیند و بقول شافعی رحمه الله علیه جایز نیست درین حالت مستحبات

[illegible][illegible]

سئل رکعت دوم مثل رکعت اول که از رکعت ششم و تقویٰ نکوید **مسئله**
 برین رکعت دوم در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوه و تکبیر اعمین و استلام حجر اسود و
 صفا و مروده و عرفات و رمی جمار و بقول شافعی رحمه الله علیه در تکبیر
 رکوع و در حالت برداشتن سر از رکوع دست بر آوردن نیست
مسئله چون سر از سجده دوم از رکعت دوم بردارد یا بی چپ بکشد
 و بران نشیند و یا بی راست بایستد و انگشتان یاری مقابل قیله دارد
 در بی جرمه اولی و کتبی برابر و کتبی بر دوین طریقی باطن بر دو کتبی راسی کعبه کند و نزد صفا و مروده و عرفات بر دو کتبی نشیند
 و دست بران نهد و انگشتان دست کشاده دارد و زن بر سرین نشیند
 بر دارد بر دو دست را برین طریقی که در کتبی کعبه ای است و بر دو کتبی راسی کعبه کند و نزد صفا و مروده و عرفات بر دو کتبی نشیند
 و دو پای سوئی راست دارد و بشهادت خود خواند چنانچه **أَحْيَاكَ**
لَهُ وَالصَّلَاةَ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
عَبَادَ اللَّهِ الصَّالِحِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَعْلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
 و اشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدًا عبده ورسوله
 و بقول شافعی رحمه الله علیه بشهادت ابن عباس رضي الله عنه خواند چنانکه
أَحْيَاكَ لِلَّهِ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ سَلَامٌ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُهُ **مسئله** در دو رکعت آخر در نماز فرض با تخه
 بنده کند و بقول مالک رحمه الله علیه در سه رکعت قنوه و فرض نیست
مسئله قنوه دوم مثل قنوه اولی است و در قنوه دوم بعد از تشهد و دو
 بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم گوید و بعد دعا مانده خواند و دعاء که
 مشابه کلام آدمیان است نکوید بعده سلام گوید و مقتدی سلام گوید
 مقارنت با سلام امام چنانچه در تکبیر تحریمه مقتدی با امام مقارنت کند

[illegible][illegible]

این کتاب در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره

با سلام نیز کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه ما مقبدي تکبیر تحریمه
 و سلام بعد از سلام امام گوید مسئلہ دو سلام گوید جانب راست و
 جانب چپ و مقبدي در سلام راست نیت ملائکه و قوم و امام کند اگر امام
 جانب راست باشد و اگر امام جانب چپ باشد در سلامی که بجانب چپ
 گوید نیت قوم و ملائکه و امام کند و اگر مقبیر امام برابر باشد در هر دو سلام
 نیت امام و قوم و ملائکه کند و امام در هر دو سلام نیت قوم و ملائکه کند مسئلہ
 در فجر و مغرب و عشا در هر دو رکعت اول قراءت بلند خواند اگر چه قضا میکند
 و در جمعه و عیدین نیز بلند خواند مسئلہ در نماز ظهر و عصر و نوافل روز و آهسته
 خواند و منفره و مخیر است در فجر و مغرب و عشا و در نوافل شب در آهسته
 و بلند خواندن مسئلہ اگر فاتحه را در دو رکعت اولی نفراموشی ترک آورد
 در دو رکعت آخر قضا کند و اگر سوره در دو رکعت آخر با فاتحه سوره بلند
 خواند و بروایتی از ابو حنیفه رحمه الله علیه سوره آهسته قضا کند و بروایتی
 سوره بلند خواند و فاتحه نی و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه سوره نیز در دو
 رکعت آخر قضا کند چنانچه فاتحه مسئلہ فریضه در قراءت یکی آیت خورده
 و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه آیت قصیر و یا یک آیت طویل فریضه
 و بقول شافعی رحمه الله قراءت فاتحه در هر رکعتی فرض است مسئلہ سنت
 قراءت در سرفاتحه و هر سورتی که خواهد سنت قراءت در حضر طوال مفصل
 و طوال مفصل از سوره حجه تا سوره بروج او بیاط مفصل از بروج تا لم یکن
 قصار مفصل از لم یکن تا آخر قرآن طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط
 مفصل در عصر و عشا و قصار مفصل در مغرب مسئلہ قراءت در یک رکعت اولی
 در نماز فجر بیشتر خواند و در صلوة دیگر برابر خواند در هر دو رکعت و بقول محمد رحمه الله

این کتاب در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره

این کتاب در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره
 و در بیان احکام و فرائض و نماز و روزه و حج و غیره

عليه در جميع صلوة قراءه در ركعت اول بيشتر خواند از ركعت دوم **مسئله**
معين نيست از قرآن سورتى و آيتى از براى نمازي و تعين سوره براى نماز
مكروه باشد اگر اعتقاد كند كه جز اين روا نباشد و يقول شافعي رحمه
الله فاتحه در هر ركعتي فرض است **مسئله** مقتدي قرآن بخواند بلكه استماع
گند و ساكت بود اگر چه امام آيت ترغيب و يا آيت ترهيب خواند و همچنين
در حاله خطبه شنون ساكت بود اگر چه خطيب صلوة كويد و يقول مالك
رحمة الله عليه مقتدي فاتحه در ظهر و عصر بخواند و يقول شافعي رحمه الله
عليه مقتدي فاتحه خواند در جميع صلوة **مسئله** كسيكه از خطيب دور است
حكم قريب دارد يعني ساكت بود و بر و آيتي از ابو حنيفه رحمه الله عليه اگر
دور است چنانكه خطبه نمي شنود او را قرآن خواندن و تسبيح جائز است
باب اقامت **مسئله** جماعت حثيت موكده است **مسئله**
اولي با اقامت داننا تر است بمابيل نماز و اگر همه در علم برابر اند قاري اولي
بود و اگر در قراءه برابر اند پرهيز كار اولي تر بود و اگر در تقوى همه برابر اند
آنكه كس بين بزرگتر است پس اولي بود و يقول ابو يوسف رحمه الله
عليه خواننا تر اولي است از داننا تر **مسئله** مكروه است اقامت بسنده و
بيا باني و فاسق و اهل بدعت و نابينا و ولد زنا و يقول مالك رحمه الله عليه
امامت فاسق جائز نيست **مسئله** تطويل قراءه و جماعت زنان مكروه است
و اگر زنان ميان خود جماعت كنند زنيكه امام بود ميان صف يا ايستاد
پيشتر و چنانچه قومي بر همة ميان خود نماز جماعت ميكنند امام ميان
صف يا ايستاد و پيشتر نرود **مسئله** اگر دو كس نماز جماعت ميكنند از نيز
مقتدي بجانب راست يا چپ برابر و بر و آيتي از محمد رحمه الله عليه مقتدي

مسئله در جميع صلوة قراءه در ركعت اول بيشتر خواند از ركعت دوم
معين نيست از قرآن سورتى و آيتى از براى نمازي و تعين سوره براى نماز
مكروه باشد اگر اعتقاد كند كه جز اين روا نباشد و يقول شافعي رحمه
الله فاتحه در هر ركعتي فرض است
گند و ساكت بود اگر چه امام آيت ترغيب و يا آيت ترهيب خواند و همچنين
در حاله خطبه شنون ساكت بود اگر چه خطيب صلوة كويد و يقول مالك
رحمة الله عليه مقتدي فاتحه در ظهر و عصر بخواند و يقول شافعي رحمه الله
عليه مقتدي فاتحه خواند در جميع صلوة
كسيكه از خطيب دور است
حكم قريب دارد يعني ساكت بود و بر و آيتي از ابو حنيفه رحمه الله عليه اگر
دور است چنانكه خطبه نمي شنود او را قرآن خواندن و تسبيح جائز است
باب اقامت
جماعت حثيت موكده است
اولي با اقامت داننا تر است بمابيل نماز و اگر همه در علم برابر اند قاري اولي
بود و اگر در قراءه برابر اند پرهيز كار اولي تر بود و اگر در تقوى همه برابر اند
آنكه كس بين بزرگتر است پس اولي بود و يقول ابو يوسف رحمه الله
عليه خواننا تر اولي است از داننا تر
مكروه است اقامت بسنده و
بيا باني و فاسق و اهل بدعت و نابينا و ولد زنا و يقول مالك رحمه الله عليه
امامت فاسق جائز نيست
تطويل قراءه و جماعت زنان مكروه است
و اگر زنان ميان خود جماعت كنند زنيكه امام بود ميان صف يا ايستاد
پيشتر و چنانچه قومي بر همة ميان خود نماز جماعت ميكنند امام ميان
صف يا ايستاد و پيشتر نرود
اگر دو كس نماز جماعت ميكنند از نيز
مقتدي بجانب راست يا چپ برابر و بر و آيتي از محمد رحمه الله عليه مقتدي

[illegible]

ثقت همان ظهر بود و رکعتی که گذارده است هم از ظهر محسوب بود مسئله
 اگر در نماز از مصحف دیده میخواند نماز او فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد
 رحمه الله علیه فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن در نماز فاسد نماز
 است مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگر چه گذرند
 و کاری شود مسئله مکره است بازی کردن در نماز نجاسه و بامزد ام
 و اگر ایندن سنگ مره مگر برای سجده بیکبار و بانگ بر آوردن از انگشتان
 که لغوی صرفه گویند و دست نهادن بر خصیصه و دیدن بجانب و است و
 و بر من نشستن چون سب و در سجده باز دست زدن و در سجده
 و نشستن مانند سگ را افتاد گویند و برین برین با شناختن از او در سجده که است و است و است و است
 بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و برین بوی مانه
 بر کوفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر یا بر کف انداختن و
 اطراف او فرو گذاشتن و ناز او کردن و چشم پوشیده کردن و قیام
 امام بجز آب و یاب و کان علا حده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قوم
 بر دوکان و پشانی از خاک پاک کردن پیش از قارغ شدن و اگر
 پیش نماز که اراده صورت بود و یا نجاست و یا آتش و در نماز مکرده
 مسئله بگروه است پوشیدن جامه که در صورت ذی روح بود و نیز
 مکره است نماز که اردن اگر بر سر نماز گذارند در سقف و یا پیش او
 یا بر او صورت بود مسئله اگر صورت خورد باشد که در نظر نیاید و یا
 برین بود و یا صورت چیزی که جان ندارد پیش نماز گذارند و یا بر او
 بود مکرده بود مسئله مکره است شمردن بانگ شتان آیتها و تسبیح
 در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه مکره نبود مسئله کشتن
 در کثرت نماز و او بود و گذاردن نماز گیسویت یک حکایت میکند

مسئله اگر در نماز از مصحف دیده میخواند نماز او فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن در نماز فاسد نماز است مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگر چه گذرند و کاری شود مسئله مکره است بازی کردن در نماز نجاسه و بامزد ام و اگر ایندن سنگ مره مگر برای سجده بیکبار و بانگ بر آوردن از انگشتان که لغوی صرفه گویند و دست نهادن بر خصیصه و دیدن بجانب و است و بر من نشستن چون سب و در سجده باز دست زدن و در سجده و نشستن مانند سگ را افتاد گویند و برین برین با شناختن از او در سجده که است و است و است و است بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و برین بوی مانه بر کوفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر یا بر کف انداختن و اطراف او فرو گذاشتن و ناز او کردن و چشم پوشیده کردن و قیام امام بجز آب و یاب و کان علا حده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قوم بر دوکان و پشانی از خاک پاک کردن پیش از قارغ شدن و اگر پیش نماز که اراده صورت بود و یا نجاست و یا آتش و در نماز مکرده مسئله بگروه است پوشیدن جامه که در صورت ذی روح بود و نیز مکره است نماز که اردن اگر بر سر نماز گذارند در سقف و یا پیش او یا بر او صورت بود مسئله اگر صورت خورد باشد که در نظر نیاید و یا برین بود و یا صورت چیزی که جان ندارد پیش نماز گذارند و یا بر او بود مکرده بود مسئله مکره است شمردن بانگ شتان آیتها و تسبیح در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه مکره نبود مسئله کشتن در کثرت نماز و او بود و گذاردن نماز گیسویت یک حکایت میکند

در نماز اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگر چه گذرند و کاری شود مسئله مکره است بازی کردن در نماز نجاسه و بامزد ام و اگر ایندن سنگ مره مگر برای سجده بیکبار و بانگ بر آوردن از انگشتان که لغوی صرفه گویند و دست نهادن بر خصیصه و دیدن بجانب و است و بر من نشستن چون سب و در سجده باز دست زدن و در سجده و نشستن مانند سگ را افتاد گویند و برین برین با شناختن از او در سجده که است و است و است و است بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و برین بوی مانه بر کوفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر یا بر کف انداختن و اطراف او فرو گذاشتن و ناز او کردن و چشم پوشیده کردن و قیام امام بجز آب و یاب و کان علا حده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قوم بر دوکان و پشانی از خاک پاک کردن پیش از قارغ شدن و اگر پیش نماز که اراده صورت بود و یا نجاست و یا آتش و در نماز مکرده مسئله بگروه است پوشیدن جامه که در صورت ذی روح بود و نیز مکره است نماز که اردن اگر بر سر نماز گذارند در سقف و یا پیش او یا بر او صورت بود مسئله اگر صورت خورد باشد که در نظر نیاید و یا برین بود و یا صورت چیزی که جان ندارد پیش نماز گذارند و یا بر او بود مکرده بود مسئله مکره است شمردن بانگ شتان آیتها و تسبیح در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه مکره نبود مسئله کشتن در کثرت نماز و او بود و گذاردن نماز گیسویت یک حکایت میکند

مسئله اگر در نماز از مصحف دیده میخواند نماز او فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن در نماز فاسد نماز است مسئله اگر در موضع سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگر چه گذرند و کاری شود مسئله مکره است بازی کردن در نماز نجاسه و بامزد ام و اگر ایندن سنگ مره مگر برای سجده بیکبار و بانگ بر آوردن از انگشتان که لغوی صرفه گویند و دست نهادن بر خصیصه و دیدن بجانب و است و بر من نشستن چون سب و در سجده باز دست زدن و در سجده و نشستن مانند سگ را افتاد گویند و برین برین با شناختن از او در سجده که است و است و است و است بدست و مربع نشستن در قعده بی عذری و برین بوی مانه بر کوفتن جامه بوقت سجده کردن و جامه بر سر یا بر کف انداختن و اطراف او فرو گذاشتن و ناز او کردن و چشم پوشیده کردن و قیام امام بجز آب و یاب و کان علا حده و قوم بر زمین و یا امام تنها بر زمین و قوم بر دوکان و پشانی از خاک پاک کردن پیش از قارغ شدن و اگر پیش نماز که اراده صورت بود و یا نجاست و یا آتش و در نماز مکرده مسئله بگروه است پوشیدن جامه که در صورت ذی روح بود و نیز مکره است نماز که اردن اگر بر سر نماز گذارند در سقف و یا پیش او یا بر او صورت بود مسئله اگر صورت خورد باشد که در نظر نیاید و یا برین بود و یا صورت چیزی که جان ندارد پیش نماز گذارند و یا بر او بود مکرده بود مسئله مکره است شمردن بانگ شتان آیتها و تسبیح در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه مکره نبود مسئله کشتن در کثرت نماز و او بود و گذاردن نماز گیسویت یک حکایت میکند

ویا پیش گذارنده نماز مصحف و یا تیغ معلق باشد و یا شمع و چراغ پیش بود
 و یا بر باطمصور نماز گذارد و سجده بر صورت نکند مکره **فصل** مکره
 است روی بقبله آوردن در حال بول و غایط و پشت بقبله کردن در این حالت
 و بپوشیدن در اوزه سجده و وطنی کردن و بول و غایط کردن در مسجده مکره است
مسئله بول و غایط و وطنی کردن فوق خانه که زیر او مسجد است مکره است
 نبود مسئله نقش کردن در مسجد یا خاک و باب زر مکره بنسود
باب فی الوتر والنوافل مسئله وتر واجبست و بروایتی
 از ابی حنیفه رحمه الله علیه فرض است و بقول ابو یوسف و محمد سنت مؤکده
 است مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام و بقول شافعی رحمه الله
 علیه بیک رکعت است و بروایتی سه رکعت بدو سلام مسئله در هر رکعتی
 از وتر فاتحه و سوره خواند و در سیوم رکعت پیش از آنکه کوع بعد از تکبیر دعا
 قنوه خواند در جمیع اوقات و بقول شافعی رحمه الله علیه قنوت بعد از کوع
 خواند در نصف آخر رمضان و در وتر قنوت بخواند مسئله بخیر وتر قنوت
 بخواند و بقول شافعی رحمه الله علیه در رکعت دوم از فجر بعد از کوع قنوت
 خواند مسئله مقتدی در وتر قنوت خواند و در فجر بخواند و بقول ابی یوسف
 مقتدی در فجر نیز قنوه بخواند مسئله سنت پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب
 و عشاء دو رکعت است و پیش از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت
 بیک سلام و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه بعد از جمعه شش رکعت است
 و بقول شافعی رحمه الله علیه پیش از جمعه چهار رکعت است بدو سلام
 مسئله پیش از عجم و عشاء چهار رکعت مستحبست و بعد از عشاء نیز چهار
 رکعت مستحبست و بعد از مغرب شش رکعت مستحبست مسئله نفل

و یا پیش گذارنده نماز مصحف و یا تیغ معلق باشد و یا شمع و چراغ پیش بود
 و یا بر باطمصور نماز گذارد و سجده بر صورت نکند مکره **فصل** مکره
 است روی بقبله آوردن در حال بول و غایط و پشت بقبله کردن در این حالت
 و بپوشیدن در اوزه سجده و وطنی کردن و بول و غایط کردن در مسجده مکره است
مسئله بول و غایط و وطنی کردن فوق خانه که زیر او مسجد است مکره است
 نبود مسئله نقش کردن در مسجد یا خاک و باب زر مکره بنسود
باب فی الوتر والنوافل مسئله وتر واجبست و بروایتی
 از ابی حنیفه رحمه الله علیه فرض است و بقول ابو یوسف و محمد سنت مؤکده
 است مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام و بقول شافعی رحمه الله
 علیه بیک رکعت است و بروایتی سه رکعت بدو سلام مسئله در هر رکعتی
 از وتر فاتحه و سوره خواند و در سیوم رکعت پیش از آنکه کوع بعد از تکبیر دعا
 قنوه خواند در جمیع اوقات و بقول شافعی رحمه الله علیه قنوت بعد از کوع
 خواند در نصف آخر رمضان و در وتر قنوت بخواند مسئله بخیر وتر قنوت
 بخواند و بقول شافعی رحمه الله علیه در رکعت دوم از فجر بعد از کوع قنوت
 خواند مسئله مقتدی در وتر قنوت خواند و در فجر بخواند و بقول ابی یوسف
 مقتدی در فجر نیز قنوه بخواند مسئله سنت پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب
 و عشاء دو رکعت است و پیش از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت
 بیک سلام و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه بعد از جمعه شش رکعت است
 و بقول شافعی رحمه الله علیه پیش از جمعه چهار رکعت است بدو سلام
 مسئله پیش از عجم و عشاء چهار رکعت مستحبست و بعد از عشاء نیز چهار
 رکعت مستحبست و بعد از مغرب شش رکعت مستحبست مسئله نفل

فضائل عراق

[illegible]

معلوم است که در تمام مواظبت در سجده کردن است و الاصل که در آن سجده و ثابت و بی شبهه که انی شرح مشکوٰۃ تصنیف مولانا
 عبید الحی میراث و مولوی رحمة الله علیه فی الخلاصة فی کتاب الایمان وقت الضحی من تبیض الشمس الی ان نزول فی النصاب و
 الضحوة بعد طلوع الشمس من الساعة التي یحل فیها الصلوة الی نصف النهار فی قوۃ القلوب کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 یصلی الضحی ست رکعات فی وقتان اذ اشرفت الشمس اربع رکعات قام و رکعتین و هذا هو الاشتراق وهو الذي ذكره الله
 عز وجل فی قوله یسبحن بالعشی واکاشراف وهو المورد الثاني من النهار واذ انبسطت الشمس وکان فی رابع لیل
 من المشرق صلیا بعد و هذا الضحی اکمل الذي قسم الله به فی قوله تعالی والضحی وهو ورد الثالث من النهار و
 فی الهدایة وکان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یواظب علی الاربع فی الضحی فی المخیط فی فضل الحادی عشر فی التطوع اما سبحة
 الضحی فقد ورد فی التزعینب فیها احادیث من الکرکعتین الی ثنتی عشر رکعة فی صلوة المسعودی غازی وضحی بر رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم فریضه بوده است مما بر ما سنت است اگر که اری تو اب یا بی و اگر بجای بزه کا نشوی اگر که فضیلت و تو اب و در جابت
 محروم ما بی ۱۲ و عدد رکعات وی علم را اختلاف است از دو رکعت تا دوازده رکعت آمد است ظاهر روایت چهار رکعت است خوانده
 در وی آنچه از آن فریضت را و ابو الدام استحب است که در رکعت اول الشمس و در رکعت دوم و الیل و در رکعت سوم والضحی و در رکعت
 چهارم المشرق فی تبیین اثبات فی رحمة الله علیه و فی درر البیور یصلی الضحی ثانی رکعات و ادناها رکعتان و وقتها من عین ارتفاع
 الشمس الی الزوال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان فی الحجة بانی قال له الضحی فاذا کان یوم القيمة نادى مناد این الذین
 کانوا یدعون علی صلوۃ الضحی هذا بابکم فادخلوا بدخلة الله کذا فی کثر العباد و فی الحدیث من صلی الضحی اثنا عشر رکعة
 لقرآن فاختار کتاب مرة و قل هو الله احد ثلث مرة ینزل من السماء سبعون الف ملک بایدیم فذا طیس یبصیر
 و اقلام من نور یمکتون له المحسنات الی یوم القيمة فاذا کان یوم القيمة تأتی الملائكة الی تیره و معهم المحدث یا فقیهون یا
 صاحب القریمة فانک من الاکامین و فی الحدیث من صلی الضحی اثنا عشر رکعة ینقرأ فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة
 و قل هو الله احد و المعوذتین ثلثا فی کل اربع ان سأل الله اعطاه و ان دعاه اجاب و ان استغفر عفر الله له و
 بیغافر و هو صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نماز جاشت صدار کیفه اللام اعرض لی و ارحمینی و تبت علی انک انت التواب
 الودیع که انی فتاوی برهنه و تحت معاذ من الشک الجهمی روایت است از معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 من قعد مصلا حین ینصرف من صلوۃ الصبح کیکه یبشیه یغنی تبارک ان اقباب و یمنه شدن و وی در جای که نماز کرد و است
 چون برگردد و فارغ شود از نماز با هر دو حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد و رکعت ضحی را لا یقول لا شیئا کتوبه مکرر سخن
 نیک و او چنانکه در آن تو اب آخره است از ذکر و تلاوة و مانند آن و اگر سخن گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد و غرض
 خطایاه امر زیاده شود که نماز او و آن کانت مثل زید البجی اگر چه باشد که نماز او مانند کف دریا در بیاری رواه ابو الد
 اثیمار و بصلوة غازی نماز باشد اقباب و در احادیث دیگر احتمال اشتراق در جاشت برود و در مانند آنکه ظاهر حدیث در آن است
 که این تو اب نیز تبت بر شستن و در جای نماز است و اگر بر خیزد و در خلوة رود و مشغول گردد این تو اب بر آن مرتبت نگردد و قد
 حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعای کند و در فرشتگان بر حمت و مغفرت و در
 و صلیائی است بخ و رحمة الله علیه اجمعین مذکور است که اگر ترس فقره و برایش باشد یا در راه یا به در خلوة خود برود و مشغول گردد
 و بعضی می گویند که تو اب مذکور است قول بحال خود است بر جا که بنشیند اما جزای صبر و حمل نفس بر آن دیگر است و گفته اند که
 استقبال قبله در وقت از دست نه و اگر خواب آید پس پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی
 رحمه الله علیه گفته که علی کجرائی آن هم در دنیا فی الحال میباید در نوازینت در باطن یافته می شود این علی است کایت حروفی گوید
 عفا الله عنه که عجمی آنکه اقباب افاق اول صبح طلوع کرده می آید و بشیطانین وارد و شن میکرد اند همچنان اقباب مذکور و حضور در
 النفس بلند شده برسد و رحمت مبین را روشن میکرد اند و این سخن نزد در یافت محسوس و مشهور است کذا فی المشرح مشکوٰۃ
 عبید الحی میراث و مولوی رحمة الله علیه بن جواد رضی الله عنه روایت می کند که پیغاب فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که
 نماز جاشت بگذارد گوی آن نماز دوام لازم گیرد و پیوسته بگذارد از آنرا زیرا که هر که نماز جاشت بگذارد بعد از آن ترک کند نماز جاشت
 از دوستی او بناله و در طلب او بر که بگذرد و در طلب او بدود چنانکه ماده شتر برای بچه خود بناله و دنبال کند پس زان گفت
 پیغاب صلی الله علیه و آله وسلم که منافق نماز جاشت نگذارد و قل یا ایها الکافرون نخوانه و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
 گفت که پیغاب فرمود صلی الله علیه و آله وسلم بعد از نماز جاشت این دعا بخواند صبار اللام اغفر لی و ارحمینی و اهد لی و
 ارسل قتی و تبت علی انک انت التواب الرحیم که انی ترغیب الصلوة ان یقرأ بعد السلام رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که
 الله و سلم که چیز ناست چیز نیامده اول که با توبه دوم تو تکریم با ناسیوم در ویشی یا غازی و منتخب است که در اول
 رکعت و الشمس و در دوم و الیل و در سوم والضحی و در چهارم المشرق که شرح بخواند و در هفت رکعت دیگر بعد از فاتحه ایه الکرسی که
 کره و اخلاص است که بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت چیزی از قرآن بخواند بعد فراغ ده کره صلوۃ و ده کره استغفار و ده کره
 این دعا بخواند اللهم اغفر لی و ارحمینی در جربت از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که اگر در نماز غازی دوازده رکعت بینا که خدا تعالی برای او
 و دشمن است گفت نماز غازی و دوزخ ایام پیغمبر رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که در نماز غازی دوازده رکعت بینا که خدا تعالی برای او
 قهری اندر در جشت و رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم بنشیند شوم را و از برابر رکعت غازی بر نیکی که انی مفتاح الجنان کلیم نقل از مظهر قطب

[illegible]

[illegible][illegible]

فضائل نماز و اوابین فی تبیین الامام الفقیه ابی المہدی رحمۃ اللہ علیہ روی ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من صلی باین صلوۃ المغرب والعشاء عشرين رکعت حفظہ اللہ و اہلہ و مالہ و دینیہ و آخرتہ کذا فی کثر العباد جماعۃ امام ذابہ فخر الدین صلوۃ جماعۃ امام اجل شیخ حسن مدرس بیکرد و این حدیث بیرون آمد کہ ہر کس بعد از نماز شام دو رکعت نماز کرد و در دو رکعتی بکمال فاتحہ و تکبیرات و التکبیر

بیتار شد و بجز قتل مولی الله احد و یکبار قتل او و بر رب العلق و یکبار قتل او و بر رب الناس و آنرا خود ای عزوجل آن بنده را از او دن جان ناز
نه بهشت جمله در ثوابها بر دی آسان کرد و این غار را از او این خواستد و مر بخت را در ی است که از باب الا و این نام است بنده توین
قون در دنیا عاده است تا باشد این غار را که از دن چون خود اقامت از خاک نره سر میر آرد آن در نه ای گنه که ای ولی خدا بر من که از آن که طریقی تو
برین است و بعد ازین دور گشت نماز که از دور در رکعتی یکبار فاتحه و بخواند قتل یا ایها الکافرون بخواند سر که این هر دور رکعت غار عاده دارد و برکت
دارد و این غار جز ابتعالی عزوجل آن بنده را از دست تار یکی نگردارد از تار یکی کور و نه تار یکی عوصات و تار یکی هر لوط و بختش سه ساله شیخ الاسلام
ماتن الدین حدیثی روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که بعد از سست نماز سست شش رکعت بخواند از آن روز تا روز قیامت

ایستغفار و دعا و توبه سال عبادت کند فقیه مسعودی در حدیثی روایت کرده از بزرگان که در دور رکعت اول در هر رکعتی
از فاتحه شش بار قیل و الله احد بخواند و معوذتین یکبار و غوره وی بقاء ایمان است و در دور رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل هو الله
الکافرون و غوره وی روشنایی نور است و در دور رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه یکبار آیه الکرسی و یکبار شهادت الله و پنجبار قل هو الله
و یکبار معوذتین این نماز را خواند او ایمن گویند گذارنده او را از دفت جان دادن تا وقت کنشتن بر بلبل طائران بلادها و دشوار پیدا کرد
طاهر باشد در بهشت را در دست که آنرا او ایمن گویند خداوند اقامت آن دریده کند که ای ولی خدا من گذر کوفته تو نرسیم است در غایت دعا

مردمان و صلوات بود که آنجا می رسیدی چهار رکعت نفل قبل از عشا شنبی تحلیل در که اول و چهار رکعت قبل از عشا و بعد از آن کرده و می شن ظهیر در عدم که احییت نفل و بعد که نسی سه ای عبادت در نماز شب عید مذکور است که بیضا بن فرموده است که اگر کسی که چهار رکعت نیست پیش از نماز خفته را واجب نبود درین شفاعت او و گوئی تمام شد زنده داشته باشند و اگر در این

فصل في بيان ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم من أن كل رجل منكم يوم القيامة
يأتيه ملائكة ثلاث وتسعة ثمانية كاملة فضايلها ركعت قبل غار ظمور سنة امام احمد وسنة

من انظر واربع بعد ورجهار ركعت بعد او يعني بعد از ظهر در الله تعالى على النار حرام كذا في حديثه ابقاى اورا بر الشى ووزخ
تربى يانه احديث حسن صحيح من ان الوجه واين چهار ركعت وراك بعد از ظهر ميكنند ارند بدو سلام ميكنند در معلوم وشر كراين چهار
ت وبراى دو ركعت سنت است يا نه است بر دو احتمال دارد نماز وركعتين

چنین را بقیه بابا بنام است و بر عقدی را بنام ایشان کردند بنسبت و واحد یا نه تمام گفته که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شده که اگر یکبار چهار کویت
ظهور یک سلام یا بدو سلام حاصل شود و ند که نخواهد حساب کرده شود و را بنسبت از وی یا نه زیرا که مسافرا بحدیث بیان القاع چهار کویت است و بعد از
صلوات است بالوردی را بنسبت از آنجا که آن سفر سعادت ۱۲ فصل محفوظ معرفت قطب الانوار است غوث الزمان علیه السلام و در این باب

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ نَظَرًا رَأَى ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

[illegible]

[illegible]

چپ سوي چيله كه وياي راست با چيله وياي چپ در هم گويي او افكند نه ليكن چون مراعي اين سسته بود هيچ ضرري بوي نرسيد بعبه در اوان سلطنت در خارج بود كه معاذ ان و نه در هم گويي او افكند نه ليكن چون مراعي اين سسته بود هيچ ضرري بوي نرسيد بعبه تامل كد كه بر عايت يك سنت چندين فائز حاصل شد بعبه طلب علم بر سلطنت اختيار كرد و دست انداخته در بزرگي و مفاط

نیفتنگنه که سبب بوی دمان و دسیان است و حن نموی داخل تنه که محروری و فلفل در امر آخره و عسل تنه که فلفل در امر دیالنه و لیل
با سمان و گرد خود نگننه بلکه بزبان نکند و هر قرح و خارج نه بدینه که بقدر خردرة دقتله را پیش نگننه و نه پس بر احم و استقبالی
نگننه و هر خنجر و تا فارغ نشود و آب سمان نه نشیند که مورث یا مورث بقدر از فراغ آنرا به پوست و دود و بیرون آید و گاه خروج با

[illegible]

برون آمد و او را بکمره پر روتی آمد و با وی سخن کرد که ما بعبادت مشغول بودیم چون بول کردی برآمدیم و او را تاب دیدار ما نبود و پاک شد و در آب ایستاده و در درون بر سختار و این فعل جهالت و در غیبت و بی الحدیست عاتقه الوستوس مشیت در راه که این نشان از زنی نکاح هست و رخااست در هغه و سراق بر لول منفکند و از برای لول کت ده نشیند

در زمین نرم و لایه‌های آجاق‌فول اندازد و کلوخ قبل از لوج آماده کند و چون بر دارد دست بار بر زمین زند و گوید خاموش شو
و بعد از فراغ استیلا کند و این ست مومکره است نزدیک مادر و حسن نزدیک شافعی و درواست بنگ و کلوخ و خاک

و اگر چه سنگ تیز و دانه دار که بر جبهه باشد و چنبری که او را قیمت باشد خون کشند و هر
وافرشیم در جامی گفته که استنجای کند بغیر مد و حجر و خاک که غرض فقر است و نه بیهین و اگر توانه سنگ بپایان گیرد

همچنانکه از شنیدن بدین سابقه است و نه بسنی که غیر بان اسجاده مرچون اورا کشته باباش در این سجاده دست
نیت مقصود پایی است اگر بکنی شوق گهایت کند و اگر به نشود افراید لیکن فاصله دزشت و دور و کیفیت خاصه نیت و تقوی
در جود و تالستان ادب اول و التماس دعا دوم و مستان عکرمه و در زمان جناب دعا و در غم گفته که

بجای کمر در بر او بند اجد و بچ بر سر او نهند تا میان کشد و بیشتر بنزدیس کلخ ز ابر خاک مالده و بکنا و دیگر کھو تا میان کشد و همچنان تا تری بنده و بعد از فراغ او را پالت کند تا اگر بکری کمر و در دل او کرامت نبود و ذکر را بشمال کمر و در سنگ یاد و روز

و با کمالی مالدیده است که در این واجب در کفر لغت در کیفیت او اختلاف است و بحکم ایت که طبایع مختلفه
چون در اول گفته که پاک شده پاک کرده است یا بآب و این ادبست و بقول دیگر در زمان سنت است از خواجہ حسن بصری
رحمۃ اللہ علیہ روایت است کہ مردان و استحکام و زنان را سنت است کہ ایشان را الاشیئ بہت ترست اما فقیہی برین است کہ مردان را

توبه و آن یحیی است اللهم إني أعوذ بك من الرجس الخبيث الرجس الخبيث

الْمُحِبِّتِ مِنَ الشَّيْطَانِ الدَّجِيمِ ۝ دَرَم دَوِیَنَ کِه بَر وَ جَبَرِی نَوِشْتَه بَاشَد بِرَاهِ خَوْنِ بَر دَر ۱۲ کُنْزِ الْعِبَاد وَ مِجْدَاتِ
عِلْمِ نَکِنَه ۱۳ کُشْتَرِی ۱۴ وَ دَر مِصْرَاحِ کَلَامِ نَکِنَه ۱۵ کُزِ الْعِبَاد ۱۶

فصل نهمین در گفتاری ۱۴ و در مستراح کلام نهمین ۱۲ المیزان العباد ۱۳

مسئله اگر بیک رکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کرد و در رکعت دوم تمام کند و با امام افتد اکتد و اگر سه رکعت ادا کرد و بعده اقامت کرد و چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل افتد اکتد مسئله اگر بیک رکعت از نماز فجر و یا از مغرب گذارد و بعده اقامت کرد و قطع کند و با امام افتد اکتد مسئله مکرره هست بیرون آمدن از مسجد بعد از یا نکل نماز پیش از گذاردن نماز اگر نماز گذارده هست بیرون آمدن مکرره نبود و اگر اقامت کرد و در ظهر و در عصر بیرون آمدن مکرره هست اگر چه نماز ادا کرده هست مسئله اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوة جماعت هست سنت نکل از دو رکعت فرض با امام افتد اکتد و اگر سنت فجر فوة شد قضا نکل مکرر با فرض فوة نبود و بقول محمد رحمه الله علیه سنت فجر اگر چه بیفرض شود قضا کند بعد از طلوع افتاب مسئله اگر سنت ظهر فوة شد و وقت باقی است پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول محمد رحمه الله علیه بعد از دو رکعت سنت قضا کند مسئله اگر در رکعت از ظهر بجماعت رسید و سو کند خورده هست که اگر در یا بم من بجماعت پس منبر من آزاد پس بیک رکعت دریافت حاشا شود یعنی بنده آزاد شود زیرا که ادراک آخر جز ادراک اول است و اگر سو کند خورد که اگر ظهر بجماعت گذارد زن و ی مطلقه شود درین مسئله طلاق واقع نشود و اگر جماعت در یا بنه جماعت مسئله اگر امین است از فوة وقت جایز است که پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود و تطوع ترک آرد و بفرض شارع شود مسئله اگر مقتدی در رکوع افتد اگر در تحریک گفت و بایستاد تا امام سر از رکوع بر آورد آن رکعت محسوب نبود و بقول

مسئله اگر بیک رکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کرد و در رکعت دوم تمام کند و با امام افتد اکتد و اگر سه رکعت ادا کرد و بعده اقامت کرد و چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل افتد اکتد مسئله اگر بیک رکعت از نماز فجر و یا از مغرب گذارد و بعده اقامت کرد و قطع کند و با امام افتد اکتد مسئله مکرره هست بیرون آمدن از مسجد بعد از یا نکل نماز پیش از گذاردن نماز اگر نماز گذارده هست بیرون آمدن مکرره نبود و اگر اقامت کرد و در ظهر و در عصر بیرون آمدن مکرره هست اگر چه نماز ادا کرده هست مسئله اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوة جماعت هست سنت نکل از دو رکعت فرض با امام افتد اکتد و اگر سنت فجر فوة شد قضا نکل مکرر با فرض فوة نبود و بقول محمد رحمه الله علیه سنت فجر اگر چه بیفرض شود قضا کند بعد از طلوع افتاب مسئله اگر در رکعت از ظهر بجماعت رسید و سو کند خورده هست که اگر در یا بم من بجماعت پس منبر من آزاد پس بیک رکعت دریافت حاشا شود یعنی بنده آزاد شود زیرا که ادراک آخر جز ادراک اول است و اگر سو کند خورد که اگر ظهر بجماعت گذارد زن و ی مطلقه شود درین مسئله طلاق واقع نشود و اگر جماعت در یا بنه جماعت مسئله اگر امین است از فوة وقت جایز است که پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود و تطوع ترک آرد و بفرض شارع شود مسئله اگر مقتدی در رکوع افتد اگر در تحریک گفت و بایستاد تا امام سر از رکوع بر آورد آن رکعت محسوب نبود و بقول

ز فرحة الله عليه محسوب بود **مسئله** اگر مقتدی پیش از ایام رکوع
 نهد و امام مقتدی را در رکوع دریافت جایز بود یا کراهیت و بقول زفر
 جایز نبود **باب قضاء الفوائت** **مسئله**
 ترتیب فرض است میان نماز وقتی و فائت و بقول شافعی رحمه الله
 علیه ترتیب مستحبست **مسئله** ترتیب ساقط شود بصیق وقت
 و به بیان و کثرت فوائت و آن پیش نماز است و بقول زفر رحمه الله
 علیه تا یکماه ترتیب فرض است و بقول مالک رحمه الله علیه به بیان
 و بصیق وقت ساقط نیست **مسئله** اگر نماز فائت پیش از وقت
 وقت بود بگذاردن کم از شش رسد ترتیب ساقط شده باز یا نه
مسئله اگر بماند که فائت نماز وقتی گذارد نماز وقتی فاسد شود بوقت
 موقوف تا اگر نماز فجر فوّه شد و بماند که او شش نماز گذارد بعد تر و که
 گذارد فد از همه نماز فوائت برافتد و هیچ نمازی باز نکرده و بقول ابوالو
 و محمد رحمه الله علیهما یجب نماز باز نکرده و نیز بقول ایشان بماند که نماز وقتی
 فاسد نشود **باب در سجده تسبیح** **مسئله** هر چه در نماز است
 ترک و تاخیر سجده سهو واجب نشود اگر بفراموشی بود اما اگر بعد اکت
 بزه کار شود و ترک واجبی از واجبات نماز سهو دو سجده واجب است
 بعد از سلام یا تشهد و سلام و بقول شافعی رحمه الله علیه پیش از
 سلام ارد و بقول مالک رحمه الله علیه سهو نقصان پیش ارد و سهو
 زیادت بعد از سلام ارد **مسئله** اگر سهو مکرر شد همان دو سجده
 واجب شود **مسئله** سهو امام بر مقتدی سجده واجب شود و سهو
 مقتدی سجده نشود نه بر امام نیز مقتدی **مسئله** اگر از قعه اول سهو

این کتاب مستحق است که در هر کتابخانه باشد

اگر بقعه د نزدیکتر است باز کرد و وقعه آورد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد
و سجده سهو آورد و اگر قعه اخیره سهو کرد و بایستاد برکعت پنجم مدام
که از رکعت پنجم سجده نرفته است باز کرد و وقعه آورد و سجده سهو کرد
و اگر سجده پنجم رکعت کرد فرض باطل شود و بر برگزین سر از سجده نماز
نفل شود و شش رکعت تمام کند و بقول ابو یوسف بجز در نماز نفل
سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد اصل نماز فاشد شود و تیر
نفل نماز شش رکعت تمام نکند اگر قعه اخیره آورد و برکعت پنجم
بایستاد پیش از سجده بقعه باز کرد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم
سجده مقید کرد ششم رکعت ضم کند فرض جایز بود و در رکعت نفل
بود و سجده سهو آورد مسئل اگر در دو گانه نفل سهو کرد و سجده سهو
آورد دو گانه دیگر بر آن بنا نکند و اگر بنا کرد سجده سهو اعدا نکند مسئل
اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو افتد اگر بعد از سلام اگر
سجده آورد افتد اجائز بود و الا لانی و بقول محمد رحمه الله علیه در هر دو حالت
افتد درست بود اگر چه سجده بنیاد مسئل اگر سلام بنیت قطع
صلوة گفت و بر و سجده سهو است جائز است که سجده سهو کند
مسئل اگر در نماز شک افتاد که سه کذارد است و یا چهار اگر شک
اول یا بود نماز از سر گیرد و اگر بارها شک افتاده است تخری کند و بر آن
بنا کند و اگر تخری روشن نشد شک باقی است بنا بر اقل کند مسئل
اگر در نماز ظهر سلام گفت بکمان آنکه تمام کرده است بعد دانست که
دو رکعت کذارد است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجده
سهو آورد و الله اعلم بالصواب باب صلوة المریض مسئل

اگر بقعه د نزدیکتر است باز کرد و وقعه آورد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد
و سجده سهو آورد و اگر قعه اخیره سهو کرد و بایستاد برکعت پنجم مدام
که از رکعت پنجم سجده نرفته است باز کرد و وقعه آورد و سجده سهو کرد
و اگر سجده پنجم رکعت کرد فرض باطل شود و بر برگزین سر از سجده نماز
نفل شود و شش رکعت تمام کند و بقول ابو یوسف بجز در نماز نفل
سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد اصل نماز فاشد شود و تیر
نفل نماز شش رکعت تمام نکند اگر قعه اخیره آورد و برکعت پنجم
بایستاد پیش از سجده بقعه باز کرد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم
سجده مقید کرد ششم رکعت ضم کند فرض جایز بود و در رکعت نفل
بود و سجده سهو آورد مسئل اگر در دو گانه نفل سهو کرد و سجده سهو
آورد دو گانه دیگر بر آن بنا نکند و اگر بنا کرد سجده سهو اعدا نکند مسئل
اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو افتد اگر بعد از سلام اگر
سجده آورد افتد اجائز بود و الا لانی و بقول محمد رحمه الله علیه در هر دو حالت
افتد درست بود اگر چه سجده بنیاد مسئل اگر سلام بنیت قطع
صلوة گفت و بر و سجده سهو است جائز است که سجده سهو کند
مسئل اگر در نماز شک افتاد که سه کذارد است و یا چهار اگر شک
اول یا بود نماز از سر گیرد و اگر بارها شک افتاده است تخری کند و بر آن
بنا کند و اگر تخری روشن نشد شک باقی است بنا بر اقل کند مسئل
اگر در نماز ظهر سلام گفت بکمان آنکه تمام کرده است بعد دانست که
دو رکعت کذارد است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجده
سهو آورد و الله اعلم بالصواب باب صلوة المریض مسئل

اگر بقعه د نزدیکتر است باز کرد و وقعه آورد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد
و سجده سهو آورد و اگر قعه اخیره سهو کرد و بایستاد برکعت پنجم مدام
که از رکعت پنجم سجده نرفته است باز کرد و وقعه آورد و سجده سهو کرد
و اگر سجده پنجم رکعت کرد فرض باطل شود و بر برگزین سر از سجده نماز
نفل شود و شش رکعت تمام کند و بقول ابو یوسف بجز در نماز نفل
سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد اصل نماز فاشد شود و تیر
نفل نماز شش رکعت تمام نکند اگر قعه اخیره آورد و برکعت پنجم
بایستاد پیش از سجده بقعه باز کرد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم
سجده مقید کرد ششم رکعت ضم کند فرض جایز بود و در رکعت نفل
بود و سجده سهو آورد مسئل اگر در دو گانه نفل سهو کرد و سجده سهو
آورد دو گانه دیگر بر آن بنا نکند و اگر بنا کرد سجده سهو اعدا نکند مسئل
اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو افتد اگر بعد از سلام اگر
سجده آورد افتد اجائز بود و الا لانی و بقول محمد رحمه الله علیه در هر دو حالت
افتد درست بود اگر چه سجده بنیاد مسئل اگر سلام بنیت قطع
صلوة گفت و بر و سجده سهو است جائز است که سجده سهو کند
مسئل اگر در نماز شک افتاد که سه کذارد است و یا چهار اگر شک
اول یا بود نماز از سر گیرد و اگر بارها شک افتاده است تخری کند و بر آن
بنا کند و اگر تخری روشن نشد شک باقی است بنا بر اقل کند مسئل
اگر در نماز ظهر سلام گفت بکمان آنکه تمام کرده است بعد دانست که
دو رکعت کذارد است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجده
سهو آورد و الله اعلم بالصواب باب صلوة المریض مسئل

اگر مریض است یا بقیام خوف زیاده است شست بار رکوع
و سجود که از رکوع و سجود عاجز است با شاره که از دو برای سجده
فرد تر است که کند و چیزی ندارد اگر چیزی بر دارد نزد یک روی بیاض
مکمل برای سجده و اگر کرد که جایز بود و الا بی مسئله اگر بیاری فتوه
نیز تواند شست بر میان خواب و یا بر چهلوی افتد و اشاره که برای
رکوع و سجود و اگر اشاره نیز تواند تا خیر باز کند و چشم و دل و ابرو شاه
نمند و بقول ز فر اشاره بابر کند و اگر نتواند بچشم اشاره کند و اگر نتواند
بدل اشاره کند مسئله اگر رکوع و سجود نتواند و بر قیام قدره دارد جایز بود
شسته که از با شاره و بقول شافعی رحمه الله علیه شسته با شاره جایز
نمود مسئله اگر در میان نماز مرض حادث شد چنانچه تواند بود اگر کند
و اگر شسته بر رکوع و سجود میکند در میان نماز قادر شد بر قیام باقی نماز
استاده که از رکوع و بقول محمد رحمه الله علیه از سر گیرد مسئله اگر نماز با شاره
میکند از در میان نماز قادر شد بر رکوع و سجود از سر گیرد و بقول زفر رحمه الله
علیه همین بنا کند اگر در نماز تطوع مانع باشد جایز بود که بر چیزی تکیه کند
مسئله اگر در کشتی روان بیعد و شسته نماز فرض میکند از جایز بود و
بقول ابی یوسف رحمه الله علیه جایز نبود مگر بعد مسئله اگر در
بیمبوشی و دیوانگی وقت پنج نماز که شست بعد از صیارت شدن قضا و آید
و در زیاده بر پنج نماز قضا واجب بی و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر کتبت
کامل در آنکه شست قضا واجب بی با سبب سجود و التلاوة
مسئله در قرآن مجید چهارده سجد است اول در سورة الاعراف دوم
در سورة رعد سیم در سورة نحل چهارم در سورة بنی اسرائیل پنجم در سورة

در سوره نمل و سوره الم سجد و سوره ص یا زیم در سوره
 حم سجد و از دهم در سوره النجم سجد و سوره التفت چهل و یک
 در آراء و بقول ثنوی رحمه الله علیه در سوره ج دو سجد است و در سوره
 ص سجد نیست و بقول مالک رحمه الله علیه در قرآن مجید یا زیم سجد
 و در سوره النجم و التفت و آراء سجد نیست **مسئله** سجد تلاوت
 واجب بر خواننده و شنونده اگر چه قصد شنیدن ندارد و بقول
 رحمه الله علیه سجد تلاوت سنت مؤکد است **مسئله** بتلاوت امام
 آیه سجد بر مقتضای واجب شود و خواندن مقتضای آیه سجد بر امام و بر مقتضای
 سجد واجب است و بقول محمد مقتضای بر خواننده و سامع بعد از فراغ
 نماز سجد واجب است **مسئله** اگر در نماز آیه سجد شنیده از غیر امام
 خود بعد از فراغ نماز سجد آرد و اگر در نماز آرد سجد نیز در نماز اعاده کند
 و نماز اعاده نکند و بر وایت از ایمن یوسف رحمه الله علیه نماز نیز اعاده کند
مسئله اگر آیه سجد از امام شنیده بعد از اقامه اگر پیش از آنکه امام
 سجد کند با امام سجد آرد و اگر بعد از سجد آوردن امام اقامه کرد اگر همان
 رکعت دریافت سجد نکند و اگر همان رکعت نیافته باشد سجد کند
 بعد از فراغ نماز و اگر اقامه سجد واجب شود و بقول مالک واجب
 نشود **مسئله** اگر در نماز آیه سجد خواند و سجد نکرد بیرون نماز و ضایع
 و اگر بیرون نماز آیه سجد خواند و سجد کرد و در نماز همان آیه خواند دیگر
 آید و اگر بیرون سجد نکرد و در نماز همان آیه خواند سجد کرد از هر دو سجد
 محسوب بود **مسئله** اگر در یک مجلس یک آیه سجد مکرر خواند یک سجد

[illegible]

۱۳۹
 ۱۳۸
 ۱۳۷
 ۱۳۶
 ۱۳۵
 ۱۳۴
 ۱۳۳
 ۱۳۲
 ۱۳۱
 ۱۳۰
 ۱۲۹
 ۱۲۸
 ۱۲۷
 ۱۲۶
 ۱۲۵
 ۱۲۴
 ۱۲۳
 ۱۲۲
 ۱۲۱
 ۱۲۰
 ۱۱۹
 ۱۱۸
 ۱۱۷
 ۱۱۶
 ۱۱۵
 ۱۱۴
 ۱۱۳
 ۱۱۲
 ۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۳۹
 ۱۳۸
 ۱۳۷
 ۱۳۶
 ۱۳۵
 ۱۳۴
 ۱۳۳
 ۱۳۲
 ۱۳۱
 ۱۳۰
 ۱۲۹
 ۱۲۸
 ۱۲۷
 ۱۲۶
 ۱۲۵
 ۱۲۴
 ۱۲۳
 ۱۲۲
 ۱۲۱
 ۱۲۰
 ۱۱۹
 ۱۱۸
 ۱۱۷
 ۱۱۶
 ۱۱۵
 ۱۱۴
 ۱۱۳
 ۱۱۲
 ۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۳۹
 ۱۳۸
 ۱۳۷
 ۱۳۶
 ۱۳۵
 ۱۳۴
 ۱۳۳
 ۱۳۲
 ۱۳۱
 ۱۳۰
 ۱۲۹
 ۱۲۸
 ۱۲۷
 ۱۲۶
 ۱۲۵
 ۱۲۴
 ۱۲۳
 ۱۲۲
 ۱۲۱
 ۱۲۰
 ۱۱۹
 ۱۱۸
 ۱۱۷
 ۱۱۶
 ۱۱۵
 ۱۱۴
 ۱۱۳
 ۱۱۲
 ۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۱۳۹
 ۱۳۸
 ۱۳۷
 ۱۳۶
 ۱۳۵
 ۱۳۴
 ۱۳۳
 ۱۳۲
 ۱۳۱
 ۱۳۰

رفتند جمعه باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیها اگر بعد از تکبیر
امام جمعه تمام کند و بقول زفر اگر پیش از قعه رفتند ظهر از سر گیرد **مسئله**
شرط اداء جمعه اذان عام است تا اگر باد شاه در میان جامع است و جمعه صحیح
خود گذارد و یا جماعتی در مسجد درآمدند و در نماز مسجد بستاند و جمعه گذارند در هر
صورت جایز نبود **مسئله** شرط وجوب جمعه اقامت و ذکر اذان و صحته
و حریت و سلامتی و چشم و دویائی و دود دست یعنی جمعه بر میقیم و در
و تنه دست و ازاد و بینا و کسبیک دست و یائی و چشم او سلامت باشد
واجب است و بر زن و مافرو بنده و بیمار و نایب و جای مانده جمعه
واجب نیست و اگر ادا کردند افر ص وقت محسوب بود و بقول زفر افر
وقت جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیها اگر نایب یا قاید
جمعه بروی و واجب شود **مسئله** امامت مافرو برین و بنده در جمعه
جایز بود و باقیه ایشان جمعه منعقد کرد یعنی اقامت جمعه بایشان
جایز بود اگر چه بجز ایشان دیگر موجود بود و بقول زفر امامت ایشان جائز
نی **مسئله** اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکره بود و بقول زفر
رحمة الله علیه جایز نی **مسئله** اگر بعد از اداء ظهر برای جمعه کسی کرد
ظهر باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیها باطل شود مگر بر سر
نماز جمعه و بقول زفر رحمه الله علیه ظهر باطل نشود اگر چه جمعه در یابد **مسئله**
اگر معذور یا مجبوس در شهر روز جمعه ظهر بجماعت گذارد مکره بود **مسئله**
اگر در شهر و یا در مسجد سهوا از نماز جمعه افتد اگر جمعه تمام کند و بقول
محمد رحمه الله علیه ظهر تمام کند **مسئله** چون امام برای خطبه بیرون آید
نماز کند اذن و سخن نکویند و بقول ابی یوسف و محمد پیش از شروع

جماعت گذارند و بقول شافعی رحمه الله علیه قضا کنند چنانچه امام می کند
که سلطان و جماعت نزد وی شرط نیست **مسئله** غازی عید فطر
بسبب عذر تاخیر کنند تا روز دوم **مسئله** احکام غازی عید فطر احکام
غازی عید آضحی است مگر آنکه در عید آضحی تاخیر اکل کنند تا آنکه غازی بگذارد
و تکبیر در میان راه غازی آضحی بلند گویند و در خطبه احکام آضحی
و تکبیرات تشریق بیان کنند **مسئله** غازی عید آضحی بعد از تاخیر کنند
تا سیوم روز **مسئله** تعریف هیچ نیست نه فرض و نه واجب و
آن تشبه است باهل عرفات روز عرفه **مسئله** تکبیرات تشریق
ست است و بروایتی واجب است و آن بعد از هر عصر تا عصر روز عید
بعد از ظهر غازی یکبار بگوید و نزد ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب
ست بر هر یک که فرض بگذارد آن بیست و سیست از فجر گرفته تا آخر
ایام تشریق معمول قول صاحبیه است **مسئله** تکبیرات بر کبشی است
که مقیم باشد در شهر بعد از نماز فرض جماعت **مسئله** و آن جماعت
مردان است و بقول ابی یوسف و محمد تکبیرات تشریق واجب است
بر هر که فرض بگذارد و بقول شافعی رحمه الله علیه تکبیرات تشریق
از ظهر بحر باشد اگر دست باز الله اکبر بگوید چنانکه تکبیر غازی بگوید و چهارم
روز بعد از نماز فجر ختم کند **مسئله** اگر مافر بمقیم وزن بمرداقتد اکبرند
تکبیرات تشریق برایشان واجب شود **باب الکسوف**
چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت نماز اقامت کند مثل نماز نفل
و بقول شافعی رحمه الله علیه در هر رکعتی دو رکوع دارد **مسئله** در نماز
کسوف قرائه بلند بخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف و ابی یوسف و ابی یوسف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فکر در زیارت قبور صلی و اتقیا دفن در جوار قبور صلی و حضور در ساحت عظمی الهی است
 برکت و نورانیت و صفات و زیارت مقامات متبرکه که در عباد را بجا میآورند است اما در حق رحمة الله علیه فرموده
 که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی ایامه الکرام تزیین مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت قبور اجرام اهل انبیا
 در استقبال و جلوس و تائب همان حکم است که در حالت حیات بود که اقبال الطیبی و در بعضی ازین امور مذکوره
 ببعض وجوه در کتب فقہ متاخرین توسعه و تریخی نیز میتوان یافت و الله اعلم و باجماع اصناف زیارت قبور از اعمال خیر
 و اوضاع دین است چنانچه گفت که وعادت نبوی صلی الله علیه و الله و سلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد
 از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و الله و سلم مامور شد که زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان
 و عاکف و استغفار نماید و آن و شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد است و اینچنین زیارت برای این معنی بود
 بی آنکه به عتی و مکروهی در آن راه یابد مسیحیت بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و الله و سلم در ابتدا ای نبی کرده بود از زیارت
 قبور در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من که نبی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را از آن باعث بی غنی
 در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست آمازان را بعضی گویند کفایتی است بر نبی سابق و ایشان را بیرون
 آمدن از زیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و الله و سلم در احادیث لغت واقع شده بر آنانیکه
 زیارت قبور بر آید و بعضی بر آنند که این منع و لغت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخلند و منع ایشان از زیارت
 قلت صبر و کثرت جزو و فرعون ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و الله و سلم زیارت مادر خود
 آمد و بگریست و دیگران نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداده و طلب زیارت کردم و مادر و اولادش هم
 و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکور است است و گفته اند که حضرت خنی سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت را صلی
 علیه و الله و سلم یا پس ایمان آوردند بوی پس از آن میرانید و بعضی این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته اند که قصه زیارت
 و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه
 و الله و سلم تا آدم علیه الصلوة و السلام و در مشکوٰۃ از بیہقی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و الله و سلم فرمود که زیارت والدین خود
 کند یا یکی از آن در هر روز جمعه آمرزیده شود مراد نوشته شود او را باز و استغفار و تصدق برای ایشان نیز عین حکم دارد و فرمود
 چون کورستان را ببینید بگویید السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات و انا انشاء الله بکم الاحقون و الله اعلم
 لنا و لکم العاقبة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم بقبوری که در مدینه بود و پس
 روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالکمال و سلم
 از عیال نهی الله عنما آورده که آنحضرت صلی الله علیه و الله و سلم در آخر شب نصف شعبان بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم
 دار قوم مؤمنین و انا کما توعدون خدا موعود و انا انشاء الله بکم الاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار
 من المؤمنین و المؤمنات و یدهم الله المستقلین منا و المستأخرین و انا انشاء الله بکم الاحقون و در فرمودن
 آیه الکرسی و سورۃ اخلاص یا زده بار و معوذتین و فاتحه و بسم و تبارک الذی نیز اخبار و آثار آمده است انقل السجدة
 و عبد الله بن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه و الله و سلم اذا مات احدکم فلا تجلسوه و اسرخوا به الی قبره و الیقرب عند راسه
 فاتحه البقرة و عند رجليه بخاتمة البقرة یعنی بخوابند نزد سر او و سورۃ البقرۃ بقرۃ یعنی او خاتم سورۃ بقرۃ یعنی امن الرسول
 گفت شاید که تخصیص فاتحه بقرۃ برای پیش مل بودن بروج کتاب الله و آن هدی للمتقین که صفت کرده شوق انبیا صفات
 جمیده از ایمان آوردن با عجب و بر پا کردن نماز و دادن زکوة و خاتمه او آوردن ایمان با خدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسول
 او و ظاهر کردن عاجزی و طلب بخشش و رحمت و مدد از خدا تعالی گفت لزومی در ذکر آنکه گفت محمد و احمد و زکی سحیبه و احمد بن
 حنبل را گویند که اگر داخل شوید شما مقابر را پس بخوانید فاتحه الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و اگر دیند توابع آنها برای
 اهل قبور پس برسد ثواب سوئی ایشان و از شعبیت بود انصار و قتیقه میر از ایشان اختلاف کردند بوی قبر او و بخوانید
 قرآن را و روایت کرد سمرقندی در فضایل قل هو الله مرفوعا اگر کردید بر مقابر و بخواند قل هو الله احد و بار بسته به ثواب برای تو
 داده شود برای بر موتی بعد کمال گفت حماد مکی رخت من سوئی مقابر که پس بنهادم سه خود را بر قبر پس دیدم اهل مقابر را حلقه
 حلقه زده نشسته اند گفت قیامت قائم شد است گفتند که مردی از برادران ما خواند قل هو الله احد و او ثواب او را بجا
 پس تقسیم می کنیم از ابتدای سال و اخبار و آثار در وصول ثواب بسیار و ظاهر و باهرانه در اینجا ترک کرده شد تا جویان را بجا

پس بمشورت و بر آن در کتب ضعیفه اند لیکن ولادت گشته که برای ایشان اصل است و باین طور که در مسلمانان همیشه در هر عصر و هر شهر
احتمالاً بیست و پنج و شصت و هشتاد و نود و یک و آنرا در کتب اجماعاً ذکر کرده اند و حاکم بن علی بن ابی حمزه و ابن عساکر و ابن کثیر و ابن حجر و ابن کثیر
در اجاز که تصنیف کرده اند در مسائل کفایت جلال الدین سیوطی اما فرموده قرآن بر قبر پس خرم کردند اصحاب ما بمشورت و عیبت او گفت
نمودی و شرح مذمت است بر این زائر قبور بخوانند قرآن از آن که حاکم اسان باشد و زیاده کرد و موضع دیگر اگر ختم کنند قرآن را نزد
افضل است و قیاس کرده است نووی زیاده قبر را اقسام متعدده یا برای تکریم و احترام باشد پس کفایت کند دیدن قبر مسلمان باشد یا
یا برای دعا کردن پس است برای قبر مسلمان یا برای تبرک پس سون است برای اهل خیر زیرا که در بر این ایش از انصاف است و در کتاب
بیشمار و دیای بی انتها و یا برای ادای حق باشد مانند دوست یا اقربا و یا به کردایی یغیم کسیکه زیاده کند قبر والدین را یا یکی از
ایشان روز جمعه و در روایت بیعتی بخیر شود و نوشته شود برای او برات یا برای رحمت و خیر صحیح است ما من احد یحضر
المومن یسلم علیه الا عرفة و در حدیث السلام ۱۲ نقل مرقات ملان علی قاری رحمه الله علیه و مولانا جلال الدین سیوطی ۱۲ و آخره بضم
عن ابی حفص ی گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زیاده میکرد و بنویسند اء احد را در هر سال و قتی که سید شعیب را بلند
کرد و ی او از و میگفتند سلام علیکم یا صبرتم فتمم عقی الدار بتر بود ابو بکر که می آمد هر سال بتر عمر بن الخطاب بتر عثمان و
فا صبرت رسول الله می آمد و دعا میکرد و بود سعد بن وقاص سلام میکرد بر ایشان بتر متوجه میشد بر باران خود و میگفت ای ابا جراح سلام
تبرک بیدر شما بر قوم کرد گشته بر شما ۱۲ که انی شرح الصدور لولنا جلال الدین سیوطی ابو جعفر محمد باقر سلام الله علیه و علی ابائکم
روایت کرد که فاطمه الزهرا در حقی الله تعالی عنها زیارت قبر حمزه می آمد و اصلاح و در مت آن میکرد و قرآن را بسجی علامت کرده حاکم
از روایت ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی حمزه می آید که فاطمه زهرا بر قبر حمزه میرفت و نماز میکرد و گریه میکرد و دیگر روایت آمده که
بعد از دست و روز بقیع و شنبه اء احد میرفت و نماز میکرد و دعا میخواند و گریه میکرد و در حقی الله تعالی عنها ۱۲ که انی حذب القلوب
لی زیاده المحبوب و بود فاطمه زهرا عیبت که میگفت دیدم من و حال آنکه آفتاب غروب شده بود و نزد قبر شنبه او بود و بامن خواندن
پس گفت من برای او بیایا سلام کنیم بر قبر حمزه پس گفت نعم پس ایستادیم بر قبر او و گفتیم السلام علیکم یا عم رسول الله پس شنیدیم
کلام او کرد در بر ما و علیکم السلام و رحمه الله گفت بنویس از آدمیان نزد او روایت کرد ابن ابی الدینا و ابو یغیم و بیعتی از عطاء بن
یاسر گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای عمر بن الخطاب چون زیاده کرد و در حقی الله علیه و آله و سلم
بر تو خاک و باز پس آینه از تو مردمان آینه جوانان قبر بنویس و دیگر از نامی ایشان مانند رعد گشته و چشمهای ایشان را بینه و خیره
کننده و جنبانند ترا پس چگونه باشد حال تو در آن وقت یا عمر گفت یا رسول الله یا من عقل بهی فرمود آری گفت درین حالت
کفایت کن از ۱۲ که انی شرح الصدور لی احوال الموتی و البقور لولنا جلال الدین سیوطی **در هر هفته** و وقت سلام
بر میت که باشد روی او بجا نباشد روی میت و عیبت بچنان در دعائین و برین است عمل عامه مسلمین گفت منظره یا به آنکه زیاده
میت مانند زیاده او در حال حیوة و توجه کند بجا نباشد روی او پس اگر بودی در حال حیوة و قتی که زیاده میکرد او را روی نشست
از دور برای بودن او بزرگی قدر پس بچنان است در زیاده او و ایستاد دور اند و اگر بودی نشست نزدیک او در حال
حیوة پس بچنان بنشیند نزدیک او و قتی که زیاده بکنند بخوانند فاتحه و قل هو الله احد سه بار پس دعا کنند برای او و نه مس کنند
و بوسه دیند و در او بوسه بکنند آن عادت نصاری است و گفت بعضی علما با کفایت بوسه دادن قبر والدین کذا فرمود
در هر هفته **در هر هفته** افضل ایام چهار روز است روز دوشنبه اول روز و روز جمعه بعد از نماز
بعد از طلوع آفتاب و روز خمیس اول روز و بقول در آخر روز پس چون خوابد که زیاده کند و در رکعت در خانه که او در رکعت آیه انکر
یکبار و اخلاص سه بار و ثواب بروج او بخشد حق سبحانه و تعالی کورا و نور گرداند مصطفی و ابیسیار یابد و در راه جلال یعنی مشغول شود
و چون بمقبره رسد گفتش را از پاکش و از قبل بامتونی در آید نه از جانب سر او که فی فتح القدر و شب نامی میت که چون شب برات و بچنان
از منبر جبر که چون عشاء و یا الح و هر دو عید و عاشورا و توجه کند روی میت و گوید السلام علیکم یعرف الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن لکم
خلف و اگر شنبه باشد گوید السلام علیکم یا صبرتم فتمم عقی الدار و در مقبره مخلص با کفار گوید السلام علی من اتبع الهدی و بعد
گوید یا الله لنا و لکم العافیه چون زیاده قبر **پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم**
برود یا بینه مقابل روی شریف بگوید بشت کرده سمت قبله و صلوة بر رسول الله علیه و سلم آنقدر که خواهد بگوید و
آواز بلند بر ندارد و در چشم فرو داشته باشد بحیث محظمت بعد بگوید السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا
نبی الله السلام علیک یا خیر الله السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبیین السلام علیک یا قائد الغر المحجلین
السلام علیک و علی آلک و اهل بیتک و از او جدا و اصحاب یک اجمعین السلام علیک و علی سائر الانبیاء و علی

بوسه دادن قبر پدر و مادر را نیز آنده که انی المرقاات و شرح المشکک لمولنا عبدالحق محمد ش دهلوی رحمۃ اللہ علیہ ذکر در بوسیدن
 کورافنا و سبکی محرم خود که بوسه دادن بر کور و دست نهادن بیاض است مکرر کور را در و پدر و استاد برای ترک اگر بوسه
 جایزه داشته اند و نیز یکی از بزرگان دین هم برای تبرک بوسه رواست که هم در معنی استاد است ۱۲ معدن المعای
 و بان ثبت بوسه دادن قبر مادر و پدر برای آنچه ذکر کرده شده در کفایه شیعیان مردی آمد بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
 پس گفت یا رسول اللہ بدستیکه قسم خورم اینک بوسه هم استانه جغت را و حور العین را پس فرمود او را بنی
 صل اللہ علیہ و آلہ و سلم اینک بوسه دهم بر قدم مادر و پیشانی پدر را و روایت کرده شد که گفت یا رسول اللہ اگر نباشد
 مادر و پدر من پس فرمود بوسه ده بر قبر ایشان را گفت که من شناسم قبر ایشان را فرمود بکش دو خط و نیت کن
 یکی از ایشان قبر مادر و از دیگر قبر پدر پس بوسه ده قبر ایشان را پس حاشا نشوی در میان خود ۱۲ نقل خزانه
دست نهادن بر قبر در یوسف ترجمانی صغیر آورده که ما نشناختیم نهادن دست
 بر قبر دست و نه مستحب و نمی بینیم بآن بات و در عین الایمة الکبریٰ سی گفته مجتهدین یا فیتیم غیر انکار این
 کذا فی فتاویٰ قنیه و در بیان علم مولیٰ نبرایرین ^{در مستحبات او} و عن عائشة رضي الله تعالى عنها
 قالت کنت ادخل بیتی الذی فیہ رسول الله لفت عائشة بوسه من کہ می دزدانم خانه خود را که در دیو مد فون بود و بفرمان
 خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ابوبکر نیز مد فون شده بود در وی و انی و اضع ثوبی و حال آنکه من کفنه و افکنده بودم
 خانه خود را یعنی رد را از پیران و اقول اما هود و جی و ابی دی گفت بل خد یا اگر می پرسید از آن کیست بوسه مد فون
 مکر شوم من کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است و پدر من کہ ابوبکر است رضي الله عنه فلما دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 کرده شد حضرت عمر رضي الله عنه فوالله ما دخلته الا وانا منسل و دة عاتق ثیابی پس بخدا سوگند نه در آمده ام
 آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامه های من حیاء من عمران جهنم شرم داشت آن از عمر که بیگانه بود
 رواه احمد درین حدیث دلیل واضح است بر حیا میت و علم وی و بر آنکه واجب است احترام میت نزد زیارة و
 خصوصاً صالحان رافد و بلیغ است مر زیارة کننده گان خود را بر ادب ایشان که انی شرح شیخ نقل شرح مشکو
 لمولنا عبدالحق محمد ش دهلوی رحمۃ اللہ علیہ ۱۲ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا وضعت
 الجبازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم و قتیکه نهاده می شود جواز نه بعضی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردن
 خود یا ناکانت صالحة قالت قد مولیٰ پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید بپیش فرستند از ثواب عمل صالح که من کرده ام
 و اسناد قول بخندانه که جنة ثبت است مجاز است و قابل روح است و تواند روح را در آن حال جنة میفرستاده باشد
 و الا علم و انکانت غیر صالحة قالت لا هلهایا ویلها این تن هون بجا و اگر باشد بد کار میگوید جنانه مرگ
 خود را یعنی آنهان که بر میدارند او را ای و ای کجا میرند او را ظاهر آن بود که گوید یا ویل و لیکن چون نفس خود را صالح ندید
 خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراست نسبت ویل بخود و ویل
 و ای و سختی و نام وادی در جهم آید نسیم صوتها کل شیء الا الانسان می شنود او را و هر چیز از حیوانات بلکه
 نباتات و جمادات نیز که آدمی که بقضیه تکلیف سردگمان آن از وی مطلق است تا ایمان بغیب باشد و نیز
 می فرماید و لو سمع الا انسان لصوت و اگر می شنید آدمی بر آینه ملاک می شد بجهت فضاست و دهشت و راه
 انباری ۱۲ کذا قال الشیخ عبدالحق محمد ش دهلوی رحمۃ اللہ علیہ فی شرح المشکک و روایت از ام در دست گفت و قتیکه نه
 شومیت بر سر بر سر او از میه پیا هلا و یا خیر نا یا حلت سر پیا و فرقت نکند شمار حیوانی دنیا چنانکه فرقت کرد

و بنا بر این که بشما چنانکه با یکی که درین بهرستیکه اهل من نمی بردارند از کفایت من چیزی را که اخی استخرج الله و در این کمال
 سیر رحمة الله علیه روایت کرده است که از اخی لفریب بودی الحفار و بود صالح و بر هر کار گفت گفتم قبر را برای چیست
 و گفت شده شد و کور کوری دیگر پس دیدم من در آن پس کفایت جوانی خویروی نیک جاده خوش بوی شسته مرید و در آن
 او کتاب نوشته شده بخط سبز خوب تراخین دیدم از خطوط و حال آنکه نمواند قرآن را پس نظر کرد آن جوان سویی من پس
 گفت ای بر باشد است قیامت پس گفتم فی پس گفت باز به کلوخ را در موصفا می خود پس بخادم کلوخ را در موصفا
 گفتم این روایت ابن بخاریست تاریخ بغداد **دیوان استمداد از ارواح نورانی اولی**
رحمة الله علیهم اجمعین استمداد باطل قبور در غیر بنی صلی الله علیه و آله و سلم یا خیر انبیا علیهم السلام
 منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و مکتوبین نیست زیارة مکر برای ثوابی و استغفار برای ایشان در ساینده نفع
 ایشان بنحوا استغفار و تلووت قرآن و اشوات کرده اند از مشایخ حوفیه قدس الله اسرارهم و بعضی فقهاء رضی الله
 عنهم و این امری محقق و مقرب است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیار فیوض و فتوح از ارواح رسیده
 و این طایفه را در اصطلاح ایشان اولی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه قبر موسییم تزیات مجرب است
 مراجبت دعا و حاجت الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه فرموده هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرد
 شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار رئیس را از مشایخ که تفرق میکنند در قبور خود مانند
 تصرف مای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلی و دو کس دیگر از اولیاء شمرده
 رحمة الله علیهم اجمعین و دو کس دیگر از اولیاء شمرده و مقصود حم نیست آنچه خود دین و یافته است و سیدی احمد
 بن رزوق که از اعظم فقهاء و علماء و مشایخ دیار مغرب گفته که روزی شیخ ابوالعباس حفری از من پرسید
 اندوختی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حیات قویتر است و من میگویم که امداد میت قویتر است
 پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در باطن حیات است و در حضرت دوست و نقل در بعضی ازین طایفه بیشتر از آنست
 که حصر و احصی کرده شود و یا فتنه نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و در
 اینرا و تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور و اثران و احوال ایشان
 ثابت است و ارواح کاملان را قوی و مکانی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از آن و او را
 کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر ارواح طیبه ایشان از ارواح باقی است و متصرف حقیقی
 نیست مگر خدای عز و جل و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر
 داده شود مراجعتی بوسیله طاعت یکی از دوستان و مکانی که نزد خدای دارد و در بناب چنانکه در حالت
 حیات بود و نیست فعل و تصرف در پر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نعم الواله و نیست چیزی که فرق کند میان
 دو حالت و یافته شده است دلیلی بر آن که اخی المشکوة لمولک عبد الحق رحمة الله علیه بحال ندانی که ایشان را از ناخود
 و مار از ایشان چنانکه در خواب می بینی و خواب دیدن مردگان در احوال نیک و احوال زشت برای عظیم است
 بر آنکه ایشان زنده اند یا در نعمت یا در عذاب و نیست شده اند و مرده نیست چنانکه گفت ولا تحسبن الذين
 قتلوا فی سبیل الله امواتا بل هم عند ربهم یدن قون فذ حین بما انتم الله من فضله ۱۲ که اخی کیمیا سعادست
 لمولنا محمد غزالی رحمة الله علیه می بایه فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عن الطهر
 نه اند حرام است و اگر التفات محض بحاجت حق است و او را یکی از مظاهر عن الهی دانسته و نظر بکار خانه است
 و حکمت او تعاد در آن نموده غیر استعانت ظاهری نماید و در آن عرفان بخواب بود و در شرح نیز جائز و رواست
 و بنیاد اولیا این نوع استعانت بغير کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغير نیست بلکه استعانت
 بغير حق است لا غیر ۱۲ نقل تفسیر عزیزی خلاصه روح بادن از راه نظر و عنایت بحال میماند و توجه روح
 و مستاسنین و مستفیدین بسهولت می شود که بسبب تقنین مکان بدان گویا مکان روح متقین است و آثار آن

عالم از حد نباشد و قاضی با و ملاوة قرآن چون در آن بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود سیموالت نافع می شود
پس سوختن یا تش کوبیدن روح را بی مکان کردن است و دفن کردن کوبیده سکتی برای روح ساختن و بنا بر این
که اولیا الله مد فوین و دیگر صلی و مؤمنین استقام و استفاده جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز مقصود است
تقریر نیز می آید مد فوین رحمة الله علیه گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل می شود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس
حسب قبر را بسبب این دو تعلق حاصل می شود میان هر دو نفس مقابل معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس مرده قوی تر باشد
نفس زنده مستفیض شود و اگر بعکس بود برعکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود زیارة قبور و استفاده
بنفوس خیار از اموات بدستیکه نفس معاد را تعلقی هست بدن و برتری که دفن کرده شده است در آن پس چون
زیارة می کنند نه آن تربت را و متوجی می شود لبوی نفس مست حاصل می شود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات
که انی کشف الغطاء لمزم للمونی علی الاحیاء من تصنیف شیخ الاسلام دهلوی رحمة الله علیه و زاد اللیب فی السیر الجیب
و نیست صورت استمداد مکرهین در محتاج طلب کند حاجت خود را
از جناب عزت الی تنوسل بر و حایت بنده مترب و مکرم درگاه والا و گوید خداوند ابرکت این بنده که توجرت
و اکرام کرده او را بر آورده کردان حاجت را **یا نداء البند** آن بنده مترب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخوان از خدا این دعا را مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا **یا نداء البند** نیت بنده در میان مکر و سید
و قادر و معیط و مسئل بر و در کار است تعالی شاهد و بر روی هیچ شایسته شریک نیست چنانکه تکرار هم کرده و آن چنان
است که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق پس این دعا
جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر تفرقی کمال و شرح و بسط این بحث چنانچه جاد
شرح مشکوة هست مخصوص در باب حکم اسرا که ایجاد تحقیق داده و امام سیوطی رحمة الله علیه در شرح صدر در
ذکر کرده است که انی کشف الغطاء و زاد اللیب
در بیان نکد داشتن حرمت قبر و ادایه
و عن عائشة رضى الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال تسير عظم الميت ككسره حیاست کستن استخوان
مرده همچو شکستن اوست در حالت حیوة ابن عبد البر گفته است اینجا مستفاد میگردد که میت تمام میگردد کسستن استخوان
بدان حی و لازم اینست که متلذذ میگردد تمام آنچه متلذذ میگردد بدان زن عن عمر بن العاص قال لا بد و هو یست
الموت و ایتیت از عمر بن العاص که صحابی مشهور است گفت هر کس خود را و حال نکد عمر و در شروع موة و نزع روح بود
اذا ان مات فلا تصحیحی نایحه و لا نداء و فیکنه من میم لبس مانده که همراه نشود مرزانی نو حکم و نه تش که عادت این است
بود که آتش همراه میت میفستند تا برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتمونی فتشوا علی التراب شننا پس چون دفن
کنید مرا لبس بزمی و سیموالت بیند از بدن خاک را یعنی آنکه آنکه اندازید داین آتش اوست یا نکد میت حساس
می کند و در ذناب می شود یا آنچه در ذناب می شود و ذناب آه و عن عمر بن حزم قال رانی ابی صلی الله علیه و آله و سلم متیکما علی قبر
گفت دیدم مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکیه زنده بر قبری فقال لبس گفت آنحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر
اذا رکن چوب این قبر را او که لا تؤذ متکذبت و ستایه که مراد آنست که روح وی ناخوش می آید و راجح نیست تنکیر
بر قبر وی از جهت تعین وی است و استخفاف را بوی و الله اعلم و راه احمد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم لا یجلس احدکم علی جمرة برآینه اینکه بنشیند یکی از شهاب را خرموزان فتحرق ثیابه پس سوزاند جمرة جا
اورا و تخلص الی جلدک پس سدان جمرة و اصل سوختن وی تا پوست وی خالی له من الیجلس علی قبر بهرست
اورا از شستن و یا بر قبر و راه مسلم در شرح البصیر مولانا جلال الدین سیوطی که مصنف صحیح است نوشته بروایت عقیقه بن عمر
صحابی که اکبری سیر کم و بای مالم آتش سوزان و قدم هم بر تیزی شمشیر کبریه و دو نیمه شود بائی من مجنون است سوزی مرغ از نیکه

مرکب بدین استازده است بحصول سبک و عاقبت در دنیا و دین و به او مال و مراد و عیبه السوء حالت بدی که در وقت موت باشد
 از آنجه مژگانی بکفر و کفران کرد از الام و ادجاع و جرم و فرج و عقلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از رحمت
 رحمان و گرفتاری بوسه شیطان و غیر آن این مبحثی که در بابی خاتمت و خواست عاقبت بود لغوی بالله من ذلک و توبه
 فحشاء در حالت غیر مجبور نیز از آن قبیل است در راه التزمی **فصلت صدقه که بار و اح موی اوده**

و عرب
 و صوم
 و صوم

و عن سعد بن عباد قال روایت از سعد بن عباد انصاری که از حضرت امیر مومنان درگاه بنوعی که گفت یا رسول الله
 ان ام سعد ما نبت به رستی مادر سعد یعنی مادر بن مرده است قای صدقه افضل پس کدام صدقه که بروح دی کنم فاضل تر
 و بهتر است قال الماء گفت آنحضرت آب بهتر است صدقه که برای دی چاه بکنی و بتشنگان برهی فخر بیا پس کند
 سعد بن عباد چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذ الام سعد این چاه برای ام سعد است
 و برای او است تا ثواب این بروح دی برسد رواه ابو داود و ترمذی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 ان الله عز وجل یرفع الله رجلة للعبد الصالح فی الجنة بد رستی خدا ایتعالی بر آئینه بلند میکند پایه را مریده صالح را در بهشت
 فیقول یا رب انی لی هذه پس می گوید آن سده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول یا ستغفار
 و لدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزندت است و این یکی از نافع نکاح و عظم فواید
 آنست که از آنست چه نیست که لایق می شود مومن را از اعمال و حسنات وی چنانکه در اول کتاب که ثبت رواه احمد

و عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما لیت فی القبر الا کالغریق المنقوش نیت مرده در کبر
 میماند کسی آب از سر وی که نشسته است و فریاد می کند که کس دست وی کرد بدین نظر دعوت تلحق من اب او ام چشم سیدار و دعا
 که برسد او را از پدر یا مادر او یا خ یا پدر او و صدیق یا دوستی فاذا الحق کان احب الیه من الدنیا و ما فیها پس چون
 برسد بیت را دعا می باشد آن دعا بگوید دوست داشته شده تر از دنیا و چیزیکه در دنیا است از تسبیح و دنیا و آن الله تعالی
 علی اهل القبر من دعاء اهل الارض امثال الجمال و بهرستیکه خدا ایتعالی بر آئینه می در آرد بر مردی از دعاء اهل زمین نه
 کوه های یعنی از ثواب و ان هدیه الی الا حیات الی الاموات الاستغفار لهم بهرستیکه که تحفه زندگان بسوی مردی طلب
 امرش کردن است مرایش از رواه البیهقی فی شعب الایمان که فی شرح مشکوٰۃ ۱۲ در خلاصه مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود که چون نصدق کنند مردم به نیت مرده امر فرمایند خدا ایتعالی جبرئیل علیه السلام را آنکه بر دوشی قبر فلان میت
 بهمه هفتاد و هزار فرشته که بدست هر فرشته نوزی باشد پس میرند بقبر وی و میگویند السلام علیکم یا ولی الله و اگر
 نصدق کند کوه فلان بتوفستاده است و در مرثیه الاخرة آورده است که اجابة طعام برای میت بخته باشد مکرده است
 این الکاه است که از مال ترک میت کرده باشد زیرا که ترک حق و ارثان است و اگر وارثان نباشند بیت المال است اما اگر کسی
 از مال خود برای میت طعام می کند و خلق را می بخشد و بهرستیکه حلال است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بروح حمزه
 رحیمی الیینه در طعام شام سیوم روز و دوم روز و چهارم روز و ششم روز و هشتم روز و دهم روز و یازدهم روز و صحابه پیغمبرین کرده
 پس که ازین مشک باشد بر سر او رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع صحابه را منکر شده باشد در تحفه نصایح آورده است بلیت
 پس مرده برای طعام را چون سیوم هفتم یا چهل باید که دهی در ویش را و نه باشد معتبر در ریاض الناصحین آورده
 طعامیکه از برای میت برسم و ناموس و یا که اگر اینچنین نکند مردمان کوهینه او از مرده خود حسد نباشد بران دعوت طعام خود
 کرده است از جمیع القوادیه آورده است که در طعام از خانه اهل بیت خوردن کرده است و طعامیکه خویشان اهل بیت را آورده است
 آن طعام بغیر اهل بیت دیگر از او خوردن مکرده تحریم است مگر کسیر برای تغزیت از دور آید است که باز بخانه نرسد و کسیر که جواره را
 دور بزند جایز نیست که بخورند و در خلاصه الفقه آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا ایتعالی از و بزرگ است و من
 نیز بزرگم از آن کس طعام بخورد پیش از گذشتن سه روز در خانه مصیبت مکر فیقران چون صغیر و غایت در ورثه نباشد

که انی مسایل بهیات در مصباح آورده است فرمودینی صلی الله علیه و آله وسلم نمی آید بر بیت شیب سبب شربت از شیب اول پس می گویند
برای موی خود بخیز از صدقه رسول علیه السلام گفت هر که بیت صد هزار بار لا اله الا الله بگوید و ثوابش همیشه بخشد اگر بیت از اهل
باشد و بر عذاب نکند و اگر از اهل عذاب نباشد و بر او رجعت دهند در شریعت آورده است که اینک صدقه داده شود از بیت
بعد از ماه هفت روز که انی مسایل بهیات در بدرالعادة میگوید که در ملک است و در زمین عرب چنان که میگوید که در یک
طعام و شربت و انواع میوه موجودی کنند چون مردمان اند میانه باز گشته به در منزل و مقام خویش آوند بروج رده طعام و دوه
و جز آن بید نه و خود میخیزد کاری بر پنج بست به غافر علیه الصلوة والسلام و علماء دین می کنند قطب العالم باز به دین محل فرمودند که در
هند وستان چه رسمی زشت و قبیح افتاده است اهل بیت کرسند عیسانند و مرده را منتظر صدقه می دارند این مستحبت
بلکه این شایسته چون از حظیره باز کردند طعام و شربت بر اندازد قدره خود میخیزد که خلق خدا را و جز آن که موافقت روح
مرده به کار می شود و فیصله سخن کرده شد که انی سراج الیه این بنی تصنیف سید جلال الدین بخاری رحمه الله علیه
و اما طعامی که بروج مرده بر نذر و ابی در حل و حرمت و کراهت و کتب فقهیه بنظر می آید و جواب آنست آنچه شیخ ذریع
نقشه که مدار بر بیت است آنچه بنیت بقدر فقر ابر نه تا ثواب آن با موت رسد جز بفقیر و این وجه تصدیق بر فقر است و
به هر مرغی که در آنچه بنیت ضیافت مسلمان بنا کنند بر کباب است غنی یا فقیر چنانچه در اعراض است یا در دیار است و در سفر
عام باشد فقر او اختیار و اگر در اعراض بلفظ طعامی بروج فلان بخت ایم نکوشد و گویند طعامی یا محضی ساخته شده است
بیایند بخت باشد و اگر از عبادت بروج فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرانی و فاحشه
خوایم و ثواب آن را بروج ایشان برسانیم بانی می نماید که انی کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام و بطوی رحمه الله علیه
ساعت ظهور عرس حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از پیش ایشان
بعثت یا از هجرت یا از وفات و بود ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دهم ربیع الاول روز یکشنبه و چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وفات آنحضرت بود روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول پس از آنکه می کنند دعوت و ضیافت و
و طعام می پزند بر سرال در دوازدهم ربیع الاول برای دو روز اول روزی که پیدایش در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
در مدینه شد که در هر روز آن روزی که نازل شده در آن روز و می بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شربت میخیزد
نزدل جبرئیل امین الله و محل نزول کلام الله و جای ظهور امر الله و این روز در آن روزی که ضیافت و دعوت
مانند اهل که فرخان و شان یغزوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و میگویند که این روزی که در آن روز اکرام کرد خدا تعالی مدینه را
و اهل مدینه را بسبب نزول صلی الله علیه و آله وسلم و فریق دهم اظهار حزن و یکاد اجتماع می کنند مانند اجتماع اهل تشریف و میگویند
این روزی که وفات یافت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و با وجود آن طعام می پزند و میخورند و میگویند که این روزی که
در بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اینست سبب عرس در حرمین شهر یقین زواله تعالی تعظیفا و شرفا فاما در غیر آن روز
بلا و اسلام کلفت یاسن مردی ثقه به رستی روزیکه می آید یوم میلاد نبی صلی الله علیه و آله وسلم زینت می دهند بازار می خود را و روز
و می افزونند شمع و چراغ و در نوح می دارند شش دهم و یازدهم و دوازدهم از جمیع الاول و میگویند این روزی که میلاد آنحضرت صلی
علیه و آله وسلم و ایشان عادت کنند که مانند در بر سرال و می کنند درین روز دعوت برای سادات و علماء و جمیع کرده مسلمانان با ضلالت
طبقات خود و ششدهم از شایخ طن و حمیم الله بدرستیکه سلف همیشه مواظبت کرده اند بر آن در اطراف بلاد اسلام بر یک طایفه
بر و جرات و جوایز مذکوره و برای هر مردی است که کرده و ششدهم و سیزدهم میگویند دعوت و ضیافت و شمع و کرده و
اجتماع می کنند و ختم می کنند قرآن را و شغل می کنند بوظایف و طاعات و مقصد کل راجع بسوئی شعار و تعظیم و ایشان نیز
ثواب یا بینه کاشند و فقیهک باشد روز ولادت سبطی یا ایریا و می قدرتی دیگر میگویند دعوت و ضیافت و جوایز طعام و
میگویند این طعام مولود فلان امیر است و از اول انبای دین است و از عیش و است در متابعت محبت او پس آنست اینکه
کرده شود و آن ذات پاک که سبب نجات عباد الله است از آتش عذاب و درخند این کتاب سبعة عشر از شیخ الکافی
پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سر هر سال بر قیوم شد را و احد برای
زیارة آمدنی و اخراج البیهقی عن الواقد کما قال کان البیهقی صلی الله علیه و آله وسلم من راسل

مختار اول محمد نامه و غیره ادعیه بامیت در قیام شب در محدث ایام بخاندن و بعضی گفته
 در مثل عموم اندر گیرند و سوار کنند و در پیش در بامیت در من کنند که اتی صلی الله علیه و آله و سلم در شبی در شرف سینه نقل کرده که اگر نوشته شود
 عید ما بر روی بامیت یا در ستار و یا بکفن او امیده است که بخشه او را خدا بخالی و از بعضی منقعه باین نقل کرده که در صیت کرد که بگوید
 در روی و بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند بعد از آن چون دیو شد در خواب و سوال کرده شد اقبال
 گفت برگاه که نهاده شد در قیام آمدن او را ملائکه عذاب و چون دیدند از او نوشته بر روی او سینه من گفته محفوظ شد
 از عذاب خدا که اتی کشف اللغطا چون وقت رحلت حضرت و الله ما جد حضرت عبدالحق محدث دهلوی فریب تر رسید فرمودند به پسر خود
 بعد عبدالحق را که بعضی آیات و کلمات که بمعنی عفو و مغفرت باشند در کاغذ یا بنویس و بکن هر هره من کنی یکی این رباعی رباعی
 دارم دلکین غمگین بیامرز و پسر صد واقع در کنین بیامرز و پسر شش بنده شوم که پسر علم ای اکرم الاکرامی بیامرز و پسر
 دیگر این قد مت علی اکرم بعز نراذ من الحسنة والصلی السلیو فحمد الزاد اقم کل شیء اذا کان القدر علی
 و فرموده که در جواب شکو نکیر بنویس ربی الله و بی محمد و شیخی شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة
 که از آن اخبار الاجاز تصنیف حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمة الله علیه **محمد نامه ایست** اللهم فاطر السموات
 و الارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والا کرام فانی اعهد لیک فی هذه الحبیة الدنیا و الشهید و کفی بک شهید
 اتی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک و لک الحمد و انت علی کل شیء قدیر و اشهد ان محمد
 عبدک و رسولک و اشهد ان دعوتک حق و لقائک حق و الساعة اتیة لا ریب فیها و انت لبتعت من
 فی القنوس و انت ان تکلنی الی القیوم تکلنی الی ضعف و عود و ذنب و خطیة و انی لا اتق الا بدحمتک فاغفر لی ذنوبی
 کما غفرت لک بغفر لک الذنوب الا انت و تب علی انک انت التواب الیمید بدحمتک یا ارحم الراحمین **در بیان**
استقراط میت واجب بر کسی که ساقط روزه از دستش واجب باوصوم و صلوة آنکه وصیت کند نزد موت خود با دار
 فدیة آنها بر قدر که بر دستش است و واجب می شود بر ورثه که به بند ساکنان از ثلث مال و در بدل بر غایب فایده از غایب یا بیجکانه و در توبل بر ورثه
 نصف صاع کند یا یک صاع از جو یا زرد یا و زردست نمی یک در حوزة از تمام مال او اگر وصیت نکند لازم نمی شود لیکن مستحبست و از آن را که بنهر کنند
 بان و کفایت میکند بر انت الله تعالی اینچنین گفته امام محمد در زیاده که در ای احوال من الا سلام شرح شیخ ابن الهمام و اگر نکند از مال یا قرضه گیرند
 در نه او نصف صاع و در مسکین و در نه لسان نصف کندان مسکین بر داری و باز صدق کند آن و در ثلث بر مسکین و عین طریق کنند تا که تمام
 شود فدیة که اتی الخلاصة و نیز مستحبست که او کند فدیة بر اسمیل تبرع در صورتیکه نماز و روزه از دست فدیة شده بیلند و قضا و ادیه قبول
 از فضل کریم عم احسانه و متعارض چنان است که حساب کنند اولاً سالها عمر است و هر قدر که باشد و ادنی مدت بیلد و کند با در مرد و دوازده
 سال و در روز نه سال است از آن قدر وضع کنند که این بدع عدم نگذرد از شایع است و بانی را مقابل بر شش نماز واجب بر شش روز
 سه صاع کامل بکرنه و ماهی کامل سه روزه اعتبار کنند تا فدیة نماز یا یک سال که حصه و شصت روز است یا هزار و هشتاد صاع حاصل
 آید و برین مقدار یا نوزده صاع فدیة روزه یا ماه رمضان دیگر فزایه تا بکمی فدیة تمام سال بکند و در نوزده صاع شصت یا نوزده صاع
 تمام عمر را حساب کنند و حاصل آنرا بر قدر که باشد موافق قیمت آن وقت مبلغ مشخص نماید و بنابر ضرورت عسرة مصحفی یا بمثل آن قدر در
 بیست او اول بقدر و شش دهلوی تسلیم نماید تا آنقدر که در بر روزه شش روز شود پس بگوید که قدر در را بر سر نه و دین است عوض فدیة نماز و روزه
 فلان بیت که باین مقدار میرسد ترا دادم و بگوید فقیر قبول کردیم و اگر مبلغ حساب کنند و از آن را بمثل آن مقدار خیریت بکنند تا باین حد
 بر روزه شش روز شود و از عوض فدیة بوی بخشنه و او قبول نماید نیز کفایت کند و مشهور و منقول در اکثر کتب چنان است که قدری کند هم که
 بیشتر و بجهل فدیة باین نام بفقیر دهند و او قبول کند پس از وی طلب بجهل و بستانند باز بوی همان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیة
 نماز و روزه در نه یا تمام ادا شود و این جمله خالی از تکلف نیست ۱۲ نقل کشف الغطاء **فرمان خواندن بر سر قبر**
اختلاف است مگر آنکه در زیاده خوانده شود اما بخانه که قبر را در گذشتند و بر سر وی بخواند مکرده است و شیخ
 ابن الهمام در شرح به این گفته که اختلاف کردن در ثلثان قاریان که بخوانند نزد کور مختار عدم کراهت است ۱۳ که اتی زاد اللیب
 و نیز که علی عدم کراهت که اتی شرح هر طایفه مستقیم مردی و فایده یافت بر شش نذر خوانان الا مردی را که بخواند و از بر قبر و برین
 مختار بین است که مکرر نیست و این احکامیت که در شیخ اجل امام ابی بکر العیاض من که وصیت کرد در بزرگ حوزة بان اگر مکرر بر روی بر آید
 و حوزة نادر که اتی خزانه الفقهاء ۱۴ در مقتضای از حاله الحقایق آورده من زار قبر من فقال اللهم انی اسالک بخیر و
 زار قبره ان کا احسن تب بھذا لمیة دفع الله العذاب عنه الی اوم ینفخ فی الصور ۱۵ که اتی زاد اللیب و الله اعلم بالصواب ۱۶

هر جا که فوّه شدندی هما بخا دفن کردند **مسئله** مرده را از شهر بیرون
 بردن تا یک میل مکروه نیست ولیکن سویی شهر دیگر بردن مکروه است
 و اگر میت را در وئی بقبله نه نهاده اند شاید که کور بکاوند و در وئی بقبله آند
مسئله اگر مالی بزریر آید که در کور فراموش مانده هست روا بود که
 جائی از کور سوراخ کنند و مال بر آند **مسئله** مرده را بی غسل از کور بردن
 اگر خاک نه انداخته اند بکشند و بشویند و نماز بکند آند و اگر بعد غسل
 دفن کردند نگشتند بر قبر وی نماز بکند آند **باب الشصیه**
مسئله شهید است که گشته اهل حرب و یا شتبه یا عیان و یا
 قطع الطريق بود و یا در معرکه گشته با جراحت یابند و یا گشته مسکین
 بظلم و یا کشتن او دینیت واجب نبود و شهید را نشویند و با
 خانه خون البوده دفن کنند و کفن نه صند و نماز جنازه او بکند آند
مسئله آنچه از جنس کفن بود چون پوستین و لباس و کلاه و
 موزه و سلاح دور کنند و زباوه و نقصان در کفن جائز بود و بقول
 شافعی رحمه الله علیه نماز بر شهید نگذرد **مسئله** اگر جنین
 یا کودکی شهید شد غسل دند و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه
 غسل ندند **مسئله** اگر شهید بر پشت شد غسل دند و مرث
 آن بود که بعد از جراحت بخورد و یا با شامه و یا دارو کند و یا چسب
 و یا وقت نماز بر و بگذرد و او با هوش بود و یا از معرکه بجاء دیگر زنده
 او صحت کند و همچنین در شهر گشته یا باند و کشتن او بظلم و
 اگر معلوم نبود و یا بحد و قضا ض گشته شود و بقول محمد رحمه الله علیه
 اگر وصیت بکاری از کارهای اخره کرد و یا کمتر از یک شانس روز زیست

در این باب است که بانی غسل
 میت از شهر بیرون مکروه است
 و اگر میت را در وئی بقبله نه نهاده
 اند شاید که کور بکاوند و در وئی
 بقبله آند
مسئله اگر مالی بزریر آید که در
 کور فراموش مانده هست روا بود که
 جائی از کور سوراخ کنند و مال
 بر آند
مسئله مرده را بی غسل از کور
 بردن اگر خاک نه انداخته اند
 بکشند و بشویند و نماز بکند آند
 و اگر بعد غسل دفن کردند نگشتند
 بر قبر وی نماز بکند آند
باب الشصیه
مسئله شهید است که گشته اهل
 حرب و یا شتبه یا عیان و یا قطع
 الطريق بود و یا در معرکه گشته
 با جراحت یابند و یا گشته مسکین
 بظلم و یا کشتن او دینیت واجب
 نبود و شهید را نشویند و با خانه
 خون البوده دفن کنند و کفن نه
 صند و نماز جنازه او بکند آند
مسئله آنچه از جنس کفن بود
 چون پوستین و لباس و کلاه و
 موزه و سلاح دور کنند و زباوه
 و نقصان در کفن جائز بود و بقول
 شافعی رحمه الله علیه نماز بر
 شهید نگذرد
مسئله اگر جنین یا کودکی
 شهید شد غسل دند و بقول ابو
 یوسف رحمه الله علیه غسل
 ندند
مسئله اگر شهید بر پشت شد
 غسل دند و مرث آن بود که بعد
 از جراحت بخورد و یا با شامه و
 یا دارو کند و یا چسب و یا وقت
 نماز بر و بگذرد و او با هوش
 بود و یا از معرکه بجاء دیگر
 زنده او صحت کند و همچنین
 در شهر گشته یا باند و کشتن
 او بظلم و اگر معلوم نبود و یا
 بحد و قضا ض گشته شود و بقول
 محمد رحمه الله علیه اگر وصیت
 بکاری از کارهای اخره کرد و یا
 کمتر از یک شانس روز زیست

در این باب است که بانی غسل
 میت از شهر بیرون مکروه است
 و اگر میت را در وئی بقبله نه نهاده
 اند شاید که کور بکاوند و در وئی
 بقبله آند
مسئله اگر مالی بزریر آید که در
 کور فراموش مانده هست روا بود که
 جائی از کور سوراخ کنند و مال
 بر آند
مسئله مرده را بی غسل از کور
 بردن اگر خاک نه انداخته اند
 بکشند و بشویند و نماز بکند آند
 و اگر بعد غسل دفن کردند نگشتند
 بر قبر وی نماز بکند آند
باب الشصیه
مسئله شهید است که گشته اهل
 حرب و یا شتبه یا عیان و یا قطع
 الطريق بود و یا در معرکه گشته
 با جراحت یابند و یا گشته مسکین
 بظلم و یا کشتن او دینیت واجب
 نبود و شهید را نشویند و با خانه
 خون البوده دفن کنند و کفن نه
 صند و نماز جنازه او بکند آند
مسئله آنچه از جنس کفن بود
 چون پوستین و لباس و کلاه و
 موزه و سلاح دور کنند و زباوه
 و نقصان در کفن جائز بود و بقول
 شافعی رحمه الله علیه نماز بر
 شهید نگذرد
مسئله اگر جنین یا کودکی
 شهید شد غسل دند و بقول ابو
 یوسف رحمه الله علیه غسل
 ندند
مسئله اگر شهید بر پشت شد
 غسل دند و مرث آن بود که بعد
 از جراحت بخورد و یا با شامه و
 یا دارو کند و یا چسب و یا وقت
 نماز بر و بگذرد و او با هوش
 بود و یا از معرکه بجاء دیگر
 زنده او صحت کند و همچنین
 در شهر گشته یا باند و کشتن
 او بظلم و اگر معلوم نبود و یا
 بحد و قضا ض گشته شود و بقول
 محمد رحمه الله علیه اگر وصیت
 بکاری از کارهای اخره کرد و یا
 کمتر از یک شانس روز زیست

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 (50)

نشویند مسئله بزکشتگان اذا اهل بغي وقطاع طریق نماز نکند
 و غسل نه دهند و بقول شافعی رحمه الله علیه غسل دهند و نماز گذار
 و اگر قطاع طریق دباغی را که قتل کرده بیاورند آنها را بکشند و بشویند
 و نماز کنند و همچنین کسی که خود را بکشد بهر طریق که باشد و الله اعلم بالظواهر
باب الصلوة فی الکعبة مسئله که اوردن نماز فرض
 و نقل درون کعبه و بر بام کعبه جایز است و بقول شافعی رحمه
 علیه فرض و نقل درون کعبه و یا بر بام کعبه جایز نیست و بقول مالک
 رحمه الله علیه فرض درون کعبه که اوردن روا بود و نقل جایز بود مسئله
 اگر درون کعبه نماز جماعت میگذاردند و پشت بعضی از قوم
 بجانب پشت امام است جایز بود و اگر پشت مقتدی بجانب دربی
 امام بود جایز نیست مسئله اگر در مسجد حرام نماز جماعت میگذاردند
 و اگر در کعبه استخواندند و بعضی از امام نزدیکتر اند به کعبه اگر بجانب امام باشد
 جایز بود **کتاب الزکوة مسئله** عقل و بلوغ و اسلام و حریت
 و مالک نصیبه که فارغ از دین و از حاجت اصلی بود چون خانه مسکن
 و ثياب بدن و متاع و آما و عید خدمت و فرش و سلاح استعمال
 از شر ایط و جوب زکوة است و نیز حلال حول و مال نامی نمون تقدیری
 بود چون زرد و فقره از شر ایط و جوب زکوة است مسئله در اداء
 زکوة نیت زکوة شرط است و یا در حال جد اگر دن زکوة و بقول شافعی
 رحمه الله علیه عقل و بلوغ شرط نیست و نیز بقول او در مال مدیون زکوة
 واجب است **باب صدقة السواک مسئله** یک مسئله
 همیشه از سال بیرون چرد مسئله از پنج شریک کوسفتند

در زکوة در وقت معینی
 آمدن و داده شدن
 است و معنی پاک
 شدن نیز طه و
 دو معنی موجود است
 در زکوة چرا که موجب
 زیاد شدن مال
 دنیا و ثواب آخرت
 و پاک شدن است از
 گناه و در شریعت عبادت
 از مقدار بیرون آورده
 شده است از حال
 بخت فقره و نقل
 شریعتی مختص
 حلال و حرام است

فی الزکوة لیس فی رد و اب سماعی شود زکوة که بیشتر سال سماع بوده باشند
 و قد اشر حول سائران است که اگر دو سماعی بجهت صلحت اند و علف دهند
 مثل شتر بر و زار و غیر ذلک مانع زکوة نیست شیخ فارسی میفرماید
 که بیرون چرد زکوة لازم نیست اگر حساب کرده و ثابت شده که بخواه بیرون چرد و دهفت ماه در خانه چرد و دهفت ماه بیرون چرد

و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد

دو ساله دهد و آنرا مسند گویند و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه آنچه
زیاده شود بر چهل از هر ستوری چهل حصه منه دهد ثلث و بقول
ابی یوسف و محمد زیاده بر چهل عفو است از آن زکوة واجب بنیاید تا
در شصت سئور با اتفاق دو تبعیه واجب آید یعنی دو کوساله یکان
ساله و در هفتاد سئور یک منه و یک تبعیه واجب آید و در هشتاد
سئور دو منه دهد و آنچه برین زیاده شود در هر ده کانه زکوة متغیر شود
از تبعیه بمنه شود و گاه و پیش حکم سئور دارد فصل فی تصانیف
چهل است و ازین یک کوسپند واجب است تا صد بیت و لذ صد
بیت و یک دو کوسپند واجب آید تا دزیت و در دزیت و یک کوسپند
چهل کوسپند دهد و در چهار صد چهار کوسپند دهد و در زیاده ازین از هر صد
یک کوسپند دهد **مسئله** پیش حکم بزد اور **مسئله** کوسپندی که
زکوة و قربانی دهند کم از یک ساله بنیاید و این حکم در بزرگست فاما پیش
بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه اگر پیشتر از سال
گذشته باشد بستاند یعنی زیاده از شش ماه و صحیح قول همین
و این روایتی است از ابی حنیفه رحمه الله علیه و مروایتی دیگر باید که
کم از یک سال باشد **فصل در آسپ و اسیر و حر زکوة**
و بقول ابی حنیفه اگر آسپان نزد ما ده اند و بیرون میزند از هر صد
یک سئور دهد و با قیمت کند از دولت درم فقره بجز درم دهد **مسئله**
از بزرگان و شتر چکان و کوسالکان زکوة بی و بقول ابو یوسف
و شافعی رحمه الله علیه از چهل سئره و از سی کوساله و از بیست و پنج
شتر چکان از هر نصابی یک دهد و بقول مالک و زفر رحمه الله علیه

و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد

و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد

و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد و اگر کسی در این راه باشد و بخواهد که از این راه بگذرد باید که از این راه بگذرد

درینار سبت و زکوة آن نصف دينار واجب است و از زر و نقره ناست
 و پیرایه و اوئی زکوة واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه
 از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نیست **مسئله** آنچه زیاده شود
 بر دولت درم نقره و بیست دینار زر زکوة ندهد تا چهل درم نقره و
 چهار دینار زر زیاده نشود پس از چهل درم یک درم زکوة دهد و از چهار دینار
 دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیاده شود یک
 درم و دو قیراط زکوة دهد و هر متقالی بیست قیراط است و بقول ابو یوسف
 و محمد و شافعی هر چه زیاده شود بر نصاب زر و نقره از آنکه بسیار
 چهل حصه از آن زکوة دهد **مسئله** در نقره وزن دولت درم و در زر
 وزن بیست دینار بوقت تمام شدن سال و بوقت اداء زکوة
 معتبر نیست **مسئله** در دراهم نقره وزن سبع معتبر نیست یعنی ده
 درمی که وزن وی هفت مثقال بود **مسئله** اگر در دراهم نقره
 غالب بود حکم نقره دارد و اگر در دینار غالب بود حکم خالص زر دارد
 و اگر دو دینار و درم غالب بود این حکم مخصوص دارد **مسئله**
 کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و نقره
 زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه در چهار پایان سال نصاب
 در تمام سال شرط است و در مال تجارت با خر سال **مسئله** قیمت
 مخصوص تجارت ضم کند بزر و نقره یعنی اگر صد درم نقره باشد و کالائی تجارت
 بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر ده مثقال زر دارد
 و قیمت ده مثقال زر کالائی تجارت دارد زکوة واجب آید **مسئله**
 زر بقره ضم کند بقیمت یعنی اگر صد درم نقره دارد و بیست مثقال زر و قیمت

درینار سبت و زکوة آن نصف دينار واجب است و از زر و نقره ناست و پیرایه و اوئی زکوة واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نیست

در دراهم نقره وزن سبع معتبر نیست یعنی ده درمی که وزن وی هفت مثقال بود

کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و نقره زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه در چهار پایان سال نصاب در تمام سال شرط است و در مال تجارت با خر سال

در تمام سال شرط است و در مال تجارت با خر سال

درینار سبت و زکوة آن نصف دينار واجب است و از زر و نقره ناست و پیرایه و اوئی زکوة واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نیست

درینار سبت و زکوة آن نصف دينار واجب است و از زر و نقره ناست و پیرایه و اوئی زکوة واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه از پیرایه و انگشتری نقره زکوة واجب نیست

در دراهم نقره وزن سبع معتبر نیست یعنی ده درمی که وزن وی هفت مثقال بود

کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و نقره زکوة واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه در چهار پایان سال نصاب در تمام سال شرط است و در مال تجارت با خر سال

در تمام سال شرط است و در مال تجارت با خر سال

پنجمثال زر صدرم نقره می شود زکوة نقره واجب آید و اگر صدرم نقره
 پانزده مثقال می ارزد زکوة زر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد
 رحمه الله علیه هر از بنقره ضم نکند مگر با جزای یعنی اگر نصاب زر نصف
 دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد و اگر از نصاب زر ربع
 دارد باید که نصاب نقره سه ربع باشد اینکاه زکوة واجب آید
 و بقول شافعی رحمه الله علیه زر و نقره ضم نکند باب العاشر
 مسئله عاشر نصاب کرده امام است بر کذب برای ستم ن
 زکوة از تجارت مسئله اگر تا جزیر عاشر گذشت و گفت که سال
 تمام نشده است و یا گفت بر من دین است و یا زکوة بفقره و یا
 بعاشری دیگر داده ام و در آن سال عاشری دیگر بوده است
 و برین شخصان سو کند یا میکند تصدیق کند و بقول ابی یوسف
 اگر می گویند که بعاشری دیگر داده ام بی سو کند تصدیق کند مسئله
 اگر مالک در سوایم میگویند که زکوة بفقره داده ام تصدیق نکند اگر چه
 سو کند خورد و بقول شافعی رحمه الله علیه تصدیق کند مسئله
 در آنچه سلمان مصدق است ذمی نیز تصدیق است مسئله حربی
 تصدیق نکند مگر گوید که این جاریه ام و زکوة درین تصدیق کند
 مسئله عاشر از مسلم ربع عشرستانه و از ذمی نصف عشر
 و از حربی عشر بدان شرط که نصاب کامل بود و سال بر آن که
 و اگر عاشر حربیان از مسلمانان نیمستانه عاشر مسلمانان از حربیان
 نیمستانه و اگر حربی در سالی دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر
 نستانه مگر آنکه از دار حرب باز آید عشره

هم می نمود
 طلایه و نقره بطلا با
 عیار نیمت بسبب تمام طلا
 نزدی حقیقت و در اعلی و
 امان هم می نمود طلایه و
 عیار ابرو این نیز در اعلی
 از این حقیقت بسبب کراش
 در تمام نقره
 و بختقال طلا در بدست
 و بختقال طلا در بدست
 نقره عام می شود نصیب نقره
 به طلا با عیار نیمت و در
 می شود زکرة نزدی حقیقت
 این چه که نزدی حقیقت
 نزدی حقیقت و اعتبار
 در تمام نقره

پنجمقال زر صدرم نقره می شود در کوة نقره واجب آید و اگر صد درم نقره
پانزده مثقال می ارزد در کوة زر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد
رحمة الله علیه از بنقره ضم نکند مگر با جزای یعنی اگر نصاب زر نصف
دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد و اگر از نصاب زر ربع
دارد باید که نصاب نقره سه ربع باشد اینگاه زکوة واجب آید
و بقول شافعی رحمة الله علیه زر و نقره ضم نکند باب العاشر
مسئله عاشر نصاب کرده امام است بر کذب برای ستم ن
زکوة از تجارت مسئله اگر تا چهره عاشر گذشت و گفت که سال
تمام نشده است و یا گفت بر من دین است و یا زکوة بفقره و یا
بعاشری دیگر داده ام و در آن سال عاشری دیگر بوده است
و برین شخصان سو کند یا دیگر تصدیق کند و بقول ابی یوسف
اگر می گویند که بعاشری دیگر داده ام بی سو کند تصدیق کند مسئله
اگر مالک در سوایم میگویند که زکوة بفقره داده ام تصدیق نکند اگر چه
سو کند خورد و بقول شافعی رحمة الله علیه تصدیق کند مسئله
در آنچه مسلمان مصدق است و می نیز صدق است مسئله حزبی
تصدیق نکند مگر گوید که این جاریه ام و زکوة صدق است و برین تصدیق کند
مسئله عاشر از مسلم ربع عشرستانه و از ذمی نصف عشر
و از حزبی عشر بدان شرط که نصاب کامل بود و سال بر آن که
و اگر عاشر حزبیان از مسلمانان نیمستانه عاشر مسلمانان از حزبیان
نیزستانه و اگر حزبی در سالی دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر
نستانه مگر آنکه از دار حرب یا از آید عشر

<p>معادن باقیچه و کوه دال کال د زړ و جوبه و سکان و اصل و مرکز هر چیز ۱۲ منتخب الیافات</p>	<p>و آنچه باقی مانده را ملک زمین دانست و اگر آن زمین را مالک بنماید باقی بر میماند و راسته است و قیاسه مانده</p>	<p>که مالک</p>
---	--	----------------

[illegible]

عشر واجب آید مسئله اگر مسلمان سرای خود را بستان کرد
 حکم آب دارد اگر باب باران و چشمه و یا سبیل ترکزد و عشر جزا
 است و اگر باب جوئی که بادشاه آنرا حفر کرده است ترکزد و خرج
 واجب کرد مسئله اگر ذمی سرای خود را بستان کرد و خرج
 واجب آید اگر باب عشری ترکزد مسئله بر ذمی از سرای
 خالی او هیچ واجب نیاید مسئله از چشمه قیر و لفظ از زمین
 خراجی بیرون آید خرج واجب آید **باب مصرف الزکوة**
 مسئله مصرف زکوة فقیر مسکین و عامل و مکاتب و مدیون
 و منقطع الغزات و این سبیل است و بقول امام محمد رحمه الله علیه
 منقطع الحاج مصرف است نه غزات مسئله اگر زکوة کمفت
 زکوة و یا سبیلی از ایشان دید جائز است و بقول شافعی رحمه الله علیه
 جائز نیست اگر از هر صدیقی بستاند مسئله اداء زکوة بذمی
 جائز بود بخلاف صدقه دیگر و بقول شافعی رحمه الله علیه صدقه
 دیگر نیز جائز نبود مسئله زکوة مال خویش و ندان فقیر خود و ندان
 و یا همایکان ادب و ایشان را دید مسئله ساء مسج و لفق
 میت و که اردن توین میت و خریدن بنده برای آزادی از وجه زکوة
 جائز نبود و بقول مالک رحمه الله علیه خریدن برده برای آزادی جائز
 بود مسئله دفع زکوة بنوکر که مالک نصاب است و بنده او
 یا کودک ادیبی یا شتم و مولی ایشان جائز نیست و بقول شافعی
 رحمه الله علیه دادن زکوة بنوکر غازی جائز است مسئله دادن

[illegible]

مشترک واجب است و بقول مالک از میکانیت واجب است
و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما اگر میکانیت مشترک
نقمت کردن هر یکی را تمام بنده بر صدقه فطر واجب است
مسئله اگر بنده بشرط حیار فروخته صدقه فطر موقوف بود
بر که مالک شود او دین و بقول زفر رحمه الله علیه بر صاحب حیار
واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه بر مالک بوقت وجوب
واجب است مسئله صدقه نصف صاع از کسبم و از اراد او
و نیت کسبم و از مویز و یک صاع از جو و خرما نیز واجب است مسئله
هر صاع هشت رطل است و بر رطل نیست و بقول ابو یوسف
و محمد رحمه الله علیه صاع پنج رطل و ثلث رطل است مسئله وقت
و جوب صدقه فطر صبح روز فطر است و بقول شافعی رحمه الله علیه
وقت وجوب دخول وقت مغرب است از شب فطر مسئله
تقدیم صدقه فطر تا خیر او جایز نیست و الله اعلم بکتاب الصوم
مسئله صوم عبارت است از انکسار و شرب و جماع از صبح
صادق تا غروب اقیاب مابین روزه از مسلم و مسلم که پاک
بود از حیض و نفاس و بقول زفر رحمه الله علیه روزه ماه رمضان
بی نیت جایز نیست مرصیح مقیم را مسئله روزه ماه رمضان
فرض عین است و روزه نذر معین و غیر معین واجب است و وقت
نیت روزه رمضان و نذر معین و روزه یقین از دخول وقت معین
است تا نیمه روز و بقول شافعی رحمه الله علیه در روزه فرض
نیت از شب شرط است و بقول مالک رحمه الله علیه در روزه

مجازی است و بنده را بر صدقه فطر واجب است و بقول مالک از میکانیت واجب است و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما اگر میکانیت مشترک نقمت کردن هر یکی را تمام بنده بر صدقه فطر واجب است مسئله اگر بنده بشرط حیار فروخته صدقه فطر موقوف بود بر که مالک شود او دین و بقول زفر رحمه الله علیه بر صاحب حیار واجب است و بقول شافعی رحمه الله علیه بر مالک بوقت وجوب واجب است مسئله صدقه نصف صاع از کسبم و از اراد او و نیت کسبم و از مویز و یک صاع از جو و خرما نیز واجب است مسئله هر صاع هشت رطل است و بر رطل نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه صاع پنج رطل و ثلث رطل است مسئله وقت و جوب صدقه فطر صبح روز فطر است و بقول شافعی رحمه الله علیه وقت وجوب دخول وقت مغرب است از شب فطر مسئله تقدیم صدقه فطر تا خیر او جایز نیست و الله اعلم بکتاب الصوم مسئله صوم عبارت است از انکسار و شرب و جماع از صبح صادق تا غروب اقیاب مابین روزه از مسلم و مسلم که پاک بود از حیض و نفاس و بقول زفر رحمه الله علیه روزه ماه رمضان بی نیت جایز نیست مرصیح مقیم را مسئله روزه ماه رمضان فرض عین است و روزه نذر معین و غیر معین واجب است و وقت نیت روزه رمضان و نذر معین و روزه یقین از دخول وقت معین است تا نیمه روز و بقول شافعی رحمه الله علیه در روزه فرض نیت از شب شرط است و بقول مالک رحمه الله علیه در روزه

کفاره نیست کفاره روزه ماه رمضان مثل کفاره ظهار است و بقول
امام مالک رحمه الله علیه محترست چنانچه در کفاره سو کند **مسئله**
اگر مردی بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزه غیر رمضان بعد از خوردن
کفاره واجب نیاید **مسئله** محترست کردن و چکانیدن روغن در بینی
و در گوش و نهادن دار و تر بر جراحت شکم و یا سر روزه فاسد نشود
مسئله اگر در سوراخ ذکر دار و چکانیدن روزه فاسد نشود و بقول
امام ابو یوسف رحمه الله علیه فاسد نشود **مسئله** چشیدن
و خاشیدن بی عذر مکروه است **مسئله** در روزه شستن کردن
و چرب کردن سبب و مسواک و کوب زدن اگر امین بود از جماع
و انزال مکروه نی و بقول شافعی رحمه الله علیه مسواک کردن و در آخر
روزی مکروه است و بقول مالک رحمه الله علیه مسواک تر مکروه است
مسئله اقطار روزه ماه رمضان جایز است بسبب خوف زیاده
مرض و یا سبب سفر و بقول شافعی رحمه الله علیه بسبب خوف
زیاده مرض جایز نیست مگر بخوف هلاکی نفس و یا خوف عضو **مسئله**
در سفر روزه داشتن فاضل تر است و اگر زبان دارد اقطار فاضل
است و بقول شافعی رحمه الله علیه در هر دو حال اقطار افضل است
مسئله اگر مرد سفر در مریض در عرض مردن بر و قضا واجب
نیست **مسئله** اگر مردی مرد و بر وی قضا رمضان است وصیت
بفقیه واجب است و اگر وصیت کرد وی از هر روزه ماه رمضان نصف
صاع از کندم و یا یک صاع از جوده **مسئله** وصیت از نث مال
معتبر است اگر وصیت نکرد فقیه واجب نبود و بقول شافعی رحمه الله

در روز نیت و در روز قضا و در روز کفاره و در روز ایام و در روز عید و در روز...

باز آید همه روزه گذشته و بگوید یا لب رحمة الله علیه بخون قضا
 دارد اگر چه تمام ماه در خون بود و بگوید یا لب رحمة الله علیه اعم
 اگر تمام ماه بود قضا واجب نباید **مسئله** اگر در ماه رمضان
 در نیت روزه و افطار نکرد تا عروب قضا واجب آید و بگوید
 یا لب رحمة الله علیه قضا واجب نباید **مسئله** اگر در روز ماه رمضان
 یا مقیم شد و یا حائضه یا یک شد بقیه روز امساک واجب
 و آن روزه قضا کند و بگوید یا لب رحمة الله علیه امساک واجب
مسئله اگر سحر خورد یکمان شب و یا افطار کرد یکمان عروب در تمام
 روز امساک واجب آید و قضا کند لی کفاره و بگوید یا لب رحمة الله علیه
 یا لب رحمة الله علیه امساک واجب آید و قضا با کفاره واجب آید
مسئله اگر روزه دار لغو موسی چیزی خورد بعد از آن بقضا
 خورد یکمان آنکه روزه فاسد شد قضای کفاره واجب آید و بگوید
 یا لب رحمة الله علیه امساک واجب آید و قضا با کفاره واجب
مسئله اگر زنی روزه دار حقه را و یا دیوانه را مردی و طی
 بر حقه قضا واجب آید لی کفاره **مسئله** اگر نذر کرد روزه که برای
 خدای تعالی روز عید روزه خواهد هم است در روز عید افطار کند
 و قضا دارد و بگوید یا لب رحمة الله علیه قضا واجب نباید
مسئله اگر باند زیت سوختن کرد کفاره سوختن نیز واجب آید
 و بگوید یا لب رحمة الله علیه کفاره واجب نیست **مسئله** اگر
 نذر کرد که امسال تمام روزه دارم یا قی سال روزه دارد و در روز
 عید و سه روز شریف افطار کند و قضا دارد **مسئله** اگر درین

در روز نیت و در روز قضا و در روز کفاره و در روز ایام و در روز عید و در روز...

در روز نیت و در روز قضا و در روز کفاره و در روز ایام و در روز عید و در روز...

در روز نیت و در روز قضا و در روز کفاره و در روز ایام و در روز عید و در روز...

وصحیح و قادر برادر اجله که فاضل بود از مسکن واسط و جامه و
 سلاح و نفقه خود بمقدار فتن و بازگشتن و نفقه عیال خانه و این
 طریق مسکن حج در تمام عمر یکبار فرض است در حال و بقول شایسته
 و محمد رحمه الله علیه ما بر تراحمی و مصلحت فرض است بشرط آنکه فوة نشود
 و بقول مالک رحمه الله علیه حج فرض است بر هر یک که قدره بر مشی دارد
 مسئله بر زن حج فرض است بشرط الطهر و ان و شرط طهر و محرم شدن
 اگر بافت سفر بود و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر زن بیرون آید
 یا کاروانی که در آن زمان باشد جایز بود اگر چه محرم نبود مسئله
 اگر کودک بعد از احرام بالغ شد و یا بنده از ادب و بدان احرام
 حج کرده از فرض واقع نشود مسئله جای احرام بپوشیدن اصل مدینه
 از تخلف و اصل عراق را ذات حرق و اهل تمام را محقق و اهل
 تحراق و اهل من را ایضا و هر که خارج از این موضع است چون
 خواهد که در آن موضع ای احرام بپوشد اگر چه بدست
 حج و عمره نذر و بقول شافعی رحمه الله علیه بی نیت حج و عمره احرام
 لازم نشود مسئله جایز نیست که از رسیدن موضع مذکوره محرم
 شود و یا خیر از این جایز نیست بلکه که داخل میقات است
 جای احرام او محل است و آن میان موضع مذکوره و حریم است
 مسئله جای احرام یکی را برای حج حرم است و برای عمره محل
 یا تمام احرام محرم چون خواهد که احرام بپوشد و وضو
 کند و اگر غسل کند بهتر است و از آن رو که در روایات آمده است
 و خود را خوشبو کند و در لغت نماز کند و بگوید اللهم

و در آخر شود در مسجد بر پشت پا چون ضربه باشد
و اگر کسی بگوید یا ایها الذی یهدی الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الضلاله الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الظلمه الی النور
یا ایها الذی یخرجنا من الجهل الی العلم
یا ایها الذی یخرجنا من البخل الی السخاء
یا ایها الذی یخرجنا من الغفله الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من النسيان الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من العجز الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الضعف الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الخوف الی الشجعان
یا ایها الذی یخرجنا من الحزن الی الفرحه
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون

فردی که از بلندای برآید و یا سواران بپند تلخیص گوید مسئله
چون در مکه در ایستاد خول سجده کند و چون مکشرف را بیند
تلخیص و تحلیل نیز گوید و روی سبوی خراسان دشت تکبیر و تحلیل گویان بود
بی از ایند اعلم انان ورد از زیر بازو دارد و بر کتف چپ اندازد
و طواف کند پس از خطبه وارد استان کعبه هفت
شوط طواف کند و در شوط او بتجلیل رود و هر دو کتف
بجساده و در باقی اهلست و هر بار که از حجر استود بگذرد به نوبه اگر توان
و ختم طواف با ستلام حجر کند و در رکعت نماز در مقام ابراهیم
خیل الله علیه الصلوة والسلام بگذارد و هر جائی که قدرت بود از
مسجد روان دور رکعت واجب است و بقول شفعی رحمه الله
عنه است و بعد از طواف قدوم بجانب صفا و مروه برود
و بر صفا توار شود و قبل از آن تکبیر و تحلیل و صلوة گوید و
دعا کند و حاجت خواهد بعد از آن بحاجت مروه رود و اهلست
و چون ببطن وادی برسد میان دو میل احضرتاب رود
و چون از دو میل بیرون آید باز اهلست رود تا بمروه شوار شود و چنان
بر صفا کرده همان بر مروه کند و در میان صفا و مروه هفت شوط
طواف کند ابتدا از صفا و ختم بمروه و سعی در میان صفا و مروه
واجب است و بقول شفعی رحمه الله علیه فرض است و چون از
طواف صفا و مروه فارغ شود در مکه با احرام مقیم شود و بعد از آن
طواف کند هر بار که خواهد و بعد از آن بیک روز پیش از
تروی و آن هفتم ذی الحجه است امام خطبه کند و در خطبه برون

و اگر کسی بگوید یا ایها الذی یهدی الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الضلاله الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الظلمه الی النور
یا ایها الذی یخرجنا من الجهل الی العلم
یا ایها الذی یخرجنا من البخل الی السخاء
یا ایها الذی یخرجنا من الغفله الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من النسيان الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من العجز الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الضعف الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الخوف الی الشجعان
یا ایها الذی یخرجنا من الحزن الی الفرحه
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون

و این طواف قدوم است بر غیر یکی را و بقول امام مالک و احسب
و این طواف قدوم است بر غیر یکی را و بقول امام مالک و احسب

و اگر کسی بگوید یا ایها الذی یهدی الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الضلاله الی صراطه المستقیم
یا ایها الذی یخرجنا من الظلمه الی النور
یا ایها الذی یخرجنا من الجهل الی العلم
یا ایها الذی یخرجنا من البخل الی السخاء
یا ایها الذی یخرجنا من الغفله الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من النسيان الی التذکره
یا ایها الذی یخرجنا من العجز الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الضعف الی القوه
یا ایها الذی یخرجنا من الخوف الی الشجعان
یا ایها الذی یخرجنا من الحزن الی الفرحه
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون
یا ایها الذی یخرجنا من الهمم الی السکون

در روز نهم از شهر کوفه به سوی مدینه آمد و در راه از کوهی که در آنجا بود گذشت و در آنجا...

اند از دو پیکر سنگی تکیه گوید و با اول سنگ ریزه قطع نلینه کند
و بعد از آن زیج کند و بعد از آن خلق و یا قصر کند و خلق مختصرت
و همه چیزها حلال شود مگر وطی و لقول مالک رحمة الله علیه خوشبوی
نیز حلال نبود **مسئله** بعد بجای که رود از روزهای که و هفت
طواف کعبه کند و این طواف رکن است چنانچه وقوف عرفات
و این طواف زیاده است و درین رمل و سعی تکنه اگر عقب ازین
در طواف قدم میان صفا و مروه کرده است و اگر نکرده بکند و بعد
از آن وطی حلال شود **مسئله** تا حیر طواف رکن از ایام بخمر کرده
است **مسئله** بعد از آنکه باز کرد در جانب بنار و دوم روز بعد
از زوال است باز رمی چهار کند از انت ایلی از متصل خیف هفت
سنگریزه اند از دو یا هر سنگریزه تکیه گوید بعد آنچه متصل است
ر می چهار کند و این حیره الوسطی است
بعد از آن حیره عقبه که حیره سیوم است مثل آن ر می چهار
کند و در حیره اول و وسطی وقوف کند و در آن مقام یا مردمان
است و حمد و ثنا و تکیه و تحلیل و صلوة گوید و حاجت خواهد و در حیره
عقبه وقوف نکند و باز سیوم روز همچنین ر می چهار کند بعد از زوال
و اگر چهارم روز پیش از زوال کند درست بود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمة الله علیه درست نبود **مسئله** هر ر می که بعد از وی ر می
است پیاده سنگریزه اند از دو و هر ر می که بعد از وی ر می نبود سوار اند از
جایز بود **مسئله** مکرده است پیش و ستاد رحمت را بسوی
مکه و مقیم شود بمنابر ای ر می چهار **مسئله** چون بیرون آید سویی مکه

و بیوان گفت و حیات است
از بر وضعی کرد و نام
نکر از جبه که آن سنگریزه
انداخته و جمع است
و بر حسانی گوید بسم
الله اکبر اللهم اجعلها
مبدور او فیا خفقوا
و سعیا مشکور است
طواف را و سعی را
میان صفا و مروه است
و چنان در روز پنجشنبه
ماند و ماندن خوشتر است
و اگر ماند و قبل از غروب آید
ر می این روز است
و بعد از غروب آید ر می
که آنرا فی ثلثه و بیست
خیف نام و وضعیت
و حیل اسود پس ر می
و حیل اسود پس ر می
فعلیست و درین وضع
است و واقع شده است
خیف و از آن سوره
ستاد ای از آن سوره
که می در لغت معنی بخان
و انداختن قد و رخی
و از آن سوره است

در روز نهم

این عمل از آنست که در روز نهم از شهر کوفه به سوی مدینه آمد و در راه از کوهی که در آنجا بود گذشت و در آنجا...

بعضی میگویند که در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است و در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است

از شتر و یا از گاو بود جایز است و بقول شافعی رحمه الله علیه
 از شتر و بقول مالک رحمه الله علیه اگر عاقر است از شتر
 پس گویا **باب القرآن** **مسئله** قرآن افضل است
 بعد از آن جمع بعد از آن افراد و بقول شافعی رحمه الله علیه
 افراد افضل است بقول مالک جمع افضل است **مسئله**
 در قرآن کون الله سمی اری ارج و الغمره فی سهره مالی
 و تقبل لهما منی و طواف و سعی کند برای عمره و بعد از آن
 برای حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعی کند برای
 و یا گاو و یا بای کند و اگر عاقر بود سه روز در حج روزه دارد و
 که آخر آن روز عذره بود و هفت روز بعد از قرا عرج روزه دارد
 اگر چه در مکه بود و بقول شافعی رحمه الله علیه روزه در مکه
 جایز نبود **مسئله** اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی معین
 شود و بقول شافعی رحمه الله علیه بعد از ایام نیز روزه دارد
 و بقول مالک رحمه الله علیه در آن ایام روزه دارد **مسئله**
 اگر قارن در مکه بیاید و بعرضه و قوف بر دو قربانی بروی واجب
 شود و قضا عمره واجب شود و بقول شافعی رحمه الله علیه
 قربانی واجب نیاید **باب التمتع** **مسئله** و آن
 اجرام بستن است از میقات و طواف کند برای عمره و
 سعی و حلق و قصر کند و بدین افعال از عمره جلال کرد و بقول
 مالک رحمه الله علیه حلق نیست **مسئله** بادل طواف

بعضی میگویند که در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است و در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است

بعضی میگویند که در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است و در این روز باید که از هر یک از این افعال پنج مرتبه بکند و در وقت طواف زیاده در این روز است

ادارن حج و تہجد حلال بعد از باران است
و اگر در روز خمرین حلال است یعنی این که یک نیکه داخلند در مواجبت و جائز در مجامع و در عتق

بست و لم از چهار شوط برای عمره طواف کرد و در ماه های حج
 بقیه اشواط طواف کرد و برای حج احرام بست و متمتع بود
 و اگر چهار شوط و یا زیاد پس از ماه های حج طواف کرد و
 بعد از آن حج کرد هم در سال متمتع بود مسئله ماه های
 حج شوال و ذی القعدة و عترة از ذی الحجة است و بقول
 مالك رحمه الله عليه تمام ماه ذی الحجة است مسئله احرام
 بست برای حج پس از ماه های حایر است بگراشته مسئله
 اگر کوفی در ماه های حج معتمر شد و از عمره باز عترة خلق
 و یا قصر کرد و بعد از آن در مکة و یا در بصره مقیم شد و در آن
 سال حج کرد متمتع او جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد
 رحمه الله علیهما اگر در بصره مقیم کرد متمتع او جایز نبود
 مسئله اگر عمره ای در مکة و بعد از فراع خلق کرد و در بصره
 مقیم شد و بعد عمره قضا کرد در شهر حج و در آن سال
 حج کرد متمتع نباشد و بقول محمد و ابو یوسف رحمه الله علیهما
 متمتع او جایز است و اگر در مکة در آمد و بطرف بصره بیرون نیامد
 تا عمره قضا کرد با فاد هم متمتع نباشد باتفاق و اگر کوفی
 سوئی اهل خود باز آمد و بعد در ماه های حج عمره آورد و بعد از
 سال حج کرد باتفاق متمتع بود مسئله اگر برای عمره
 در ماه های حج احرام بست و همدان سال حج کرد و
 هر کدام که فاسد کند از حج و عمره تمام کند قربانی واجب نشود
 اگر متمتع شد و اضحیه را داد از قربانی منع واقع نشود مسئله

در این کتاب مشهور است که هر که در این راه...

اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند و احرام بندد
 و انفعال حج بخارند مگر طواف و اگر نزدیک طواف صدر حایض
 ترک آرد چنانکه کوفی در مکه سه ای گرفت و پیش از گذشتن
 سه روز ایام نحر طواف کند صدر از وی باقی شود و اگر
 بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سه ای کرد طواف صدر
 از وی باقی نشود **باب الجنایات**
 اگر محرم تمام عضو حیوانی کرد یک گوسفند واجب شود و اگر
 کمتر از وی بود صدقه لازم آید و بقول شافعی و محمد بن قاسم
 واجب شود **مسئله** اگر موی سر یا ریشی را که در قربانی واجب
 شود و بقول ابو یوسف و محمد بن حنفیه و محمد بن حنفیه صدقه
 البر و عن زینب اگر چه در قربانی واجب شود و بقول
 ابو یوسف و محمد بن حنفیه و محمد بن حنفیه صدقه لازم است و شافعی
 و محمد بن قاسم اگر چه در قربانی واجب شود و در غیر آن
 واجب نیست **مسئله** اگر جامه دوخته پوشید و یا بکروز
 تمام پوشید و قربانی واجب شود و اگر کمتر از دو روز صدقه
 واجب آید و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه اگر جامه بیشتر از
 نیم روز پوشید قربانی واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه
 بجز پوشیدن قربانی واجب آید **مسئله** اگر ریش و یا
 ریش تراشید قربانی واجب آید و اگر کمتر از دو روز صدقه
 واجب و بقول مالک رحمه الله علیه اگر تمام سر و ریش حلق کرد قربانی
 واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر چه اندک سر و ریش

در این کتاب مشهور است که هر که در این راه...
 اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند و احرام بندد
 و انفعال حج بخارند مگر طواف و اگر نزدیک طواف صدر حایض
 ترک آرد چنانکه کوفی در مکه سه ای گرفت و پیش از گذشتن
 سه روز ایام نحر طواف کند صدر از وی باقی شود و اگر
 بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سه ای کرد طواف صدر
 از وی باقی نشود **باب الجنایات**
 اگر محرم تمام عضو حیوانی کرد یک گوسفند واجب شود و اگر
 کمتر از وی بود صدقه لازم آید و بقول شافعی و محمد بن قاسم
 واجب شود **مسئله** اگر موی سر یا ریشی را که در قربانی واجب
 شود و بقول ابو یوسف و محمد بن حنفیه و محمد بن حنفیه صدقه
 البر و عن زینب اگر چه در قربانی واجب شود و بقول
 ابو یوسف و محمد بن حنفیه و محمد بن حنفیه صدقه لازم است و شافعی
 و محمد بن قاسم اگر چه در قربانی واجب شود و در غیر آن
 واجب نیست **مسئله** اگر جامه دوخته پوشید و یا بکروز
 تمام پوشید و قربانی واجب شود و اگر کمتر از دو روز صدقه
 واجب آید و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه اگر جامه بیشتر از
 نیم روز پوشید قربانی واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه
 بجز پوشیدن قربانی واجب آید **مسئله** اگر ریش و یا
 ریش تراشید قربانی واجب آید و اگر کمتر از دو روز صدقه
 واجب و بقول مالک رحمه الله علیه اگر تمام سر و ریش حلق کرد قربانی
 واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر چه اندک سر و ریش

در این کتاب مشهور است که هر که در این راه...

در علم که هر کس که در این کتاب را از اعضا و ارباب معتقد لازم شود بر وی صدقه برای بزرگ ناخن نصف صاع بقول ائمه حنفیه

در علم که هر کس که در این کتاب را از اعضا و ارباب معتقد لازم شود بر وی صدقه برای بزرگ ناخن نصف صاع بقول ائمه حنفیه

حلق قربانی واجب است **مسئله** اگر محرم سر محرم دیگر حلق کرد
اگر بامر مخلوق بود بر وی قربانی واجب آید و اگر بامر او حلق
نکرد نیز بر مخلوق قربانی واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه
در غیر امرویی بر دهیچ واجب نیاید فاما بر حلق نزدیک
صدقه واجب در امر و بغیر او و بقول شافعی رحمه الله علیه
بر حلق هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر موسی تمام گردن شود
و یا موسی هر دو بغل شود و یا موسی یک بغل شود قربانی
واجب است اگر جائی حجت باشد حلق نزد قربانی واجب آید و
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما صدقه واجب آید
و نیز بقول شافعی حلق عضوی تمام قربانی واجب آید و حلق کمتر از
چون یوسف و یونس طعام باید داد **مسئله** اگر سبب کوتاه کرد
حکومت عدل واجب است **مسئله** اگر محرم سبب حلال
توتاه کرد و یا ناخن او برید طعام واجب آید و اگر ناخن دود
و دو پائی خود برید قربانی واجب شود اگر در یک مجلس بود و
و همچنین اگر ناخن یک دست و یا ناخن یک پای برید بهر ناخن
قربانی واجب شود و بقول امام محمد رحمه الله علیه قربانی واجب
شود **مسئله** اگر ناخن شکسته دور کند هیچ واجب
نشود **مسئله** اگر محرم سبب عذر خود را خوشبوی کرد
و یا جامه پوشید و یا حلق کرد و بخیر بود و کوسپند قربانی کند
در حرم و یا نشستن فقیر است صاع طعام دهد و یا سه روز
روزه دارد هر جائی که خواهد و بقول شافعی رحمه الله علیه

در علم که هر کس که در این کتاب را از اعضا و ارباب معتقد لازم شود بر وی صدقه برای بزرگ ناخن نصف صاع بقول ائمه حنفیه

در علم که هر کس که در این کتاب را از اعضا و ارباب معتقد لازم شود بر وی صدقه برای بزرگ ناخن نصف صاع بقول ائمه حنفیه

در علم که هر کس که در این کتاب را از اعضا و ارباب معتقد لازم شود بر وی صدقه برای بزرگ ناخن نصف صاع بقول ائمه حنفیه

و یا عمره در زمان حلال خلق کرد یک کوسینه واجب شود و
بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما واجب نشود **مسئله**
اگر قارن پیش از ذبح خلق کرد دو کوسینه واجب نشود و بقول
ابو یوسف و محمد و شافعی یک کوسینه واجب نشود
فضل اگر محرم صید را بکشت و کشته را دلالت کرد جزای آن
بر او واجب نشود و بقول شافعی رحمه الله علیه بدلت واجب
نشود **مسئله** جزاء قیمت صید بتقویم دو عدل در موضع قتل
و یا در جای که نزدیک بموضع قتل بود و قیمت صید هدی
خرد و ذبح کند اگر قیمت بی ریسه و یا طعام خرد و صدقه کند
چون صدقه فطر و یا بمقابل طعام بر درویش بکان دوزده دارد
و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه اجماع
اگر صید را بطیریت از چهار پاییان در منظر همان بود چنانچه
از آهو کوسینه **مسئله** اگر صید را مجرد کرد و یا عضوی را
از وی برید نقصان واجب شود و اگر پیر ضمیمه و یا پاهای او برید
و یا صید را دوستید و یا بضاعتی است قیمت آن لازم نیست
آید و اگر بضاعتی است و از وی خزیره مرده بیرون آید قیمت
آن واجب آید **مسئله** بکشتن ذراع و عیار و گز و قمار
و گزند و موش و سگ گزنده و تیه و مواجعه و کشتن و باخم
همه واجب نشود و بکشتن میش و بز و خرجه و امه و حصه و
دب **مسئله** بکشتن دوده قیمت از کوسینه تجاوز نکند و لیس
ذفر نه الله علیه قیمت دوده هر چند که باشد واجب نشود اگر چه بیشتر

این کلام بود و بقول امام شافعی رحمه الله علیه چیزی واجب
 نشود **مسئله** اگر صید حرام بود و محرم او را بکشت چیزی
 واجب نشود و بقول زفر رحمه الله علیه جزاء او را ضامن نشود
مسئله اگر محرم با صیاد صید را کشت جزای او واجب نشود
مسئله در احرام ذبح کردن گوشت و کاه و شتر مرغ و نکی و بطایفه جایز بود
 اگر محرم کبوتر و یا هر یک از اینها را بکشت جزاء او را ضامن نشود و بقول
 مالک رحمه الله علیه در کبوتر چیزی واجب نشود **مسئله**
 اگر محرم صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی رحمه الله علیه
 بر شتر مرغ و دیگر اینها **مسئله** اگر محرم مضطر شود مردار خورد و
 صید نکشد و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه بکشد **مسئله**
 اگر محرم صید را ذبح کرد و بخورد قیمت آن ضامن نشود و بقول
 ابو یوسف و محمد رحمه الله علیه چیزی واجب نشود مگر استغفار
 و اگر محرم ذبح دیگر محرم را بخورد بر وجهی لازم نشود **مسئله** اگر
 غیر محرم صید گرفت و ذبح کرد جایز بود که محرم آنرا خورد و بقول
 مالک اگر غیر محرم برای محرم صید کرده است جایز نبود **مسئله** اگر
 غیر محرم صید حرام را ذبح کرد قیمت آن صید صدقه کند و روزه
 ندارد و بقول زفر روزه نیز واجب آید **مسئله** اگر حلال با صید
 در میان حرم در آمد ارسال کند و بقول شافعی رحمه الله علیه
 ارسال لازم نیست **مسئله** اگر احرام بست در خانه و یاد رقص او
 صید است ارسال واجب نشود و بقول شافعی رحمه الله علیه
 ارسال واجب شود **مسئله** اگر غیر محرم صید گرفت و بعد از آن

احرام بست پس از دست او دیگری گرفت و ارسال کرد
 مرسیل ضامن شود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود
 مسئله اگر محرم صید گرفت و از دست او دیگری را گرفت
 مرسیل ضامن نشود **مسئله** اگر محرم صید گرفت و محرم دیگری
 صید بکشت بر هر یکی جزای واجب شود و گیرنده بدان قدر
 از ضامن شده است رجوع کند بر نشسته و بقول زفر
 رحمه الله علیه بکند **مسئله** اگر گیاه حرم و یاد رخت او
 غیر مملوک و درختی که جنس آن نهضال نکند بر به قیمت
 بروی واجب شود **مسئله** اگر خشک باشد چراندن
 گیاه حرم و بریدن آن حرام است مگر چراندن از خار جائز بود
 و بقول ابو یوسف چراندن گیاه حرم جایز است **مسئله**
 چیزی که بسبب آن بر مفرد دم واجب شود بر قارن دو دم واجب
 شوند مگر آنکه از میقات تجاوز کند و بلغ از داخل شدن میقات
 احرام بند برای حج و عمره یکدم واجب شود و بقول زفر
 رحمه الله علیه نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی رحمه الله علیه
 یک دم واجب شود **مسئله** اگر دو محرم یک صید را
 کشتند بر هر یکی جزا و کامل واجب شود و بقول شافعی
 رحمه الله علیه بر هر دو یک جزا و اگر دو حلالی صید حرم را
 کشتند بر هر دو یک جزا واجب شود اگر محرم صید کار افروشد
 بیع باطل بود **مسئله** اگر حلالی از حرم آهو گرفت و بیرون
 از حرم آورد پس وی بجهاد ابعده هر دو مردن ضمان هر دو

این آیه از دست او دیگری گرفت و ارسال کرد
 مرسیل ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود
 مسئله اگر محرم صید گرفت و از دست او دیگری را گرفت
 مرسیل ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و محرم دیگری
 صید بکشت بر هر یکی جزای واجب شود و گیرنده بدان قدر
 از ضامن شده است رجوع کند بر نشسته و بقول زفر
 رحمه الله علیه بکند مسئله اگر گیاه حرم و یاد رخت او
 غیر مملوک و درختی که جنس آن نهضال نکند بر به قیمت
 بروی واجب شود مسئله اگر خشک باشد چراندن
 گیاه حرم و بریدن آن حرام است مگر چراندن از خار جائز بود
 و بقول ابو یوسف چراندن گیاه حرم جایز است مسئله

احرام بست پس از دست او دیگری گرفت و ارسال کرد
 مرسیل ضامن شود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود
 مسئله اگر محرم صید گرفت و از دست او دیگری را گرفت
 مرسیل ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و محرم دیگری
 صید بکشت بر هر یکی جزای واجب شود و گیرنده بدان قدر
 از ضامن شده است رجوع کند بر نشسته و بقول زفر
 رحمه الله علیه بکند مسئله اگر گیاه حرم و یاد رخت او
 غیر مملوک و درختی که جنس آن نهضال نکند بر به قیمت
 بروی واجب شود مسئله اگر خشک باشد چراندن
 گیاه حرم و بریدن آن حرام است مگر چراندن از خار جائز بود
 و بقول ابو یوسف چراندن گیاه حرم جایز است مسئله
 چیزی که بسبب آن بر مفرد دم واجب شود بر قارن دو دم واجب
 شوند مگر آنکه از میقات تجاوز کند و بلغ از داخل شدن میقات
 احرام بند برای حج و عمره یکدم واجب شود و بقول زفر
 رحمه الله علیه نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی رحمه الله علیه
 یک دم واجب شود مسئله اگر دو محرم یک صید را
 کشتند بر هر یکی جزا و کامل واجب شود و بقول شافعی
 رحمه الله علیه بر هر دو یک جزا و اگر دو حلالی صید حرم را
 کشتند بر هر دو یک جزا واجب شود اگر محرم صید کار افروشد
 بیع باطل بود مسئله اگر حلالی از حرم آهو گرفت و بیرون
 از حرم آورد پس وی بجهاد ابعده هر دو مردن ضمان هر دو

این آیه از دست او دیگری گرفت و ارسال کرد
 مرسیل ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود
 مسئله اگر محرم صید گرفت و از دست او دیگری را گرفت
 مرسیل ضامن نشود مسئله اگر محرم صید گرفت و محرم دیگری
 صید بکشت بر هر یکی جزای واجب شود و گیرنده بدان قدر
 از ضامن شده است رجوع کند بر نشسته و بقول زفر
 رحمه الله علیه بکند مسئله اگر گیاه حرم و یاد رخت او
 غیر مملوک و درختی که جنس آن نهضال نکند بر به قیمت
 بروی واجب شود مسئله اگر خشک باشد چراندن
 گیاه حرم و بریدن آن حرام است مگر چراندن از خار جائز بود
 و بقول ابو یوسف چراندن گیاه حرم جایز است مسئله

نیز مختص است بحرم **مسئله** تصدق بدي بر فقیران حرم
 و غیران جایز است و بقول شافعی رحمه الله علیه بجز فقراء
 حرم درست نیست **مسئله** بیرون آوردن بدیه یا خود
 سویی عرفات واجب **مسئله** حل و چهار هدی صدقه
 کند و مزد بخ کند از هدی ندند و بی ضرورت بر هدی سوار
 نشود و بقول شافعی رحمه الله علیه جایز است که بی ضرورت
 سوار شود **مسئله** هدی را ندوشد و لیکن آب سرد
 بر پستان او زند تا شیر کم شود مگر آنکه نادوشیدن زیان
 دارد آنکه بدوشد و شیر صدقه کند **مسئله** اگر هدی
 واجب هلاک شد یا معیبت شد بجای او دیگر بیاورد و
 اول همون را بدوشد و اگر هدی تطوع معیبت شد بشک و نعل او
 بخون آلود کند و کوفان او را زند **مسئله** از بدی خرا
 خورد و تو نکران نیز بخزند و بدرویشان صدقه کند **مسئله**
 بدنه تطوع و متعه و قران را قلاوه بند و قربانی از احصار و قبا
 قلاوه نه بند **مسئله** اگر بر اهل عرفه قومی گواهی دادند بوقوف
 ایشان پیش از عرفه بشوند و اگر گواهی دادند بوقوف ایشان
 بعد از عرفه در روز نحر شوند **مسئله** اگر در روز دوم جمره
 اولی ترک آورد اگر اول رمی جمار اعاده کند بعد از آن
 باقی رمی کند بهتر بود اگر جمره اولی تنهاری کند جایز بود و بقول
 شافعی رحمه الله علیه جایز نبود تا تمام اعاده نکند **مسئله**
 اگر حج رفتن پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف

حسان الاحیاء ستمه لایزم مولود الله تعالی ان یخیر بقصایا من کرده است و صدقه کسند یان بر فقر انبر از عیسا علیک السلام ۱۲

[illegible]

[illegible]

حرام است نکاح مولی بکنیزک خود و نکاح بنده بمالک خود و
نکاح محوسیه و بت پرست ^{مسئله} نکاح کتابیه و صانی
جائز است و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما نکاح صانی
جائز نی ^{مسئله} اگر محرم محرمه را در نکاح کرد جائز بود اما
وطی جائز نی و بقول شافعی رحمه الله علیه نکاح جائز نی ^{مسئله}
نکاح بکنیزک عجزیه و کتابیه جائز است اگر چه قادر است بر نکاح
حره و بقول شافعی رحمه الله علیه بر قدره نکاح حره جائز نی
^{مسئله} نکاح حره بکنیزک جائز است و عکس این جائز نی
اگر چه حره در عده بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما
نکاح کنیزک در عده حره از طلاق باین و یا تلافی جائز بود و بقول
شافعی رحمه الله علیه نکاح کنیزک بر حره بنده را جائز بود و بقول
امام مالک رحمه الله علیه نکاح کنیزک بر حره بر صانی او جائز بود
^{مسئله} جائز بود که خرچ از زن از خرایر و جواری در نکاح
کند و زیاده بر آن جائز نی و بقول شافعی رحمه الله علیه زیاده بر یک کنیزک جائز نی
نکاح کند و بر آن زیاده جائز نی و بقول مالک رحمه الله علیه جائز
نه بنده نیز چهار زن نکاح کند ^{مسئله} نکاح زن حامله که حمل و
از زنا بود جائز بود ولیکن و طی بعد از وضع حمل جائز بود علیه
الافتوی و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه نکاح فاسد شود
^{مسئله} نکاح زن که حمل وی از حلال بود جائز نی ^{مسئله}
اگر مولی کنیزک خود را در محول کرد و بعد از آن بانی بزی دید جائز
بود ^{مسئله} اگر مردی از زنی را دید که زنا کرده و بعد نکاح کرد

و عبارت کرده
 کو یک را و نزدیک یعنی
 از بی حیفان را و در هر کرده اند
 که آن قویست از انصار که خوا
 زبور را و تقطیع می کنند که اگر
 مانند تقطیع که در سبقت
 و نزدیک ای دوست و چو را حق
 علیها آن قویست که با و است
 سیکه کو یک را پس آن قوم
 مانند بر استان است
 سخلص الحاقی شخصی که
 نلاج کردن چون در بار سبقت
 عایت نلاج چو جدا اول
 نلاج خامس و آنکه نلاج
 نلاج نوزاد یک عقد فارسی
 نلاج نوزادان و نلاج نوزادان

عقودہ زاد و یک عقد
فارس شود نکاح نیکو
شماره ایست سلام آوردند
کر در کتب جامع شریف
تغایب جانم شد تمام
چهار روز
نکاح
میان او و میان بنجم
عقد الکلی کیکی

بان در عقد و
 نکاح و دیگر یا بخلات آنکه
 جمع شود میان ازاد و بنده
 در عقد بیع هر که باطل می شود
 بیع بشرط فاسد آن نکاح
 باطل نمی شود بسبب ط
 فاسد آن شرع فارغ
 و بیع بیست نکاح منع دیگر
 وقت و نکاح منع آنست
 باشد باقظ عقد شد آنکه
 کسی بزی که بر این
 ده و در آن منع کرم التو
 چند روز و یک و یک ربع
 و در آن نفس خود را بدهد
 چند روز یا مقدار بخل
 و کف و مالک او را نکاح
 منع جایز است
 وقت آنست که نکاح
 نکاح باشد

وکیل کا فون یا شہر و
جانب دین و از جانب دینی
درست افتد یا کہ در دینی
اگر فریاد کنی کجایان
یا وکیل دینی یا کجایان
نفس خود را کجایان
اصلاً درست نیست
ان کیست ان کی عبارت از
ان نقل اسرار و عبارت از
توفیق یافتن کجایان
بلفظ یا کجایان
بیان و از ان کی عبارت
کلمات لفظی و کجایان
پیام معنی دینی
کجایان

تفویذ و مسائل کفایت در مال معتبرست یعنی باید که شوهر
مالک مخیر و نفقه بود تا اگر از هر دو عاجز بود و یا از یکی عاجز
بود کفو نبود و بقول ابی یوسف رحمۃ الله علیه اگر شوهر قادر
نیست بر تکمیل مخیر محجل و نفقه هر روز حاصل میکند
تفویذ و مسائل اگر یکی را پدر و جد از او در میان است
کفو بود کسی که پدر و جد و بالاتر از آن در میان باشد
کفایت در دیانت معتبرست تا اگر زنی که صالح اند
فاسق و اخواست اولیاد اولایت تفریق بود و بقول محمد
رحمۃ الله علیه کفایت در دیانت معتبرست
در حرقت معتبرست و موزه دوز کفو نیز از عطار نبود و بقول
ابن یوسف کفایت در حرقت معتبر نیست مگر آنکه فاحش
باشد چنانکه حجام و خائک مسائل اگر زنی شوهر کرد
و از مخیر مثل نقصان کرد اولیاد اولایت اعتراض بود
تا مثل مهر تمام کند و یا مفارقت کند و بقول ابو یوسف
و محمد رحمۃ الله علیهما اولیاد اولایت اعتراض نیست
اگر پدر صغیر و صغیره را با نیر کفو تزویج کرد و یا در مخیر نقصان
کرد و یا زیادت فاحش کرد جایز بود و بقول ابو یوسف
محمد جایز نبود مسائل تزویج صغیر و صغیره بغافل فاحش
و یا بغیر کفو جز پدر و جد نتواند فصل در نکاح
مسائل جایز نیست این عام را که دختر عیس خود را محکم
ولایت برای نفس خود تزویج کند و بقول زعفرانی

[illegible]

دست برداری
صفتی خارج
است بعد از
دستی
صفتی
دستی برداری
صفتی
دستی برداری
صفتی
دستی برداری
صفتی
دستی برداری
صفتی

۱۲ نقل به معنی و مطابق جلد دوم ۱۲
 آورده که از این
 آن زمان ولایت
 مادران
 واکر
 خواجه
 واکر
 خواجه
 واکر

از ده و بیست نفر و بوی شوهر و یا بموت یکی از زن و شوهر
ده و بیست نفر واجب آید و بقول زفر رحمه الله در صورتی
که کم از ده و بیست نفر بود مهرش واجب آید و بقول شافعی
رحمة الله علیه هر چه سسی باشد واجب آید و سسی اگر
مهر کم از ده و بیست نفر باشد و پیش از دخول طلاق گفت بجز
درم نقره و واجب آید و بقول زفر رحمه الله متعه و واجب آید
مسئله اگر در نکاح مهر سسی بود و یا نفی مهر کرده بدخول و متعه
مهرش واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب و متعه
خامه است بقدر حال مرد و آن پیر این است و در این و بی در
و در آن جنس که مثل آن زن می پوشد و بقول شافعی رحمه الله
و بموت پیش از دخول هیچ واجب نیاید و بقول مالک
رحمة الله متعه سسی است مسئله اگر بعد از نکاح مهر معاین
گردد و یا زیادت گوید در مهر بوی و مدت سسی و زیادت
تمام و واجب آید و بطلاق پیش از دخول زیادت ساقط شود
و اصل متصف شود و در صورتی معروض بعد از عقد متعه و واجب
آید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه بطلاق پیش از دخول
معروض زیادت متصف شود و بقول زفر رحمه الله
علیه بوی و زیادت لازم نیاید و بقول شافعی رحمه
الله علیه معروض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول متصف شود
مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح مهر خود را حط کرد جایز بود
مسئله خلوة صحیح حکم دلی و در خلوة صحیح است

[illegible]

افضل ضارعه
مهر نوضي يا صلوة
نقض يا نفريه
شادان مهر
بازن قلمدار
الصلوة ارد
نقض يا نفريه
يا نه داي
نقض يا نفريه
يا نه داي

شود اگر بنده اعلی در مهر مثل موافق است اعلی واجب آید و اگر
 موافق ادنی است ادنی واجب آید و اگر کمتر از اعلی و غیره تا از
 ادنی مهر مثل واجب شود بقول ابو یوسف رحمه الله در همه حال
 بنده ادنی واجب شود **مسئله** اگر زن در نکاح کرد براسی
 و یا خری غیر معین وسط واجب شود و بقول شافعی رحمه الله
 مهر مثل واجب است **مسئله** اگر زن در نکاح کرد بی ذکر یا بجز
 و خوک نکاح درست بود و مهر مثل واجب شود و بقول مالک این
 نکاح فاسد است **مسئله** اگر زن در نکاح کرد بجز سر که جز
 ظاهر باشد و یا زن را نکاح کرد بر بنده معین و آزاد بیرون
 آمد مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما
 بوزن خر سر که واجب آید و قیمت بنده واجب شود **مسئله**
 اگر زن را نکاح کرد و مهر او دو بنده کرد معین و یکی ادا نده بنده
 آزاد بود مهر او بنده بود باقی اگر قیمت او ده درم باشد و بقول
 ابو یوسف مهر او بنده و قیمت خر و بقول محمد رحمه الله مهر او بنده
 و مهر مثل تمام کند اگر مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود **مسئله** اگر
 زن را نکاح کرد بکاف فاسد قاضی پیش دخول و خلوة تفریق
 کرد چیزی واجب نیاید و بوطی مهر مثل و زیادت نکند بر کسی
 و بقول زفر رحمه الله زیادت نیز واجب است **مسئله** در نکاح
 فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق
مسئله در مهر مثل قیاس برنی کند که قوم پدر او بود و شرط است
 در مهر مثل عدت و میان هر دو زن در عمر و جمال و مال

در نکاح اگر زن را نکاح کرد بر بنده معین و یا خری غیر معین وسط واجب شود و بقول شافعی رحمه الله
 مهر مثل واجب است و اگر زن را نکاح کرد بی ذکر یا بجز و خوک نکاح درست بود و مهر مثل واجب شود و بقول مالک این نکاح فاسد است
 اگر زن در نکاح کرد بر بنده معین و آزاد بیرون آمد مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما بوزن خر سر که واجب آید و قیمت بنده واجب شود
 اگر زن را نکاح کرد و مهر او دو بنده کرد معین و یکی ادا نده بنده آزاد بود مهر او بنده بود باقی اگر قیمت او ده درم باشد و بقول ابو یوسف مهر او بنده و قیمت خر و بقول محمد رحمه الله مهر او بنده و مهر مثل تمام کند اگر مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود
 زن را نکاح کرد بکاف فاسد قاضی پیش دخول و خلوة تفریق کرد چیزی واجب نیاید و بوطی مهر مثل و زیادت نکند بر کسی و بقول زفر رحمه الله زیادت نیز واجب است
 در نکاح فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق و در مهر مثل قیاس برنی کند که قوم پدر او بود و شرط است در مهر مثل عدت و میان هر دو زن در عمر و جمال و مال

در نکاح اگر زن را نکاح کرد بر بنده معین و یا خری غیر معین وسط واجب شود و بقول شافعی رحمه الله مهر مثل واجب است و اگر زن را نکاح کرد بی ذکر یا بجز و خوک نکاح درست بود و مهر مثل واجب شود و بقول مالک این نکاح فاسد است
 اگر زن در نکاح کرد بر بنده معین و آزاد بیرون آمد مهر مثل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله علیهما بوزن خر سر که واجب آید و قیمت بنده واجب شود
 اگر زن را نکاح کرد و مهر او دو بنده کرد معین و یکی ادا نده بنده آزاد بود مهر او بنده بود باقی اگر قیمت او ده درم باشد و بقول ابو یوسف مهر او بنده و قیمت خر و بقول محمد رحمه الله مهر او بنده و مهر مثل تمام کند اگر مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود
 زن را نکاح کرد بکاف فاسد قاضی پیش دخول و خلوة تفریق کرد چیزی واجب نیاید و بوطی مهر مثل و زیادت نکند بر کسی و بقول زفر رحمه الله زیادت نیز واجب است
 در نکاح فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق و در مهر مثل قیاس برنی کند که قوم پدر او بود و شرط است در مهر مثل عدت و میان هر دو زن در عمر و جمال و مال

در دین ایشان جائز بود و در دین طلاق پیش از دخول و بکوت
 چیزی واجب نشود و بقول ابو یوسف و محمد در موت و دخول هر
 مثل واجب آید و در طلاق پیش از دخول متعه **مسئله** اگر در
 در حوب و بی حوبه را نکاح کرد بر داری و یا پیه مهر دین نکاح
 و در دین ایشان در دست بدخول و طلاق پیش از دخول
 و بکوت چیزی واجب نشود **مسئله** اگر زنی از مهر در نکاح کرد
 بخر معین و یا بخوک معین و پیش از قبض هر دو سلبان شدند
 و یا یکی یا آن بخر و خوک و رجب شود و اگر بخر و خوک معین نبود
 در حریمت و در خوک مهر مثل و رجب شود و بقول ابو یوسف
 رجمه اند و در هر دو حال میت و رجب آید **باب** نکاح
 ارفیق **مسئله** نکاح بینه و کنیز و ملکات و مدبر و عوام
 و آنکه بجز بینه و مدبر باذن مولی و بقول امام مالک رجمه اند
 و بکوت چیزی واجب نیست **مسئله** اگر نکاح باذن مولی از زنا
 نکاح کرد برای مهر این بینه را فروخته باشد جایز نبود **مسئله** اگر
 ملکات و یا مدبر باذن مولی نکاح کرد برای مهر سعایت کنند ایشان
 جائز نبود **مسئله** اگر بینه یا بچه اذن مولی زنی را نکاح کرد و مهر
 گفت که طلاق رجعی گواها زنت بود بنکاح و اگر گفت طلاق
 باین که و یا جد کن یا و بی اجازت نبود **مسئله** اگر مولی بینه
 را از زن داد بنکاح این اذن تناول بود نکاح صحیح و فاسد
 تا اگر زن را نکاح کرد بنکاح فاسد برای مهر فروخته و بقول

مهر در دین
 آنکه بینه و مدبر
 بکوت چیزی
 در حوب و بی
 در دین ایشان
 و بکوت چیزی
 بخر معین و یا
 و یا یکی یا آن
 در حریمت و در
 رجمه اند و در
 ارفیق
 و آنکه بجز
 و بکوت چیزی
 نکاح کرد برای
 ملکات و یا
 یا مدبر باذن
 بینه را از زن
 گفت که طلاق
 باین که و یا
 را از زن داد
 تا اگر زن را

خلافت آن که نکاح او
 بکوت چیزی
 در حوب و بی
 در دین ایشان
 و بکوت چیزی
 بخر معین و یا
 و یا یکی یا آن
 در حریمت و در
 رجمه اند و در
 ارفیق
 و آنکه بجز
 و بکوت چیزی
 نکاح کرد برای
 ملکات و یا
 یا مدبر باذن
 بینه را از زن
 گفت که طلاق
 باین که و یا
 را از زن داد
 تا اگر زن را

[illegible]

ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ این اذن متبادل الحاکم صحیح بود پس
 در منصوره مهر بعد از روانی طلبی **مسئله** اگر مولی برائی
 بنده با دادن مدیون خود زنی الحاکم کرد بجهش و یا کمتر از آن
 جائز بود این زن برابر بود در مهر بوم و اران دیگر **مسئله**
 اگر مولی کنیزک خود بادیگری تلخ کرد بر مولی واجب نشود که
 این کنیزک را شب بخانه شوهر فرستد بایک مولی کنیزک را کار
 فرماید و هرگاه که شوهر فرصت پیدا بدو طی کند **مسئله** مولی
 تواند که بنده و کنیزک برادر کند بر تلخ و بقول شافعی
 رحمۃ اللہ مولی تواند که بنده را جبر کند بر الحاکم **مسئله**
 اگر مولی کنیزک خود را پیش از دخول بکشت مهر زن شوهر
 نشد قطعه شود و بقول ابو یوسف و محمد **مسئله** اگر بنده
 اگر بعد از دخول و یا بیگانه بکشت مهر از شوهر **مسئله** اگر
 اجساد اگر کنیزک نفس خود زن خود بکشت مهر نیز **مسئله** اگر
 بنده بکشد و **مسئله** اگر حرة خود را پیش از دخول
 بکشت مهر زن شوهر **مسئله** اگر بنده و بقول شافعی و زفر رحمۃ اللہ
مسئله اگر بنده بکشد و **مسئله** اگر بنده بکشد و **مسئله** اگر بنده
 کنیزک را و بقول ابو یوسف و محمد نیز اگر است **مسئله** اگر کنیزک
 و یا مکاره او شد بتواند که الحاکم بر اندازد اگر چه شوهر او
 از او بود و بقول شافعی رحمۃ اللہ اگر شوهر او بنده بود
 تواند که کف تلخ کند و بقول امام زفر رحمۃ اللہ مکاره را
 اختیار نمود **مسئله** اگر کنیزک بی اذن مولی الحاکم کرد

[illegible][illegible]

و بعد ازان از او شد نکاح نافذ بود و حیا باطل و بقول زفر
رحمة الله نافذ نبود **مسئله** اگر کنیزک بی اذن مولی شوهر
کرد و بعد ازان از او شد و پیش از آزادی شوهر خوا
گذاشت و کنیزک شش ماهی از او بود و اگر بخت از آزادی دخول
آدمه کنیزک را نبود **مسئله** اگر پدر کنیزک پسر را دخول کرد
و این کنیزک فرزندی آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر
ثابت نشود بشرط آنکه کنیزک در ملک پسر بود و وقت علوق
تا وقت دعوی و این کنیزک ام ولد نشود و پسر بهر حقیقت کنیزکی
برای پسر واجب شود و هر وقتیمه ولد واجب نشود و اگر
جد بود دعوی نسب کند دعوی از وی ثابت نشود و اگر
دعوی او بود پدر بود و نسب از وی ثابت نشود و بقول
شافعی و زفر مهر بر پدر واجب شود **مسئله** اگر پسری
کنیزک پدر خود نکاح کرد و این کنیزک فرزندی آورد و نکاح خا نر بود
و کنیزک ام ولد پدر نشود و مهر کنیزک بر پدر واجب نشود و ثیمه
و فرزندان چهل از او بشوند و بقول شافعی این نکاح جائز نیست
مسئله اگر حره در نکاح بنده هست و مولی شوهر را گفت که
شوهر من از او کن از جهت من بهتر از مردم و محلی از او در نکاح
فاسد شود و بنده از جهت آن زن آزاد شود و لا اذن بنده
نیز آن زن را بود و مهر از دست قطع شود و هزار درهم واجب شود
برای مولی شوهر و بقول امام زفر رحمة الله نکاح فاسد نشود
مسئله اگر زن حره مولی شوهر را گفت که شوهر من از جهت

و حیا باطل و بقول زفر
رحمة الله نافذ نبود
مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی شوهر
کرد و بعد ازان از او شد و پیش از آزادی شوهر خوا
گذاشت و کنیزک شش ماهی از او بود و اگر بخت از آزادی دخول
آدمه کنیزک را نبود
مسئله اگر پدر کنیزک پسر را دخول کرد
و این کنیزک فرزندی آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر
ثابت نشود بشرط آنکه کنیزک در ملک پسر بود و وقت علوق
تا وقت دعوی و این کنیزک ام ولد نشود و پسر بهر حقیقت کنیزکی
برای پسر واجب شود و هر وقتیمه ولد واجب نشود و اگر
جد بود دعوی نسب کند دعوی از وی ثابت نشود و اگر
دعوی او بود پدر بود و نسب از وی ثابت نشود و بقول
شافعی و زفر مهر بر پدر واجب شود
مسئله اگر پسری
کنیزک پدر خود نکاح کرد و این کنیزک فرزندی آورد و نکاح خا نر بود
و کنیزک ام ولد پدر نشود و مهر کنیزک بر پدر واجب نشود و ثیمه
و فرزندان چهل از او بشوند و بقول شافعی این نکاح جائز نیست
مسئله اگر حره در نکاح بنده هست و مولی شوهر را گفت که
شوهر من از او کن از جهت من بهتر از مردم و محلی از او در نکاح
فاسد شود و بنده از جهت آن زن آزاد شود و لا اذن بنده
نیز آن زن را بود و مهر از دست قطع شود و هزار درهم واجب شود
برای مولی شوهر و بقول امام زفر رحمة الله نکاح فاسد نشود
مسئله اگر زن حره مولی شوهر را گفت که شوهر من از جهت

و حیا باطل و بقول زفر
رحمة الله نافذ نبود
مسئله اگر کنیزک بی اذن مولی شوهر
کرد و بعد ازان از او شد و پیش از آزادی شوهر خوا
گذاشت و کنیزک شش ماهی از او بود و اگر بخت از آزادی دخول
آدمه کنیزک را نبود
مسئله اگر پدر کنیزک پسر را دخول کرد
و این کنیزک فرزندی آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر
ثابت نشود بشرط آنکه کنیزک در ملک پسر بود و وقت علوق
تا وقت دعوی و این کنیزک ام ولد نشود و پسر بهر حقیقت کنیزکی
برای پسر واجب شود و هر وقتیمه ولد واجب نشود و اگر
جد بود دعوی نسب کند دعوی از وی ثابت نشود و اگر
دعوی او بود پدر بود و نسب از وی ثابت نشود و بقول
شافعی و زفر مهر بر پدر واجب شود
مسئله اگر پسری
کنیزک پدر خود نکاح کرد و این کنیزک فرزندی آورد و نکاح خا نر بود
و کنیزک ام ولد پدر نشود و مهر کنیزک بر پدر واجب نشود و ثیمه
و فرزندان چهل از او بشوند و بقول شافعی این نکاح جائز نیست
مسئله اگر حره در نکاح بنده هست و مولی شوهر را گفت که
شوهر من از او کن از جهت من بهتر از مردم و محلی از او در نکاح
فاسد شود و بنده از جهت آن زن آزاد شود و لا اذن بنده
نیز آن زن را بود و مهر از دست قطع شود و هزار درهم واجب شود
برای مولی شوهر و بقول امام زفر رحمة الله نکاح فاسد نشود
مسئله اگر زن حره مولی شوهر را گفت که شوهر من از جهت

که در جمیع روزهای
مانند آن که در جمیع روزهای
زبان و بی بی و بی بی
نست و بی بی و بی بی
در آن جمیع روزهای
از آن و بی بی و بی بی
از آن و بی بی و بی بی

طایفه اولی که پیش از
 آمدن ایشان در آنجا
 بودند از قوم کلدانی
 و سوری و یونانی و
 رومی و غیره بودند
 و اینها را که در آنجا
 بودند از قوم کلدانی
 و سوری و یونانی و
 رومی و غیره بودند
 و اینها را که در آنجا
 بودند از قوم کلدانی
 و سوری و یونانی و
 رومی و غیره بودند

[illegible]

یکی در دو و یا یکی در سه و چیزی نیت ندارد و یا نیت
 ضرب حب بدارد یکی و رقع نشود و بقول امام زفر
 در صورت اول دو طلاق و در دوم سه واقع شود
 مسأله اگر کید نیت طالق و احدی فی الشئین و نیت
 یکی یا دو در دست طلاق واقع شود و بقول امام شافعی
 و زفر دو طلاق واقع شود و آن قول حسن ابن زیاد
 است مسأله اگر کوبید ترا طلاق از بینی تا شام یک ختم
 میشود و بقول امام زفر یک طلاق باین واقع شود مسأله اگر
 کوبید ترا طلاق دو در دو و دو طلاق واقع شود اگر چه نیت
 ضرب حب بدارد و بقول امام زفر رحمة الله علیه واقع شود
 مسأله اگر کوبید ترا طلاق بکوبه و یا در کوبه و یا در
 طلاق در حال واقع شود فصل فی اضافت الطلاق مسأله
 اگر کوبید ترا طلاق چون در کوبه در آن طلاق معاق نشود و اگر
 مکه چون در کوبه در آن طلاق واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق
 فرد یا در فرد وقت طلوع صبح صادق فردی طلاق واقع شود
 و اگر در غایت طلاق بوقت عصر که جایز بود و بقول امام
 ابو یوسف و محمد جائز است مسأله اگر کوبید ترا طلاق امروز
 فرد یا کوبید ترا طلاق فرد امروز در آن در حال عجز
 طلاق واقع شود در دوم فرد مسأله اگر کوبید ترا طلاق
 پیش از آنکه ترا طاق کنم و یا کوبید ترا طلاق دی روز و امروز
 نکاح کرده است در هر دو مسأله طلاق واقع نشود و اگر کرده

در دو و یا یکی در سه و چیزی نیت ندارد و یا نیت ضرب حب بدارد یکی و رقع نشود و بقول امام زفر در صورت اول دو طلاق و در دوم سه واقع شود مسأله اگر کید نیت طالق و احدی فی الشئین و نیت یکی یا دو در دست طلاق واقع شود و بقول امام شافعی و زفر دو طلاق واقع شود و آن قول حسن ابن زیاد است مسأله اگر کوبید ترا طلاق از بینی تا شام یک ختم میشود و بقول امام زفر یک طلاق باین واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق دو در دو و دو طلاق واقع شود اگر چه نیت ضرب حب بدارد و بقول امام زفر رحمة الله علیه واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق بکوبه و یا در کوبه و یا در طلاق در حال واقع شود فصل فی اضافت الطلاق مسأله اگر کوبید ترا طلاق چون در کوبه در آن طلاق معاق نشود و اگر مکه چون در کوبه در آن طلاق واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق فرد یا در فرد وقت طلوع صبح صادق فردی طلاق واقع شود و اگر در غایت طلاق بوقت عصر که جایز بود و بقول امام ابو یوسف و محمد جائز است مسأله اگر کوبید ترا طلاق امروز فرد یا کوبید ترا طلاق فرد امروز در آن در حال عجز طلاق واقع شود در دوم فرد مسأله اگر کوبید ترا طلاق پیش از آنکه ترا طاق کنم و یا کوبید ترا طلاق دی روز و امروز نکاح کرده است در هر دو مسأله طلاق واقع نشود و اگر کرده

در دو و یا یکی در سه و چیزی نیت ندارد و یا نیت ضرب حب بدارد یکی و رقع نشود و بقول امام زفر در صورت اول دو طلاق و در دوم سه واقع شود مسأله اگر کید نیت طالق و احدی فی الشئین و نیت یکی یا دو در دست طلاق واقع شود و بقول امام شافعی و زفر دو طلاق واقع شود و آن قول حسن ابن زیاد است مسأله اگر کوبید ترا طلاق از بینی تا شام یک ختم میشود و بقول امام زفر یک طلاق باین واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق دو در دو و دو طلاق واقع شود اگر چه نیت ضرب حب بدارد و بقول امام زفر رحمة الله علیه واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق بکوبه و یا در کوبه و یا در طلاق در حال واقع شود فصل فی اضافت الطلاق مسأله اگر کوبید ترا طلاق چون در کوبه در آن طلاق معاق نشود و اگر مکه چون در کوبه در آن طلاق واقع شود مسأله اگر کوبید ترا طلاق فرد یا در فرد وقت طلوع صبح صادق فردی طلاق واقع شود و اگر در غایت طلاق بوقت عصر که جایز بود و بقول امام ابو یوسف و محمد جائز است مسأله اگر کوبید ترا طلاق امروز فرد یا کوبید ترا طلاق فرد امروز در آن در حال عجز طلاق واقع شود در دوم فرد مسأله اگر کوبید ترا طلاق پیش از آنکه ترا طاق کنم و یا کوبید ترا طلاق دی روز و امروز نکاح کرده است در هر دو مسأله طلاق واقع نشود و اگر کرده

و حاله و حاله عجب
طلاق و حاله عجب
و نهایت نیزه شوم
قسم از آن صلابت جریب
دارد و صلابت رومی
دارد و صلابت رومی
الله است بابر یک بیدر
افشاری و عجبی
و مراد از آنها قسم را

صلوات دارد و لب
و صلوات رودنی دارد
و این سخن الفاظ است
و برین وجه و بیان
و در این باب
و در این باب
و در این باب
و در این باب

در علم نیت در دعا
قول شهادت و قوت
ملک به نیت و قوت
درین الفاظ مذکور
واقع می شود ولی
در احادیث و اصطلاح
و ادب و فقه
و اخلاق و فقه
و اخلاق و فقه

۱۱۴

واقع نشود اگر چه شرط موجود شود و بقول شافعی طلاق صریح باین
 ملحق نشود **باب التولیع الطلاق** **مسئله** اگر زن
 خود را گفت اختیار کن نفس خود را و نیت طلاق دارد و زن
 نیز در آن مجلس اختیار کرد یک طلاق باین واقع شود و نیت سه
 طلاق درین جایزنی **مسئله** اگر زن بعد از تفویض آن مجلس
 برخاست و یا بکار دیگری مشغول شد اختیار زن باطل نشود **مسئله**
 ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن یا بقول اختیار شوهر است تا
 اگر مرد گفت اختیار کن و زن گفت اختیار کردم طلاق واقع
 نشود و اگر شوهر گفت زن خود را اختیار می‌کنم اختیار
 زن گفت اختیار است طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت اختیار کن
 و زن گفت اختیار میکنم نفس خود را طلاق واقع شود و اگر شوهر
 گفت سه بار اختیاری اختیار می‌کنم اختیاری زن گفت اختیار
 ادبی او الوسطی و الاخیره و یا گفت اختیار است اختیار سه طلاق
 واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد در **مسئله** اول بی واقع شود
 و اگر شوهر گفت سه بار اختیار می‌کنم و زن گفت طلاق نفسی
 یا اختیار نفسی یک طلاق باین واقع شود **مسئله** اگر شوهر
 گفت زن خود را امر تو بدست تو هست و یک طلاق رجعی
 یا گفت اختیار کن بیک طلاق و زن گفت اختیار کردم
 نفس خود را یک طلاق رجعی واقع شود **مسئله** اگر شوهر
 گفت امر تو بدست تو هست و نیت سه طلاق دارد و زن
 گفت اختیار کردم نفس خود را یکی هر سه طلاق واقع

طلاق کوی نفس خود را بر وقتی که خواری در صورت زن
 تواند که در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسلم
 اگر مردی مرد را گوید که زن مرا طلاق کنی و کتیل بخورد که
 در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسلم که گوید طلاق کوی
 زن مرد را که خواری در صورت مقتید بود مجلس و بقول امام
 ز خود را بر دو مسلم در آن مجلس و بعد از مجلس تواند که
 طلاق گوید مسلم اگر زن خود را گفت نفس خود را مسلم
 طلاق کوی زن یک طلاق گفت یک طلاق واقع شود
 و اگر گفت یک طلاق کوی نفس خود را و زن مسلم طلاق
 گفت چیزی واقع نشود و بقول امام ابو یوسف و محمد و
 یک طلاق رجعی واقع شود مسلم اگر زن خود را گفت
 مسلم طلاق کوی اگر خواری و زن یک طلاق گفت چیزی
 واقع نشود و همچنین اگر گفت نفس خود را یک طلاق کوی
 اگر خواری و زن مسلم طلاق گفت چیزی واقع نشود و بقول
 ابو یوسف و محمد یکی واقع شود مسلم اگر زن خود را گفت
 طلاق باین که و زن رجعی گفت باین گفت و اگر طلاق رجعی
 فرمود و زن طلاق باین گفت رجعی واقع شود مسلم مردی
 زن خود را گفت تو مطلقه اگر خواری زن گفت خواستم
 اگر تو خواری مرد گفت تو راست من هست و نیت طلاق کرد
 امر طلاق باطل شود و همچنین اگر زن خود را گفت تو طلاق
 اگر خواری زن گفت خواستم اگر این کار چنین بود و این

نفس خود را بر وقتی که خواری در صورت زن
 تواند که در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسلم
 اگر مردی مرد را گوید که زن مرا طلاق کنی و کتیل بخورد که
 در مجلس و بعد از مجلس طلاق گوید مسلم که گوید طلاق کوی
 زن مرد را که خواری در صورت مقتید بود مجلس و بقول امام
 ز خود را بر دو مسلم در آن مجلس و بعد از مجلس تواند که
 طلاق گوید مسلم اگر زن خود را گفت نفس خود را مسلم
 طلاق کوی زن یک طلاق گفت یک طلاق واقع شود
 و اگر گفت یک طلاق کوی نفس خود را و زن مسلم طلاق
 گفت چیزی واقع نشود و بقول امام ابو یوسف و محمد و
 یک طلاق رجعی واقع شود مسلم اگر زن خود را گفت
 مسلم طلاق کوی اگر خواری و زن یک طلاق گفت چیزی
 واقع نشود و همچنین اگر گفت نفس خود را یک طلاق کوی
 اگر خواری و زن مسلم طلاق گفت چیزی واقع نشود و بقول
 ابو یوسف و محمد یکی واقع شود مسلم اگر زن خود را گفت
 طلاق باین که و زن رجعی گفت باین گفت و اگر طلاق رجعی
 فرمود و زن طلاق باین گفت رجعی واقع شود مسلم مردی
 زن خود را گفت تو مطلقه اگر خواری زن گفت خواستم
 اگر تو خواری مرد گفت تو راست من هست و نیت طلاق کرد
 امر طلاق باطل شود و همچنین اگر زن خود را گفت تو طلاق
 اگر خواری زن گفت خواستم اگر این کار چنین بود و این

و دفع نشود و در آن مجلس
 هیچ واقع طلاق
 اگر مردی زن خود را
 گفت و زن مسلم
 در رجعی و بگوشت

خواستن اگر خواری بگوید
 زن من را طلاق کن
 یا واقع نشود و بقول
 رجعی و بگوشت
 طلاق در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس
 و در آن مجلس

و اگر زن خود را گفت
 طلاق کوی
 و اگر زن خود را گفت
 طلاق کوی
 و اگر زن خود را گفت
 طلاق کوی
 و اگر زن خود را گفت
 طلاق کوی

[illegible][illegible]

اگر چه شده است از اینکه
 کرده باشد بسوی یک
 اینصاف باشد بشود
 پس چگونه تمیز داده شود
 بقول او آن که یک و دو
 نکاح ملک است و فرزند
 یکریست برای عقد
 برای شدن سبب او
 گویند که گفت آن ملک
 با نکاح از قبیل اطلاق
 و اراده سبب آن
 شائع است فی فصل اول
 صحیح است بلا خلاف
 فصل اولی از سبب
 و آن قول دوم است
 پس و علی السبیل
 از این سبب
 غیر از نکاح
 نکاح

این قول ابن عباس
 و عاتق رضی الله عنهما
 و قوله عبد الصمد
 و السلام لا تزنا
 و ادم فملا ملک
 و لا طلاق لابن ادم
 فملا ملک
 لابن ادم فملا ملک
 رواه احمد بن
 حنبل

اول یا ابی یوسف سخن گفت سه طلاق افتد بآن یک طلاق اول و بقول زفر
 معلق واقع نشود **مسئله** بنحیه سه طلاق مبطل تعلیق است تا اگر زن
 گفت اگر در سرای درایی مطلق باشی سه طلاق پیش از آنکه در سرای
 و اید سه طلاق گفت و بعد از گذشتن بدت و تزویج و دخول و عدت
 شود و هم شوهر اول نکاح کرد و زن در سرای در آمد سه طلاق واقع نشود و بقول
 زفر سه طلاق واقع شود که بر قول او تجبر مبطل تعلیق نیست **مسئله**
 اگر زن گفت اگر ترا جماع کنم تو مطلق باشی بیه طلاق و یا کنیز را گفت اگر
 ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد و بعد از او خال زمانی در یک گرو سه طلاق
 افتد و کنیز را آزاد شود با اتفاق و بسبب و زنگ مهر واجب نشود و در سرود
 مسدود بقول ابی یوسف مهر واجب آید و اگر کشیده باز وارد یا جماع عقد
 واجب آید و اگر تم از سه طلاق بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از او خال درنگ
 کرد مراجعت نشود و بقول ابو یوسف در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر داخل
 کرد با اتفاق در طلاق رجعی مراجعت نشود **مسئله** شوهر گفت اگر بر تو زنی
 نکاح کنم آن زن مطلق باشد و زن قدیم را طلاق باین گفت و در عدت وی
 زنی دیگر نکاح کرد طلاق نیفتد **مسئله** اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق
 نیفتد **مسئله** اگر گفت تو طلاقی سه یک یک دو طلاق افتد و اگر گفت
 تو طلاقی سه مگر دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق مگر سه هر سه
 واقع شود **مسئله** اگر گفت تو طایفه انت ایه و پیش از انت ایه
 گفتن زن مرد طلاق نیفتد **باب الطلاق المرضی** **مسئله**
 اگر شوهر در مرض موت طلاق باین یا رجعی گفت و در عدت وی شوهر بمردن
 میراث پدر و بقول شافعی میراث پدر در طلاق باین و اگر بعد از عدت رجعی

در سرای درایی مطلق باشی سه طلاق پیش از آنکه در سرای و اید سه طلاق گفت و بعد از گذشتن بدت و تزویج و دخول و عدت شود و هم شوهر اول نکاح کرد و زن در سرای در آمد سه طلاق واقع نشود و بقول زفر سه طلاق واقع شود که بر قول او تجبر مبطل تعلیق نیست
 اگر زن گفت اگر ترا جماع کنم تو مطلق باشی بیه طلاق و یا کنیز را گفت اگر ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد و بعد از او خال زمانی در یک گرو سه طلاق افتد و کنیز را آزاد شود با اتفاق و بسبب و زنگ مهر واجب نشود و در سرود مسدود بقول ابی یوسف مهر واجب آید و اگر کشیده باز وارد یا جماع عقد واجب آید و اگر تم از سه طلاق بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از او خال درنگ کرد مراجعت نشود و بقول ابو یوسف در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر داخل کرد با اتفاق در طلاق رجعی مراجعت نشود
 مسئله شوهر گفت اگر بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلق باشد و زن قدیم را طلاق باین گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو طلاقی سه یک یک دو طلاق افتد و اگر گفت تو طلاقی سه مگر دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق مگر سه هر سه واقع شود مسئله اگر گفت تو طایفه انت ایه و پیش از انت ایه گفتن زن مرد طلاق نیفتد
 مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باین یا رجعی گفت و در عدت وی شوهر بمردن میراث پدر و بقول شافعی میراث پدر در طلاق باین و اگر بعد از عدت رجعی

در سرای درایی مطلق باشی سه طلاق پیش از آنکه در سرای و اید سه طلاق گفت و بعد از گذشتن بدت و تزویج و دخول و عدت شود و هم شوهر اول نکاح کرد و زن در سرای در آمد سه طلاق واقع نشود و بقول زفر سه طلاق واقع شود که بر قول او تجبر مبطل تعلیق نیست
 اگر زن گفت اگر ترا جماع کنم تو مطلق باشی بیه طلاق و یا کنیز را گفت اگر ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد و بعد از او خال زمانی در یک گرو سه طلاق افتد و کنیز را آزاد شود با اتفاق و بسبب و زنگ مهر واجب نشود و در سرود مسدود بقول ابی یوسف مهر واجب آید و اگر کشیده باز وارد یا جماع عقد واجب آید و اگر تم از سه طلاق بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از او خال درنگ کرد مراجعت نشود و بقول ابو یوسف در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر داخل کرد با اتفاق در طلاق رجعی مراجعت نشود
 مسئله شوهر گفت اگر بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلق باشد و زن قدیم را طلاق باین گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو طلاقی سه یک یک دو طلاق افتد و اگر گفت تو طلاقی سه مگر دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق مگر سه هر سه واقع شود مسئله اگر گفت تو طایفه انت ایه و پیش از انت ایه گفتن زن مرد طلاق نیفتد
 مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق باین یا رجعی گفت و در عدت وی شوهر بمردن میراث پدر و بقول شافعی میراث پدر در طلاق باین و اگر بعد از عدت رجعی

بفعل اجنبی که در حال وجود شرط شوهر بیمار بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث
نبرد **مسئله** اگر در صحت گفت اگر در سر اسبی
مطلقة باشی زن در سرای در آمد و شوهر بیمار بود و در عدت بود زن میراث
نبرد **مسئله** اگر تعلیق طلاق بآمدن وقت و یا بگذاردن نماز اجنبی و یا بدار
آمدن اجنبی در سرای کرد و بوقت تعلیق شوهر بیمار بود و در حال وجود شرط
نیز بیمار بود زن میراث نبرد اگر شوهر در عدت از میراث **مسئله** اگر
در صحت تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن را ازین فعل چاره نیست و
شوهر در حال وجود شرط بیمار بود و در عدت بود زن میراث نبرد و بقول
محمد زفر میراث نبرد و اگر در مرض تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن ازین
فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد میراث نبرد **مسئله** اگر
تعلیق طلاق بفعل خود کرد در جمیع احوال میراث نبرد اگر چه تعلیق در صحت
بود و شرط در مرض و یا هر دو در مرض و یا تعلیق بفعل کند که از چاره دارد و یا
مسئله اگر در لقی طلاق گفت بعد از صبح شد باز
بیمار شد و در عدت بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث
نبرد **مسئله** اگر شوهر در مرض است طلاق گفت بعهده زن مرده
شد بعد از سلام آورد و شوهر هم بدان مرض در عدت بود زن
میراث نبرد **مسئله** اگر بعد از طلاق گفتن شوهر در مرض این زن
بسر شوهر را در زمان طلاق کرد میراث نبرد **مسئله**
اگر زن را در صحت قذف گفت و در مرض لقان شد و در عدت
بود زن میراث نبرد و بقول محمد میراث نبرد و اگر قذف در مرض
بود با اتفاق میراث نبرد **مسئله** اگر در صحت ایلا کرد و در مرض لیب

بفعل اجنبی که در حال وجود شرط شوهر بیمار بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث نبرد
مسئله اگر در صحت گفت اگر در سر اسبی
مطلقة باشی زن در سرای در آمد و شوهر بیمار بود و در عدت بود زن میراث نبرد
مسئله اگر تعلیق طلاق بآمدن وقت و یا بگذاردن نماز اجنبی و یا بدار آمدن اجنبی در سرای کرد و بوقت تعلیق شوهر بیمار بود و در حال وجود شرط نیز بیمار بود زن میراث نبرد اگر شوهر در عدت از میراث مسئله اگر در صحت تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن را ازین فعل چاره نیست و شوهر در حال وجود شرط بیمار بود و در عدت بود زن میراث نبرد و بقول محمد زفر میراث نبرد و اگر در مرض تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن ازین فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد میراث نبرد مسئله اگر تعلیق طلاق بفعل خود کرد در جمیع احوال میراث نبرد اگر چه تعلیق در صحت بود و شرط در مرض و یا هر دو در مرض و یا تعلیق بفعل کند که از چاره دارد و یا مسئله اگر در لقی طلاق گفت بعد از صبح شد باز بیمار شد و در عدت بود زن میراث نبرد و بقول زفر میراث نبرد مسئله اگر شوهر در مرض است طلاق گفت بعهده زن مرده شد بعد از سلام آورد و شوهر هم بدان مرض در عدت بود زن میراث نبرد مسئله اگر بعد از طلاق گفتن شوهر در مرض این زن بسر شوهر را در زمان طلاق کرد میراث نبرد مسئله اگر زن را در صحت قذف گفت و در مرض لقان شد و در عدت بود زن میراث نبرد و بقول محمد میراث نبرد و اگر قذف در مرض بود با اتفاق میراث نبرد مسئله اگر در صحت ایلا کرد و در مرض لیب

و اگر در صحت ایلا کرد و در مرض لیب

حکیم بایسته
وقت صبح باشد
وقت غایت
و این وقت
نوازش و بیان
بود که علی
توانست
گنجینه وقت
توان این
وقت غایت

[illegible][illegible]

حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است

مطلقه ثلاثه را نکاح و وطی کرده و طلاق گفت و عدت گذشت جایز بود که شوهر اول
 نکاح کند و بقول مالک جایز نبود **مسئله** بو طبی موی حلال نشود
مسئله اگر مطلقه ثلاثه را شوهر دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال شود
 بشوهر اول این نکاح مکروه بود و در صورت بعد از وطی و طلاق شوهر دوم
 و بعد از گذشتن عدت وی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابی یوسف
 نکاح بشرط تحلیل خاص بود و بشوهر اول حلال نشود و بقول محمد نکاح بشرط تحلیل جایز
 بود اما حلال نشود و بشوهر اول **مسئله** اگر زن حره را بطلاق و یا دو
 طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از
 عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد شوهر اول مالک سه طلاق
 شود و بقول محمد و در فرقه شافعی رحمه الله علیه اگر شوهر اول یک طلاق گفت بود مالک
 دو طلاق بود اگر دو طلاق گفت بود مالک یک طلاق بود **مسئله**
 اگر مطلقه ثلاثه میگوید که بعد از گذشتن عدت شوهر اول و دوم شوهر
 کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده ام و عدت شوهر دوم نیز گذشته
 است و عدت محمد بدو عدت است اگر شوهر را ظن غالب است
 بصدق این زن جایز بود که تصدیق کند **باب** الاطلا
مسئله ایلا سوگند است بر ترک وطی زن بدست چهار ماه
 و یا بیشتر **مسئله** اگر زن را گفت بخدا سوگند که ترا
 قریبان نکم چهار ماه و یا گفت بخدا که ترا قریبان نکم اگر در مدت چهار ماه
 وطی کرد کفارت سوگند واجب شود و ایلا ساقط شود و اگر چهار
 ماه گذشته است و وطی نکرد بطلاق باین افتد و عین ساقط شود و بقول
 شافعی بتفریق قاضی شبایه شود **مسئله** اگر سوگند ترا کرد بود

حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است

حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است
 حلال است اگر چه در اول وقت حلال است و اگر در وقت دیگر حلال است

که ترا و طبعی نکند و دو ماه بعد ازین دو ماه ایلا بود **مسئله** اگر گفت
بخدا می که ترا و طبعی نکند و دو ماه دیگر و درنگ کرد بعد از آن گفت بخدا و ترا
و طبعی نکند و دو ماه بعد از دو ماه اول ایلا نبود **مسئله** اگر گفت بخدا می
ترا و طبعی نکند یکسال مگر یک روز ایلا نبود زیرا که استثنای روز شکر است
و بقول زفر ایلا بود **مسئله** اگر مردی در بصره گفت بخدا می
که در مکه در نیایم وزن وی در مکه است ایلا نبود **مسئله** زن را
گفت اگر ترا و طبعی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت بر من روزه بود و
یا بر من صدقه بود و یا بنیت من آزاد و یا گفت اگر ترا و طبعی کنم تو مطلقه
باشی درین مسایل ایلا بود و بقول ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیه اگر سو کند
باعتق سده شود و سیه است ایلا نبود **مسئله** اگر مطلقه رجوعیه را گفت در
عدت بخدا می که ترا و طبعی نکند ایلا بود و اگر مطلقه باینه و یا جنبه را گوید
بخدا می ترا و طبعی نکند ایلا نبود **مسئله** بدست ایلا کنیزک دو ماه است
مسئله اگر سو کند خود از و طبعی بسبب مرض خود و یا بسبب

[illegible][illegible]

[Handwritten notes in Arabic script at the bottom of the page:]

بدانچه در دست مست و شوهر خلع کرد و دست زن هیچ بود هیچ و کج
 نشود و طلاق باین افتد و اگر گفت خلع کن بامن بدانچه دست من است
 از مال و یا بدانچه دست مست از دراهم و دست دی هیچ بود اگر زن
 مهر سخته است زود کند بر شوهر و در صورتی که گفت خلع کن بامن بدانچه
 دست من است از دراهم سه درم واجب نشود **مسئله**
 اگر خلع کرد زن بر بنی که کز بنی است بدان شرط که زن از ضمان بنی
 بیزار بود بزار نشود و اگر بنی بر زن لازم نشود اگر قدرت بود بنی
 بنی تسلیم کند و اگر بخیر بود از تسلیم بنی قیت بنی لازم بود
مسئله اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده مرا بزار درم
 و شوهر بیک طلاق گفت یک طلاق باین افتد و بزارن سیصد
 سه درم و سیوم حصه از یک درم واجب میشود و اگر زن گفت
 سه طلاق کو مرا بر هزار درم و شوهر یک طلاق گفت بزارن هیچ درم
 نشود و یک طلاق رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد یک طلاق
 باین افتد و بزارن سیصد و سی درم و سیوم حصه از یک درم
 واجب آید **مسئله** اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق
 کو بزار درم و یا گفت بر هزار درم زن یک طلاق گفت هیچ نیفتد و
 بزارن نیز هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر زن را گفت
 تو طلاق بزار درم یا بر هزار درم قبول کرد و بزار درم لازم نشود و یک طلاق
 باین افتد **مسئله** زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم است
 و باین گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق افتد و بنی
 از او نشود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد اگر قبول کرد

در دست مست و شوهر خلع کرد و دست زن هیچ بود هیچ و کج
 نشود و طلاق باین افتد و اگر گفت خلع کن بامن بدانچه دست من است
 از مال و یا بدانچه دست مست از دراهم و دست دی هیچ بود اگر زن
 مهر سخته است زود کند بر شوهر و در صورتی که گفت خلع کن بامن بدانچه
 دست من است از دراهم سه درم واجب نشود
 اگر خلع کرد زن بر بنی که کز بنی است بدان شرط که زن از ضمان بنی
 بیزار بود بزار نشود و اگر بنی بر زن لازم نشود اگر قدرت بود بنی
 بنی تسلیم کند و اگر بخیر بود از تسلیم بنی قیت بنی لازم بود
 اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده مرا بزار درم و شوهر بیک طلاق
 گفت یک طلاق باین افتد و بزارن سیصد سه درم و سیوم حصه از یک
 درم واجب میشود و اگر زن گفت سه طلاق کو مرا بر هزار درم و
 شوهر یک طلاق گفت بزارن هیچ درم نشود و یک طلاق رجعی افتد و
 بقول ابی یوسف و محمد یک طلاق باین افتد و بزارن سیصد و سی درم
 و سیوم حصه از یک درم واجب آید اگر زن را گفت نفس خود را سه
 طلاق کو بزار درم و یا گفت بر هزار درم زن یک طلاق گفت هیچ
 نیفتد و بزارن نیز هیچ واجب نیاید اگر زن را گفت تو مطلقه و بر
 تو هزار درم است و باین گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است
 طلاق افتد و بنی از او نشود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول
 ابی یوسف و محمد اگر قبول کرد

طلاق باین افتد و بزارن سیصد و سی درم و سیوم حصه از یک درم
 واجب میشود و اگر زن گفت سه طلاق کو مرا بر هزار درم و شوهر
 یک طلاق گفت بزارن هیچ درم نشود و یک طلاق رجعی افتد و بقول
 ابی یوسف و محمد یک طلاق باین افتد و بزارن سیصد و سی درم و
 سیوم حصه از یک درم واجب آید اگر زن را گفت نفس خود را سه
 طلاق کو بزار درم و یا گفت بر هزار درم زن یک طلاق گفت هیچ
 نیفتد و بزارن نیز هیچ واجب نیاید اگر زن را گفت تو مطلقه و بر
 تو هزار درم است و باین گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است
 طلاق افتد و بنی از او نشود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول
 ابی یوسف و محمد اگر قبول کرد

در وقتیکه از هم جدا می گردند و هر یک از آنها بخواهد با دیگری رجوع کند باید که از آنکه رجوع کرده است بخواهد رجوع کند و اگر از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند باید که از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند

در وقتیکه از هم جدا می گردند و هر یک از آنها بخواهد با دیگری رجوع کند باید که از آنکه رجوع کرده است بخواهد رجوع کند و اگر از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند باید که از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند

بر هر یکی هزار درم واجب شود و بطلاق باین میزان افتد و بنبذ
شود و اگر قبول نکند بطلاق نیفتد و بنبذ نرود و نشود **مسئله**
خیار در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نیست
و از جانب شوهر مشهور است با خیار با تفاق جایز نبود **مسئله** اگر زن
را گفت دی روز ترا بپارم و درم طلاق گفت ام تو قبول نکردی
زن گفت قبول کرده ام قول شوهر تصدیق کن **مسئله** اگر
شوهر را گفت این بنبذ بدست تو دی روز بیع کرده ام هزار درم و تو
قبول نکردی او گفت قبول کرده ام قول مشتری معتبر بود **مسئله**
خلع و مبارات ساقط است هر حق از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری
بود تا زن با شوهر خلع و مبارات کرد باین محکوم آن مال بزرگ بر او
شوهر واجب آید و هیچ یکی را بر دیگری واجب نیست
مهر باین تمامه اگر چه هر قبض کرده است و یا نکرده است و خلع و مبارات
پیش از دخول است و یا بعد از دخول و بقول محمد هر دو ساقط
نشد مگر آنکه که کند و ابو یوسف در خلع با محمد است و در مبارات
با ابی حنیفه و حماد بن علف **مسئله** اگر پدر صغیره مال صغیره خلع کرد
با شوهر دی خلع بر صغیره جایز نبود و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و
مهر از مهر شوهر ساقط نشود و طلاق افتد **مسئله** اگر پدر صغیره
با شوهر دی خلع کرد هزار درم از جهت صغیره بدانکه پدر صغیره برین قرار
درم ضامن بود طلاق واقع شود و هزار درم بر پدر صغیره لازم نشود
باب الظهار **مسئله** ظهار عبارت از ماندن
کردن تنگ و سهوت برائی که حرام است بر وی بجز آنکه بگوید **مسئله**

در وقتیکه از هم جدا می گردند و هر یک از آنها بخواهد با دیگری رجوع کند باید که از آنکه رجوع کرده است بخواهد رجوع کند و اگر از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند باید که از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند

در وقتیکه از هم جدا می گردند و هر یک از آنها بخواهد با دیگری رجوع کند باید که از آنکه رجوع کرده است بخواهد رجوع کند و اگر از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند باید که از آنکه رجوع نکرده است بخواهد رجوع کند

بر من حرامی بجز ماور من و نیت طهار یا طلاق و نیت وی مقبر بود
مسئله طهار جایز نبود مگر از منکوحه تا اگر گنیزک را طهار کرد طهار نبود
و بقول مالک رحمة الله علیه طهار بود **مسئله** اگر زنی را
نکاح کرد بی اذن او و باین زن طهار کرد بعضی ان زن اجازت
نکاح کرد و طهار باطل بود **مسئله** اگر چهار زن را گفت شما بمن
بهمچو نیت ماور منید از هر چهار زن طهار بود و برای هر یک کفارت ده
و بقول مالک یک کفارت ده **مسئله** کفارت طهار او را
کردن سبب است اگر ماور بود و نیت طهار با نیت او و سبب
بریده و یا دور انشت برین و یا دور پائی بریده و یا از او کردن و یا نه
یا بدبر و یا تم ولد و یا مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا کرده بود و اگر
مکاتبی را از او کرد که از بدل کتابت هیچ نداد و نیت جایز بود و بقول
شافعی و زفر رحمة الله علیها جایز نبود **مسئله** اگر نیمی نیت را
از او کرد نیت کفارت طهار و نیز دیگر نیز به نیت کفارت طهار
از او کرد و یا دور رحم محرم خود خرید به نیت کفارت طهار جایز بود و
بقول شافعی از او کردن دور رحم محرم از کفارت طهار جایز نبود
مسئله اگر از کفارت طهار نیمه مشترکت از او کرد
و باقی نیمه نیت نیت شریک را همان داد و بالنصف نیت از او
کرد و معده و طی کرد زنی را که از وی طهار کرده است بعد از نصف
دیگر نیز از کفارت طهار از او کرد و از طهار جایز نبود و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه جایز بود **مسئله** اگر از او کردن معده عاجز
و ماه پیشتر روزه و او که در آن ماه رمضان و دوید و او

اینست علی ایامی در
 بر او ظهور ظاهر شود
 به خود بر مرد و ظاهر بان
 لازم است و ظاهر
 نوشتن و یا به اشارت
 که نشود و حال که او
 نیست کند لازم نبود
 مانند طلاق ۱۳ است
 چرا این نیست که در
 مشهور کفایت برود
 از تن بعد ظاهر و اگر
 باطنی باشد که باشد
 زن او مجرم برود
 به ظاهر و نقد نمیکند
 بر وجهی آن زن در
 میشود بر روی کلاه
 را نقد نقد کرد بر
 وجهی آن زن در
 بر روی کلاه که هر
 کرده میشود بر کفایت

اول در اقصای زمین
سعدیان سرخ و سیاه
از استخوان و گوشت
زیر کوه و در
سینین از کوه
و از زمین و در
و از زمین و در
و از زمین و در

نبود اگر درین دو ماه زنی را که ظهار کرده سهبت طی کرد و شب بقصد و
 یا در روز نسیان و یا افطار کرد و روزه را بعد از مرض و یا سفر از سر گیرد
 بقول ابی یوسف اگر وطی کرد و در شنبه یا در روزی که از سر گیرد
 و همچنین دو ماه تمام **مسئله** در ظهار بنده را بنی از او کردن
 جایز نبود مگر روزه و اگر موی از کفارت بند بنی از او میفتد و
 یا طعام میدهد جایز نبود **مسئله** اگر منظر قدرت بر روزه ندارد
 شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا شصت طعام دهد
 و اگر دیگر را فرمود که از ظهار وی طعام دهد و او داد و رست بود و بقول شافعی
 قیمت جایز نیست **مسئله** اباحت در طعام کفارت فدی
 روزه جایز بود و در زکوة و صدقه فطر و عشر جایز نیست و بقول شافعی
 اباحت جایز نیست **مسئله** شرط اباحت آنست که در وقت
 اول روزه و یا در وقت آخر روز طعام سیر دهد و یا یک وقت اول روز
 و یک وقت آخر روز طعام دهد **مسئله** اگر یک درویش را
 دو ماه پیوسته طعام دهد از کفارت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
 جایز نبود **مسئله** اگر طعام داد یک مسکین را و در یک روز
 شصت مرتبه و یا طعام شصت درویش را یک درویش
 یک مرتبه داد جایز نبود مگر از یک روز **مسئله** اگر در میان طعام دادن
 و طی کرد از سر گیرد **مسئله** اگر از دو کفارت ظهار شصت
 درویش را طعام داد و هر یکی را یک صاع کسبم از یک کفارت جایز بود
 و بقول محمد رحمة الله علیه از هر دو کفارت شصت کسب بود **مسئله**
 اگر از کفارت ظهار و افطار رمضان شصت درویش یک صاع کسبم

اگر در روز نسیان و یا افطار کرد و روزه را بعد از مرض و یا سفر از سر گیرد
 بقول ابی یوسف اگر وطی کرد و در شنبه یا در روزی که از سر گیرد
 و همچنین دو ماه تمام **مسئله** در ظهار بنده را بنی از او کردن
 جایز نبود مگر روزه و اگر موی از کفارت بند بنی از او میفتد و
 یا طعام میدهد جایز نبود **مسئله** اگر منظر قدرت بر روزه ندارد
 شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا شصت طعام دهد
 و اگر دیگر را فرمود که از ظهار وی طعام دهد و او داد و رست بود و بقول شافعی
 قیمت جایز نیست **مسئله** اباحت در طعام کفارت فدی
 روزه جایز بود و در زکوة و صدقه فطر و عشر جایز نیست و بقول شافعی
 اباحت جایز نیست **مسئله** شرط اباحت آنست که در وقت
 اول روزه و یا در وقت آخر روز طعام سیر دهد و یا یک وقت اول روز
 و یک وقت آخر روز طعام دهد **مسئله** اگر یک درویش را
 دو ماه پیوسته طعام دهد از کفارت جایز بود و بقول شافعی رحمة الله علیه
 جایز نبود **مسئله** اگر طعام داد یک مسکین را و در یک روز
 شصت مرتبه و یا طعام شصت درویش را یک درویش
 یک مرتبه داد جایز نبود مگر از یک روز **مسئله** اگر در میان طعام دادن
 و طی کرد از سر گیرد **مسئله** اگر از دو کفارت ظهار شصت
 درویش را طعام داد و هر یکی را یک صاع کسبم از یک کفارت جایز بود
 و بقول محمد رحمة الله علیه از هر دو کفارت شصت کسب بود **مسئله**
 اگر از کفارت ظهار و افطار رمضان شصت درویش یک صاع کسبم

چیزی را جایز نیست و جایز نیست اگر شش تیرای فست شدن جنس نفق و آن کلام کردن را
 عاقله

چهار بار بگوید **اشهد بالله اني من الصادقين فيما رتبها به من الزنا** يعني كرم
 و تقصد هم بخداي كه من از راست گويانم در آنچه گفته كرده ام و او را بيزنا
 درم بار بزرگ اشارت كند و بچهار بار بگويد **لغبت الله عليهن** ان
 كان من انكاريهن فيما رتبها به من الزنا يعني لغبت خداي بزرگ و بزرگوار
 اگر از دروغ گويانست در آنچه گفته كرده ام و او را بيزنا بعهده زن
 چهار بار بگويد **اشهد بالله اني من الكافرين فيما رتبها به من الزنا** يعني
 گواهي ميدهم بخداي كه او از دروغ گويان است بد آنچه دشنام گفته است
 مرا بيزنا و بچهار بار بگويد **لغبت الله عليهن** ان كان من البصا و قين رتبها
 يعني بزرگوار من بزرگوار تا يعني خشم خداي بزرگوار زن بزرگوار و او
 و زنت گويانست در آنچه دشنام گفته است مرا بيزنا و چون زن
 و شوهر لعان كند و مفرقت واقع شود ميان ايشان بمفرق قاضي
 يعني طلاق بائن واقع شود و بقول زفر رحمه الله عليه لعان يرد و فرقت
 شود بي تفرق قاضي و بقول شافعي رحمه الله عليه لعان شوهر مفرقت شود
 بيش از لعان زن **مسئله** اگر بخت نسب فرزند دشنام گفت
 و لعان كرد و قاضي نسب فرزند از پدر نفی كند و فرزند را بجا در الحاق كند
مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت كه دروغ گفته بودم حد
 قذف بر مندر جايز بود كه اين زن را نكاح كند و بقول ابى يوسف
 و شافعي رحمه الله عليهما جايز بود كه اين زن را نكاح كند و بچنين اگر زينة
 و كبر را دشنام گفت و شوهر را حد قذف زدند و با زن زنا كرد و حمل
 زنا زدند تواند كه اين زن را نكاح كند **مسئله** اگر كنان زن
 را دشنام داد و لعان واجب بود و بقول شافعي رحمه الله عليه و كنان

چهار بار بگوید اشهد بالله اني من الصادقين فيما رتبها به من الزنا
 و تقصد هم بخداي كه من از راست گويانم در آنچه گفته كرده ام و او را بيزنا
 درم بار بزرگ اشارت كند و بچهار بار بگويد لغبت الله عليهن ان
 كان من انكاريهن فيما رتبها به من الزنا يعني لغبت خداي بزرگ و بزرگوار
 اگر از دروغ گويانست در آنچه گفته كرده ام و او را بيزنا بعهده زن
 چهار بار بگويد اشهد بالله اني من الكافرين فيما رتبها به من الزنا
 يعني گواهي ميدهم بخداي كه او از دروغ گويان است بد آنچه دشنام گفته است
 مرا بيزنا و بچهار بار بگويد لغبت الله عليهن ان كان من البصا و قين رتبها
 يعني بزرگوار من بزرگوار تا يعني خشم خداي بزرگوار زن بزرگوار و او
 و زنت گويانست در آنچه دشنام گفته است مرا بيزنا و چون زن
 و شوهر لعان كند و مفرقت واقع شود ميان ايشان بمفرق قاضي
 يعني طلاق بائن واقع شود و بقول زفر رحمه الله عليه لعان يرد و فرقت
 شود بي تفرق قاضي و بقول شافعي رحمه الله عليه لعان شوهر مفرقت شود
 بيش از لعان زن

و كبر را دشنام گفت و شوهر را حد قذف زدند و با زن زنا كرد و حمل
 زنا زدند تواند كه اين زن را نكاح كند
 و كنان زن را دشنام داد و لعان واجب بود و بقول شافعي رحمه الله عليه و كنان

باعت و در قمار
اصلاً وارد کرده
حق را گشت اند
حق نبوده و قمار
این همان چرا که
گفته شد تا این
با وجودی که در این
کتاب آمده که این
درست می باشد
در صورتی که
این در حدیث
این در حدیث

سید بنی حمل لعان کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمہ اللہ علیہ لعان

کنند اکرم از شش ماه از کاه لغی فرزند آورده است و بقول شافعی رحمه الله علیه می

حاصل در حال معائنہ کنندہ سائل اگر زن را گفت کہ تو زن نامہ داری

و این حمل از راناست معان واجب شود و قاضی نسب حمل از شوهر

لعلی ننگ و بقول شافع رحمة الله عليه لعلی ننگ مسلم لعلی ننگ فرزند بعد

ارو لاوت ویا پوت بهیت و حیدر بن جیرالہ در ولادت کا راہ چاہنے
 بود و بعدہ نقی چاہنے و زینب نامت بشو و ولادت و بعدہ در حدیث

برود و بعد از آن که برآمد و لب باب بود در همان دریم دو صورت و در
 آنکه آنی بر کف دقایق ۱۳
 شود و قول الی کوسف و محمد رحمة الله علیهم فرزند در مدت نفاس جان برود

مسلک کرده و یکی که بیایک کلمه زاده اند او را رافع کرده و مردم آخر از

اضلع طریقت یں اکثر شکم مرض گرمی خشک باشد در بعض مریضان کہ مرده اند و بعض دیگر
کہ در حد قدت واجب آید و اگر بآول اقرار کرد دوم را فسخ نمودن

واجب آید در هر دو صورت کسر بر دو ثابت شود

[illegible]

سال مهلت و بند کرد طم که دفعه او که بنده بودی بکنند

صلى الله عليه وسلم واولاده الطيبين الطاهرين من ذرية آل محمد وآل ابي طالب
عليهم السلام واولاد علي بن ابي طالب واولاد الحسن بن علي بن ابي طالب واولاد الحسين بن علي بن ابي طالب

رون زن لغیر خود فرستاد اقامت شود لی ثوابه تقاضی مسکنها لغایت

ضمی بمبرله طلاق باین بود و بقول شافعی بمنزل نسبه بود

مشهور گوید که وطنی کرده ام وزن انگاری اردو زبان دیگر نماند

که گویند بکسر است زن غیر بود که چنین شوهر اختیار کند و یا از قاضی

مرتی طلب کنند و اگر کماله بود و در وطنی میان زن و شوهر اختلاف

A black and white photograph showing a close-up of a rough, textured surface. The texture is irregular and porous, with many small pits and protrusions. The lighting is somewhat uneven, creating shadows that emphasize the three-dimensional quality of the surface. The overall appearance is that of a natural material like stone or a weathered wall.

مجلسه اول

19

عدت و مات زنی حامله که شوهر او صغیر بود و وضع حمل است و بقول
ابن یوسف و شافعی حمله آنکه علیها چهار ماه و ده روز است **مسئله**
اگر زن صغیر بعد از نکاح او حامل شد عدت وی چهار ماه و ده روز بود
و نکاح محل در هر دو صورت از صغیر است نشود **مسئله** اگر کسی که در
طلاق افتاد از عدت پیش از آنکه بطلان آن معلوم شود و طبعی که در
عدت دیگر واجب آید و در هر دو عدت در اخل واجب آید و هر چنانچه
که بعد از و طبعی پیش از هر دو عدت محسوب بود و چون عدت او با تمام شود عدت
دوم تمام کند و بقول شافعی رحمه الله علیه در اخل نبود **مسئله** ابتدا عدت
در طلاق و موت بعد از طلاق و موت بود و در نکاح فاسد ابتدا عدت
بعد از نفراق و یا بعد از غرم شوهر بترک و طبعی بود و بقول زفر رحمه الله علیه از آخر
و طبعی ابتدا کند **مسئله** اگر زن گفت که عدت من گذشته است
و شوهر منکر است قول زن معتبر بود باسر کند **مسئله** اگر مقتده خود
را بطلاق یا باین نکاح کرده و پیش از و طبعی طلاق گفت مهر کامل حسب
آید و عدت از سر گیرد و بقول محمد رحمه الله علیه عدت اول تمام کند و نفق
مهر واجب شود و بقول زفر رحمه الله علیه عدت اول واجب نیاید **مسئله**
اگر زنی زمه را طلاق گفت عدت واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد
و یحیی و غیره **فصل فی الحد** **مسئله** مقتده مسلمة عاتقه بالغه
از طلاق یا باین نکاح نشود سوگ دارد بترک زینت و خوشبوی
و سره و دروغن مکر بعد و سرکب چنانچه بجامه رنگین بمقتدر و عفران و
بقول شافعی رحمه الله علیه مقتده از طلاق یا باین سوگ ندارد **مسئله**
مقتده عتاق و مقتده نکاح فاسد سوگ ندارد **مسئله** اگر مقتده

[illegible][illegible]

بیدار خورشید زان دانه
 بماند و المیون
 در ده است زان دانه
 بیانی المیون
 بن دانه بود بر دین
 بیدار خورشید زان دانه
 بماند و المیون
 در ده است زان دانه
 بیانی المیون
 بن دانه بود بر دین

نکاح کرده قول زن معتبر بود و نسب از شوهر ثابت شود **مسئله** اگر علق
 طلاق بولادت زن کرد و یک زن کواهی داد بولادت این زن را طلاق
 نیستند و بقول ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما **مسئله** اگر تعلیق طلاق
 بولادت کرد و شوهر اقرار کرده است بکلی کواهی دایه طلاق افتد و بقول
 ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما کواهی دایه برای وقوع طلاق شرط است
مسئله اگر مدت حمل دو سال است و بقول شافعی رحمته الله علیه
 چهار سال **مسئله** اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کمتری را نکاح کرد
 و بیک طلاق گفت پس بخرد و از وقت خریدن کم از شش ماه فرزندان او و نسب
 از وی ثابت نشود و اگر شش ماه از قبل از آن بابت نشود مگر در دعوی نکاح
مسئله اگر کمترین خود را گفت اگر در شکم تو ولد بود از من بود پس یک زن
 بولادت این کمترین کواهی داد کمترین کم ولد شود **مسئله** اگر کودکی را
 گفت که این کودک پسر من است و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن
 او بودم و کودک پسر او است هر دو میراث برند و اگر حریت این زن معلوم بود
 و در ثلث میگوید که تو ام ولد پدری این زن میراث نبرد **باب الحضانة**
 مادر او بیست و شش سالگی بفرزند پیش از تفریق پس از تفریق و بعد از جد
 مادری او بیست و بعد از جد پدری بعد از خواهر مادری و پدری
 بعد از خواهر مادری بعد از خواهر پدری بعد از خاله مادری و پدری بعد از خاله
 مادری بعد از خاله پدری بعد از عمه مادری و پدری بعد از عمه پدری
 و هر که از ایشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از
 تفریق حق او باز گردد و بقول زفر رحمته الله علیه خواهر حقیقی و خواهر مادری
 و خاله او بیست از جد پدری **مسئله** اگر ازین زمان نباشند

طلاق بولادت زن کرد و یک زن کواهی داد بولادت این زن را طلاق نیستند و بقول ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما کواهی دایه برای وقوع طلاق شرط است
 اگر مدت حمل دو سال است و بقول شافعی رحمته الله علیه چهار سال
 اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کمتری را نکاح کرد و بیک طلاق گفت پس بخرد و از وقت خریدن کم از شش ماه فرزندان او و نسب از وی ثابت نشود
 و اگر شش ماه از قبل از آن بابت نشود مگر در دعوی نکاح
 اگر کمترین خود را گفت اگر در شکم تو ولد بود از من بود پس یک زن بولادت این کمترین کواهی داد کمترین کم ولد شود
 اگر کودکی را گفت که این کودک پسر من است و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن او بودم و کودک پسر او است هر دو میراث برند
 و اگر حریت این زن معلوم بود و در ثلث میگوید که تو ام ولد پدری این زن میراث نبرد
 باب الحضانة
 مادر او بیست و شش سالگی بفرزند پیش از تفریق پس از تفریق و بعد از جد مادری او بیست و بعد از جد پدری بعد از خواهر مادری و پدری
 بعد از خواهر مادری بعد از خواهر پدری بعد از خاله مادری و پدری بعد از خاله مادری بعد از خاله پدری بعد از عمه مادری و پدری
 بعد از عمه پدری و هر که از ایشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از تفریق حق او باز گردد
 و بقول زفر رحمته الله علیه خواهر حقیقی و خواهر مادری و خاله او بیست از جد پدری
 مسئله اگر ازین زمان نباشند

در تفسیر این حدیث که هر چه از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است

و از ترس میبایست ستاند و بقول زفر رحمة الله علیه از مال و ولایت ندانند و بقول
که بر شوهر واجب است که اگر زن را طلاق گفت نفقه عدت و عتق
بر شوهر واجب است اید اگر چه طلاق باین گفته است و یا طلاق رجعی
و بقول شافعی در طلاق باین نفقه عدت واجب نیاید **مسئله** برای
معتده و ثقات نفقه واجب نیاید **مسئله** هر فرقی که از حیت زن شود ب
سعیت چون روزه و غیر آن نفقه ساقط کند **مسئله** اگر زن مطلقه باین در
عدت ارتداد از نفقه عدت ساقط شود و اگر بعد از سه طلاق و یا باین
پس شوهر را تمکین کرد برای و طی نفقه عدت ساقط نشود و بقول زفر رحمة الله علیه
ساقط شود **مسئله** نفقه طفل در پیش بر پدر واجب است و مادر او را
برای شیر دادن جبر نکند بلک بر پدر واجب است که دایه مزد و کسره
تا طفل را شیر دهد نزد یک مادر او و مادر طفل را اجابت برای شیر دادن
فرزند نگیرد اگر در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن
عدت با جز مثل شیر میدهم بمون او می بود و بقول مالک اگر مادر طفل شریفه
نبود جبر نکند تا شیر دهد **مسئله** نفقه مادر و پدر و اجداد و جدات اگر در پیش
باشند واجب است اید اما نفقه ایشان باختلاف دین واجب نیاید مگر نفقه
زن و فرزندان جای مانع که باختلاف دین واجب است اید و کسی شریک
نبود یا پدر و در نفقه فرزندان و نیز کسی شریک نبود یا فرزند و در نفقه مادر و پدر
مسئله نفقه زنی رحم محرم فقیر که عاجز است از کسب چون نابینا و
جای مانع بر تو نکند بقدر میراث واجب است اید یعنی نفقه خواهد تانند
فقیر و برادر بالغ فقیر جای مانده بر برادر و وجه و بر خواهر یکصد و اگر برادر
بالغ فقیر جای مانده که بنگه خواهد دارد یکی خواهد حقیق دوم خواهد پدری سوم

بقول زفر رحمة الله علیه از مال و ولایت ندانند و بقول
که بر شوهر واجب است که اگر زن را طلاق گفت نفقه عدت و عتق
بر شوهر واجب است اید اگر چه طلاق باین گفته است و یا طلاق رجعی
و بقول شافعی در طلاق باین نفقه عدت واجب نیاید **مسئله** برای
معتده و ثقات نفقه واجب نیاید **مسئله** هر فرقی که از حیت زن شود ب
سعیت چون روزه و غیر آن نفقه ساقط کند **مسئله** اگر زن مطلقه باین در
عدت ارتداد از نفقه عدت ساقط شود و اگر بعد از سه طلاق و یا باین
پس شوهر را تمکین کرد برای و طی نفقه عدت ساقط نشود و بقول زفر رحمة الله علیه
ساقط شود **مسئله** نفقه طفل در پیش بر پدر واجب است و مادر او را
برای شیر دادن جبر نکند بلک بر پدر واجب است که دایه مزد و کسره
تا طفل را شیر دهد نزد یک مادر او و مادر طفل را اجابت برای شیر دادن
فرزند نگیرد اگر در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن
عدت با جز مثل شیر میدهم بمون او می بود و بقول مالک اگر مادر طفل شریفه
نبود جبر نکند تا شیر دهد **مسئله** نفقه مادر و پدر و اجداد و جدات اگر در پیش
باشند واجب است اید اما نفقه ایشان باختلاف دین واجب نیاید مگر نفقه
زن و فرزندان جای مانع که باختلاف دین واجب است اید و کسی شریک
نبود یا پدر و در نفقه فرزندان و نیز کسی شریک نبود یا فرزند و در نفقه مادر و پدر
مسئله نفقه زنی رحم محرم فقیر که عاجز است از کسب چون نابینا و
جای مانع بر تو نکند بقدر میراث واجب است اید یعنی نفقه خواهد تانند
فقیر و برادر بالغ فقیر جای مانده بر برادر و وجه و بر خواهر یکصد و اگر برادر
بالغ فقیر جای مانده که بنگه خواهد دارد یکی خواهد حقیق دوم خواهد پدری سوم

در تفسیر این حدیث که هر چه از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است

در تفسیر این حدیث که هر چه از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است و اگر از پدر و مادر برسد به فرزند است

مادری بر خواهر حقیقه شکر حسنه است و بر خواهر پیری یکصد و بر خواهر مادری نیز
یکصد واجب آید و بقول شافعی نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزندان
و بر فرزندان برای مادر و پدر **مسئله** اگر پسر غایب است و پدر متاع او برای نفقه
خود میفروشد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جایز نبود فلما بع عقارا
پسر غایب برای نفقه با اتفاق جایز نیست **مسئله** اگر نوزاد پسر غایب از
مال غایب بر مادر و پدر او نفقه میکند بی اتر قاضی ضامن شود **مسئله** اگر
مادر و پدر مال پسر غایب که برایشان است نفقه کردند ضامن نشوند **مسئله**
اگر قاضی نفقه مادر و پدر و فرزند و قرابت ذی رحم محرم قرض کرد و مدینه
گذاشت که نفقه نرسید ساقط میشود مگر که قاضی بوام کردن فرموده باشد
مسئله نفقه ملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد موسی
از نفقه ملوک کسب کند و از این وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند کرد
قاضی مولی را بفرماید تا بفروشد **کتاب الغنائق** غنائق
اثبات قوی است مشرعی که در ملوک ثابت میشود در محمل نزدیکی ایل
شدن رقی و ملک **مسئله** عتیق جایز است از حر عاقل و بالغ
ملوک خود را **مسئله** عتیق ثابت میشود بدین الفاظ **أنت حر**
أنت عتیق **أنت حر** **أنت حر** یعنی تو از ادب
و نیز از اد شود بلفظ **أنت حر** و **أنت حر** یعنی ترا از اد که دم و شیر
از اد میشود با صفت عتیق یا باطلی که مقبر از تمام تن است چون را
و یا و جناب حر یا گوید **أنت حر** و یا گوید **أنت حر** یا گوید
پدرت حر یعنی سر تو یا روی را یا گردن را یا تن را یا تن تو از اد
و این الفاظ از اد شود اگر چه نیست از ادی نه **مسئله** اگر گفت

مادر بر خواهر حقیقه شکر حسنه است و بر خواهر پیری یکصد و بر خواهر مادری نیز
یکصد واجب آید و بقول شافعی نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزندان
و بر فرزندان برای مادر و پدر **مسئله** اگر پسر غایب است و پدر متاع او برای نفقه
خود میفروشد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جایز نبود فلما بع عقارا
پسر غایب برای نفقه با اتفاق جایز نیست **مسئله** اگر نوزاد پسر غایب از
مال غایب بر مادر و پدر او نفقه میکند بی اتر قاضی ضامن شود **مسئله** اگر
مادر و پدر مال پسر غایب که برایشان است نفقه کردند ضامن نشوند **مسئله**
اگر قاضی نفقه مادر و پدر و فرزند و قرابت ذی رحم محرم قرض کرد و مدینه
گذاشت که نفقه نرسید ساقط میشود مگر که قاضی بوام کردن فرموده باشد
مسئله نفقه ملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد موسی
از نفقه ملوک کسب کند و از این وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند کرد
قاضی مولی را بفرماید تا بفروشد **کتاب الغنائق** غنائق
اثبات قوی است مشرعی که در ملوک ثابت میشود در محمل نزدیکی ایل
شدن رقی و ملک **مسئله** عتیق جایز است از حر عاقل و بالغ
ملوک خود را **مسئله** عتیق ثابت میشود بدین الفاظ **أنت حر**
أنت عتیق **أنت حر** **أنت حر** یعنی تو از ادب
و نیز از اد شود بلفظ **أنت حر** و **أنت حر** یعنی ترا از اد که دم و شیر
از اد میشود با صفت عتیق یا باطلی که مقبر از تمام تن است چون را
و یا و جناب حر یا گوید **أنت حر** و یا گوید **أنت حر** یا گوید
پدرت حر یعنی سر تو یا روی را یا گردن را یا تن را یا تن تو از اد
و این الفاظ از اد شود اگر چه نیست از ادی نه **مسئله** اگر گفت

مادر بر خواهر حقیقه شکر حسنه است و بر خواهر پیری یکصد و بر خواهر مادری نیز
یکصد واجب آید و بقول شافعی نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزندان
و بر فرزندان برای مادر و پدر **مسئله** اگر پسر غایب است و پدر متاع او برای نفقه
خود میفروشد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه جایز نبود فلما بع عقارا
پسر غایب برای نفقه با اتفاق جایز نیست **مسئله** اگر نوزاد پسر غایب از
مال غایب بر مادر و پدر او نفقه میکند بی اتر قاضی ضامن شود **مسئله** اگر
مادر و پدر مال پسر غایب که برایشان است نفقه کردند ضامن نشوند **مسئله**
اگر قاضی نفقه مادر و پدر و فرزند و قرابت ذی رحم محرم قرض کرد و مدینه
گذاشت که نفقه نرسید ساقط میشود مگر که قاضی بوام کردن فرموده باشد
مسئله نفقه ملوک بر مالک واجب است اگر امتناع آورد موسی
از نفقه ملوک کسب کند و از این وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند کرد
قاضی مولی را بفرماید تا بفروشد **کتاب الغنائق** غنائق
اثبات قوی است مشرعی که در ملوک ثابت میشود در محمل نزدیکی ایل
شدن رقی و ملک **مسئله** عتیق جایز است از حر عاقل و بالغ
ملوک خود را **مسئله** عتیق ثابت میشود بدین الفاظ **أنت حر**
أنت عتیق **أنت حر** **أنت حر** یعنی تو از ادب
و نیز از اد شود بلفظ **أنت حر** و **أنت حر** یعنی ترا از اد که دم و شیر
از اد میشود با صفت عتیق یا باطلی که مقبر از تمام تن است چون را
و یا و جناب حر یا گوید **أنت حر** و یا گوید **أنت حر** یا گوید
پدرت حر یعنی سر تو یا روی را یا گردن را یا تن را یا تن تو از اد
و این الفاظ از اد شود اگر چه نیست از ادی نه **مسئله** اگر گفت

[illegible]

لا ملک لی علیک و یا کف لارق لی علیک و یا کف لاسبیل لی علیک
یعنی مرا بر تو هیچ ملکی و رقتی و رای نیست درین الفاظ بی نیت ازاد نشود
مسئله اگر گفت هذا ابني و یا کف هذا ابی یعنی این پسر منست یا پدر
منست و یا کنزک را گفت هذه امی یعنی این مادر منست و یا کف هذا
مولای من یعنی این مولی منست و یا کف یا حر یا عقیق یعنی ای ازاد و درین
الفاظ نیز ازاد نشود و بقول زفر رحمة الله علیه در لفظ یا مولای ازاد نشود
مگر به نیت مسئله اگر گفت یا ابني یعنی ای پسر من و یا کف
یا اخي ای برادر من و یا کف لا سلطان لی علیک یعنی نیست مراجعتی
بر تو درین الفاظ ازاد نشود اگر چه نیت عتق دارد مسئله اگر گفت
را کف أنت کاتی و یا أنت باین و یا تخم می بین الفاظ اگر چه
نیت ازادی دارد ازاد نشود و بقول شافعی اگر نیت عتق دارد ازاد
نشود مسئله اگر بنده را گفت تو مثل ازادی ازاد نشود مسئله
اگر گفت نیستی تو مگر ازاد ازاد نشود مسئله اگر دوشی رحم محرم را
مالک شد ازاد شود اگر چه مالک کافر و یا مسلمان و یا حبشی و یا مجنون
بود و بقول شافعی رحمة الله علیه دوشی رحم محرم غیر و لا ازاد نشود مسئله
اگر بنده را ازاد کرد برای خدا یا تعالی و یا برای شیطان
و یا برای بیست ازاد شود مسئله اگر با کمر بسته را ازاد کرد و
یا در حاله مستی بنده ازاد کرد ازاد شود و بقول شافعی رحمة الله علیه
ازاد نشود مسئله اگر اضافت عتق بک کرد و چنانچه بنده غیر برای
گفت که ترا خرم تو ازاد باشی و یا اضافت عتق بوجود بشرط کرد
چنانچه بنده خود را گفت اگر در سرای ذرا می تو ازاد باشی درین مورد و

این پس من است بافق
 ازاد شود اما غلام
 است و خواهر است
 است میگوید که این غلام
 پس من است بافق
 ثابت نشود اما بقول ای
 حصه رحمة علیه غلام
 ازاد شود و بقول ای او
 و محمد و حماد ازاد و بشود
 از پدر آنکه این سخن در
 حجت ابی حفصه رحمة
 است که دم و عاقل و
 بیای سخن گوید سخن وی
 دعوت باشد در پیش آنکه
 نیست ثابت نشود
 باری ازاد شود تا من
 که در سخن حق نشود
 و الله اعلم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون بخرد و یا در سرای دراید ازاد شود و بقول شافعی رحمه الله علیه در اوقات
 ملک ازاد نشود **مسئله** اگر کنیزک حامله را ازاد کرد و حل وی نیز ازاد شود
 و اگر حمل کنیزک را ازاد کرد و حل ازاد نشود و مادر او ازاد نشود **مسئله**
 فرزند تیج مادر است در ملک و ازادی و رقیقت و در تدبیر استیلا و کنایت
مسئله اگر کنیزک از مولی فرزند آورد فرزند هر شش شود با اتفاق **باب**
الحقوق لبعض العبد **مسئله** اگر بعضی از بنده ازاد کرد و همان
 مقدار ازاد نشود و تمام ازاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه
 تمام ازاد نشود **مسئله** اگر جزوی از بنده ازاد کرد و در باقی برای مولی
 سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه سعایت نکند
مسئله شش مکتوب است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه
 شش مکتوب است **مسئله** اگر از بنده مشترک نصیب خود را یکی
 شریک ازاد کرد و شریک دوم نیز است سعایت نماید و یا ازاد کند و یا شریک
 اول را تفهین کند اگر شریک اول تو تکم بود و اگر شریک دوم ازاد کرد و یا سعایت
 فرمود و لا بد بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک اول را تفهین کند شریک اول
 بر بنده رجوع کند و لا بد بنده شریک اول را بود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه
 شریک دوم نتواند مگر تفهین کند اگر شریک اول تو تکم بود و یا سعایت
 نماید اگر شریک اول در ویش بود **مسئله** اگر بنده ایت مشترک میان
 دو شریک و هر یکی بر دیگری گواهی باعفاق نصیب او میدهند بنده برای هر
 در تفهین او سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه هر دو شریک تو تکم
 اند سعایت نکند و اگر هر دو فقیر اند برای هر دو سعایت کند و اگر یکی در ویش
 است برای او سعایت نکند و دوم تو تکم است برای او سعایت نکند

نزد مولی
 و اگر حمل کنیزک را ازاد کرد و حل ازاد نشود و مادر او ازاد نشود
 فرزند تیج مادر است در ملک و ازادی و رقیقت و در تدبیر استیلا و کنایت
 اگر کنیزک از مولی فرزند آورد فرزند هر شش شود با اتفاق
 الحقوق لبعض العبد
 اگر بعضی از بنده ازاد کرد و همان مقدار ازاد نشود و تمام ازاد نشود
 و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه تمام ازاد نشود
 اگر جزوی از بنده ازاد کرد و در باقی برای مولی سعایت کند و بقول
 ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه سعایت نکند
 شش مکتوب است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه
 شش مکتوب است
 اگر از بنده مشترک نصیب خود را یکی شریک ازاد کرد و شریک دوم
 نیز است سعایت نماید و یا ازاد کند و یا شریک اول را تفهین کند
 اگر شریک اول تو تکم بود و اگر شریک دوم ازاد کرد و یا سعایت
 فرمود و لا بد بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک اول را تفهین کند
 شریک اول بر بنده رجوع کند و لا بد بنده شریک اول را بود و بقول
 ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه شریک دوم نتواند مگر
 تفهین کند اگر شریک اول تو تکم بود و یا سعایت نماید اگر شریک
 اول در ویش بود
 مسئله اگر بنده ایت مشترک میان دو شریک و هر یکی بر دیگری
 گواهی باعفاق نصیب او میدهند بنده برای هر دو در تفهین او
 سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه هر دو شریک
 تو تکم اند سعایت نکند و اگر هر دو فقیر اند برای هر دو سعایت
 کند و اگر یکی در ویش است برای او سعایت نکند و دوم تو تکم
 است برای او سعایت نکند

اگر ازاد کرد و شریک دوم نیز است سعایت نماید و یا ازاد کند و یا شریک اول را تفهین کند اگر شریک اول تو تکم بود و اگر شریک دوم ازاد کرد و یا سعایت فرمود و لا بد بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک اول را تفهین کند شریک اول بر بنده رجوع کند و لا بد بنده شریک اول را بود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه شریک دوم نتواند مگر تفهین کند اگر شریک اول تو تکم بود و یا سعایت نماید اگر شریک اول در ویش بود مسئله اگر بنده ایت مشترک میان دو شریک و هر یکی بر دیگری گواهی باعفاق نصیب او میدهند بنده برای هر دو در تفهین او سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیه هر دو شریک تو تکم اند سعایت نکند و اگر هر دو فقیر اند برای هر دو سعایت کند و اگر یکی در ویش است برای او سعایت نکند و دوم تو تکم است برای او سعایت نکند

[illegible]

در این سهم و سهمی می باید کرد هر یک ایشان را درین سهم سه سهام عتیق بوقت سهام معاویت چهارده پس

چهارم قبول بنده بعد از موت مولی معتبر بود اگر وارث جایز و در
مالاگر بنده بعد از موت مولی هزار درهم قبول کرد آزاد شود و هزار درهم
واجب آید **مسئله** اگر بنده را بمقابله خدمت یکساله آزاد کرد
و بنده قبول کرد آزاد شود و خدمت یکسال واجب آید و اگر مولی
پیش از خدمت بمر دقت بنده واجب نشود و بقول محمد زفر رحمه الله
قیمت خدمت یکسال واجب آید **مسئله** مردی گفت این
کنیزک خود را هزار درهم آزاد کن بشرطی که بمن تزویج کنی مولی از او کرد و این
معتقه از نکاح امتناع آورد کنیزک مجانا آزاد شود و بر فرمایند هیچ واجب
نشود و آنکه گوید که این کنیزک خود را از جهت من آزاد کن هزار درهم بشرطی
که بمن تزویج کنی پس مولی آزاد کرد و کنیزک از نکاح امتناع آورد و لا اله الا الله
این کنیزک امر را باشتد هزار درهم قیمت کند بر قیمت و بر مهر مثل گواهی دهد
قیمت آید قرماننده مالک کنیزک را بدو حق مهر ساقط میشود و الله اعلم
باب التذییر تذییر معنی گردانیدن غن است بطریق موت چنانچه
گوید چون میرم پس تو آزاد باشی و یا گفت ان روز که میرم تو آزاد و یا گوید
تو آزادی پس از مرگ من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم
درین جمیع مسائل مدبر میشود فروختن و بخشیدن او را و انباشته و
بقول سافنی رحمة الله علیه فروختن و بخشیدن مدبر جایز بود **مسئله**
جایز بود که مولی مدبر را خدمت فرماید و بنزدوری دهد و نیز جایز بود
که مولی کنیزک مدبره را وطنی کند و یا تزویج کند و بموت موسیل
مدبر از ثلث مال آزاد شود یعنی اکثر تر که ممیت دو چندان قیمت مدبر بود

اینست فاضل
 با کرم از دست او
 او بی باکست او
 حریف او بی
 کز او کرده
 چنین
 افق کمان
 افق خط و
 گشتند
 صفت
 برفش او
 او با
 از جمله او
 جفا او
 نیک
 او کل
 او بخت
 از جمع
 و شعله

دانشگاه دارد که در آنجا
کوت و دیوارهای
دارد این را بشوید
این از آن چیزیکه احوال
بنا کنید
پیدا شود
در آنجا
دیگری خانه گیر
صفت او بود
فقط او نیست
اما نقد او

مدیر تمام آزاد شود و اگر موی بجز مدیر مال دیگر نگذاشت مدیر در دو جهت
 سعایت کند برای ورثه و اگر موی دام داوئی دارد که مستحق قیمت مدیر
 است مدیر در کل قیمت سعایت کند **مسئله** اگر موی گفت که اگر
 درین مرض یا درین سفر بمریم و یا تا ده سال بمریم تو آزاد باشی مدیر تنقید
 بود و همچنین اگر گفت تو آزادی بمریم فلان و این مدیر تنقید بود فروختن و بخشیدن
 او جایز بود اگر موی هم بران صفت ببرد آزاد شود چنانچه مدیر مطلق آزاد
 شود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسله تعلیق عتق برک فلان اگر فلان
 بمریم نیز آزاد شود و الله اعلم بالصواب **باب الاستیلاء**
 اگر کنیزک از موی فرزندان او دام ولد شود فروختن و ملک کردن و انیدن او جایز بود
 چنانکه موی و طی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا ترویج کند
 و چون ام ولد بار و دیگر فرزندان او را بلب از موی ثامت بشود بی دعوی
 موی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر موی بفرزند اول اقرار کرده
 دوم نفی کند نفی شود و اول باری اقرار موی لب ثامت نشود و بقول
 شایع رجعت الله علیه اول بار بمریم اقرار موی لب ثامت شود اگر مقرر و طی
 بود **مسئله** چون موی بمریم دام ولد از کل مال آزاد شود و اگر موی بمریم
 بود ام ولد برای دام و اربان سعایت نکند **مسئله** اگر دام ولد از
 نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزله مکاتبه
 بود تا قیمت او انکند آزاد نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایت
 بمنزله دین بود برام ولد **مسئله** اگر موی کنیزک شنیع نکاح کرد و از موی
 فرزند آورد بحدی شود هر مالک کنیزک شد کنیزک ام ولد او نشود و بقول شایع
 رجعت الله علیه ام ولد نشود **مسئله** اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و

خلف او یا بقیه علم
 دعوای کرد و در دو
 پس نیاید که بزرگ
 ام ولد ۱۲ عالمی
 گفت مدیر اهل حق
 کرده شود در ولادت
 از سبب برت باشد
 دقیق باشد چنانچه آزاد
 یا بفرج جاح زیاده
 در محله است و نام
 دخول کرد و دیگر
 را بفرج بی منزل
 شد بی گفت که
 اسب او در جری
 داخل کردن از
 در فرج دین وقت
 بی حادثه بزرگ
 در ایملی و ولد او
 باشد و اگر گام
 ولد او که در جری

دست زاید از
 از موی بی باشد
 و اگر موی بی باشد
 که با موی باشد
 زنده یا مرده باشد
 و اگر موی بی باشد
 و اگر موی بی باشد

خلف او یا بقیه علم
 دعوای کرد و در دو
 پس نیاید که بزرگ
 ام ولد ۱۲ عالمی
 گفت مدیر اهل حق
 کرده شود در ولادت
 از سبب برت باشد
 دقیق باشد چنانچه آزاد
 یا بفرج جاح زیاده
 در محله است و نام
 دخول کرد و دیگر
 را بفرج بی منزل
 شد بی گفت که
 اسب او در جری
 داخل کردن از
 در فرج دین وقت
 بی حادثه بزرگ
 در ایملی و ولد او
 باشد و اگر گام
 ولد او که در جری

[illegible]

این است که با شکر باشد
 عاقل باشد و غیر آن
 در این دنیا
 این است که با شکر باشد
 عاقل باشد و غیر آن
 در این دنیا

خلق او با نیکو خلق
 تشوید چو می داد
 ایام و ماه و شب و عام
 بودن باینک عالم
 کمال خلقت در
 این بزرگ و دانه
 اقرار کند بالی
 خلقت او و تشوید
 خلقت او
 خلقت او

مدیر تمام آزاد شود و اگر مولی بجز مدیر مال دیگر نگذاشت مدیر در دو جهت
سعایت کند برای ورثه و اگر مولی وام دادنی دارد که مستغرق قیمت مدیر
ست مدیر در کل قیمت سعایت کند **مسئله** اگر مولی گفت که اگر
درین مرض یا درین سفر بپریم و یا تازه سال بگیریم تو آزاد باشی مدیر مقید
بود و همچنین اگر گفت تو آزادی بگر فلان و این مدیر مقید بود فروختن و بخشیدن
او جایز بود اگر مولی هم بران صفت ببرد آزاد شود چنانچه مدیر مطلق آزاد
شود یعنی از ثلث مال آزاد شود و در مسد تعلیق عتق برک فلان اگر فلان
بسیرونه آزاد شود و الله اعلم بالصواب **باب الاستیلاء**

اگر کنیز از موی فرزندان او را بدام و دلد شود فروختن و ملک که دانیدن او چنانچه
 بایزد که موی وطنی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا شتر و بیج کند
 و چون ام ولد بار و دیگر فرزندان او را نسب از موی ثانیست بشود بی دعوی
 موی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر موی بفرزند اول اقرار کرده
 دوم نفی کرده و نفی شود و اول بازی اقرار موی نسب ثانیست بشود و بقول
 شافعی رجحه علیه اول بازی از اقرار موی نسب ثانیست شود و اگر موی وطنی
 بود مسلم است چون موی بمیزام دلد از محل مال آزاد شود و اگر موی بر اول
 بود ام ولد برای دام و یا این سعایت میکند مسلم است که دام و دلد از
 لهر آن اسلام آورد در جمیع قیمت برای نظرائی سعایت کند و بمنزله ملک است
 و دما قیمت او را نکند از او نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایت
 بمنزله دین بود برام دلد مسلم است که موی کنیزک شنیع نکاح کرد و از وی
 فرزند آورد و بعد شوهر مالک کنیزک شد کنیزک ام دلد او نشود و بقول شافعی
 رجحه علیه ام دلد نشود مسلم است که کنیزک مشترک فرزند آورد و

شصت و دو سالگی او را
 منصفی باطنی و حق
 دعوای کرد و داد او
 پس نیاید که یکی
 ام و داد ۱۲ سالگی
 گفت در هر اهل
 کرده شود در ولادت
 از رسید پیش
 وقتیکه باشد چاه از
 یا بنوع جماع زیر
 در محله است در زمان
 دخل کرد و دیگر
 را بنوع بی منزل
 شد بی اوست که یکی
 اسب او در جری
 داخل کرد آن را
 در فرج دین وقت
 بی حامل شد که یکی
 و زاید پس و داد
 باشد و که کام
 و داد او که یکی

حضرت مولانا محمد رفیع بدایونی

[illegible]

لحم از آن لازم نیست
پس اگر اسلام آورد
باصل شود یا ردش
الغاره نه شدیم
طاعتی نشد بر وی
اورد و خواران
چنین کرد پس سلام
بر این می نیت
است انکار باشد
عاقبت باشد در اول
و او را با طفل
محقق است

[illegible]

[illegible][illegible]

در مسئله معتقد بروز گشتن حانت شود **مسئله** اگر سو کند خورد که بر است
 برای امروز و یا این سنگ را زرد کرد و نام در حال حانت شود و بقول زفر
 سو کند معتقد نشود **مسئله** اگر سو کند خورد که بازید سخن نگوید و زید را
 خواند در حال که زید خفته بود بیدار کرد او را حانت شود و اگر بیدار نکند حانت
 نشود بر قول صحیح **مسئله** اگر گفت که با وی سخن نگویم مگر باذن دی و او
 باذن کرده بود و معلوم شد با سخن گفت حانت شود و بقول ابی یوسف حانت
 نشود **مسئله** اگر سو کند خورد که یکماه با وی سخن نگویم از وقت سو کند شمار
 ماه کند **مسئله** سو کند خورد که سخن نگویم و قرآن خواند و با تسمیه گفت
 حانت نشود **مسئله** اگر گفت یوم اکلم فلانا یعنی کذا یعنی از روز که با
 فلان سخن گویم پس بده من از او بات بر شرب و روزه شود و اگر مراد روز و روزه
 تصدیق کنند **مسئله** اگر سو کند خورد که اگر در شرب با فلان سخن گویم بنین
 من از او این سو کند بر شرب واقع شود **مسئله** اگر گفت ان کلمت فلانا
 الا ان یقدم زید و یا گفت حتی یقدم زید و یا گفت الا ان یأذن زید و یا گفت
 حتی یأذن زید و یا گفته کذا یعنی با فلان سخن نگویم مگر آنکه زید از سفر باز آید
 یا گفت تا زید از سفر باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن دهد یا گفت تا اذن دهد
 پس زن وی چنین بود بعد پیش از تقدم دادن زید با فلان سخن گفت
 حانت شود و اگر بعد از تقدم و اذن زید سخن گفت حانت نشود و اگر
 زید بر سو کند ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله ساقط نشود **مسئله**
 اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیام و یا گفت جا زید
 نباشم و یا گفت بردا به زید شوار نشوم و یا گفت با بنده زید سخن نگویم
 اگر هر یکی از این اشیاء اشارة کرد و ملک زید ازین اشیاء زائل شد

در مسئله معتقد بروز گشتن حانت شود
 برای امروز و یا این سنگ را زرد کرد و نام در حال حانت شود و بقول زفر
 سو کند معتقد نشود
 سو کند خورد که بازید سخن نگوید و زید را
 خواند در حال که زید خفته بود بیدار کرد او را حانت شود و اگر بیدار نکند حانت
 نشود بر قول صحیح
 اگر گفت که با وی سخن نگویم مگر باذن دی و او
 باذن کرده بود و معلوم شد با سخن گفت حانت شود و بقول ابی یوسف حانت
 نشود
 اگر سو کند خورد که یکماه با وی سخن نگویم از وقت سو کند شمار
 ماه کند
 سو کند خورد که سخن نگویم و قرآن خواند و با تسمیه گفت
 حانت نشود
 اگر گفت یوم اکلم فلانا یعنی کذا یعنی از روز که با
 فلان سخن گویم پس بده من از او بات بر شرب و روزه شود و اگر مراد روز و روزه
 تصدیق کنند
 اگر سو کند خورد که اگر در شرب با فلان سخن گویم بنین
 من از او این سو کند بر شرب واقع شود
 اگر گفت ان کلمت فلانا
 الا ان یقدم زید و یا گفت حتی یقدم زید و یا گفت الا ان یأذن زید و یا گفت
 حتی یأذن زید و یا گفته کذا یعنی با فلان سخن نگویم مگر آنکه زید از سفر باز آید
 یا گفت تا زید از سفر باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن دهد یا گفت تا اذن دهد
 پس زن وی چنین بود بعد پیش از تقدم دادن زید با فلان سخن گفت
 حانت شود و اگر بعد از تقدم و اذن زید سخن گفت حانت نشود و اگر
 زید بر سو کند ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله ساقط نشود
 اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیام و یا گفت جا زید
 نباشم و یا گفت بردا به زید شوار نشوم و یا گفت با بنده زید سخن نگویم
 اگر هر یکی از این اشیاء اشارة کرد و ملک زید ازین اشیاء زائل شد

این شروط معین موجود شد حائث نشود و بقول محمد زفر رحمه الله حائث نشود
و اگر اشاره نکرد و بعد از زوال ملک این شروط موجود شد حائث نشود و اتفاق
و اگر زیر این اشیا را بعد از سوکند مالک شد و این شروط موجود شد حائث
نشود و اتفاق اگر در سوکند انهدارت کرده است بدین اشیا و اگر
اشارت نکرده است حائث نشود و بقول ابی یوسف و در مسئله سرای
در ملک جدید حائث نشود مسئله سوکند شد که با این دو شرط زید
و یا با این زن زید سخن نگویم و بعد از زوال محبت و نکاح سخن گفت حائث
نشود و اگر اشارت کرده باشد و اگر اشارت نکرده باشد حائث
نشود و بقول محمد حائث نشود و اگر زید زن را بعد از سوکند نکاح کرد و این حائث
با او سخن گفت و اشارت نکرده است حائث نشود و بقول محمد حائث نشود
مسئله اگر گفت که یا صاحب طیبان سخن نگویم و بعد از بیع طیبسان یا
او سخن گفت حائث نشود مسئله اگر گفت لایکله ان زمان او الحین او
لایکله زمانا و حینا یعنی با فلان سخن نگویم زمانی و یا هنگامی برشش ماه واقع
شود مسئله اگر گفت لایکله الله ضر و یا گفت لایکله الا بعدا و یا گفت لایکله
و غیر اینها است از امام اعظم و حکم دی معلوم می و بقول ابی یوسف و محمد در لفظ و
بی الف و لام برشش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لایکله الا یام و یا گفت
لایکله الا اکثره و یا گفت لایکله الشهور و یا گفت لایکله السنین برده ماه
وده روز و ده سال واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد در یام بر یک گفته و در
شهور بر یکسال و در سنین بر تمام عمر واقع شود و اگر بی الف و لام گفت
و نیت ندارد و اتفاق بر سه کان روز و سه کان ماه و سه کان سال واقع
شود و اگر نیت بر چیزی کرده باشد آن نیت معتبر باشد و اگر نیت بر همه باشد

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

سوگند خدای که بزرگ را حیرت کم آن از او باشد و گنزی که در ملک او بود
سرسیت کرد از او شود و اگر بعد از سوگند بزرگ خرید و سرسیت کرد از او نشود
و بقول زفر حمده علیه از او شود **مسئله** اگر گفت هر مملوکی که مرست از او
بندگان او و مدبران و امهات و اولاد همه از او شوند اما مکاتب بن
سوگند از او نشود **مسئله** زن آن خود را گفت بده طلاق او هیزه و هیزه زن
اخیره مطلقه شود و در دوزن پیشینه شوهر مخیر بود هر که اقلین کند همون مطلقه شود
مسئله اگر گفت هدا حرا او هدا و هدا بنده اخر از او شود و در دوزن
دیگر پیشینه بوی مخیر بود هر کدام که اقلین کند همون از او شود و هم چنین اگر گفت
لذ یذ علی **الف** اولی غیر و بکیر برای بکر یا فصد درم واجب آید و یا فصد درم و دیگر
برای زید و عمرو واجب آید و میان ایشان بنا صفا بود **باب** الیمن
فی البیع و الشراء و التبرع و الحج و القوم و الصلوة و غیر ذلک **مسئله** اگر
سوگند خورد که تقدشتم و یا نخرم و یا اجازت ندمم و یا استیارتکم و یا صلح از
مال نکم و قسمت نکم و خصومت نکم و قرز نذر نخرم اگر این تصرفات خود کند
حانت شود و اگر درین تصرفات دیگر را وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد
حانت نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که زن نکاح نکم و یا طلاق نکم و
یا خلع نکم و یا نزا د نکم و یا بنده را مکاتب نکم و صلح از قصاص نکم و یا
بخشم و صدقه ندمم و وام ندمم و وام نستانم و بنده را نخرم و یا نکم و بنا نکم
و ندوزم و امانت بر کسی نهیم و از کسی نستانم و عاریت ندمم و نستانم
و وام نکذارم و وام قبض نکم و جامه نبوشم و باز نکم اگر این تصرفات
خود کرد و یا دیگر را برای این تصرفات وکیل گرفت و وکیل این تصرفات کرد
در هر دو صورت حانت شود **مسئله** اگر گفت این بخت نک نک هذا النکاح

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

[illegible]

لمبر اولیٰ فرستادند و حسن خانہ شہر و درو و دادار اہم بستر کردن از سخن و طایف و دار در موبہ بحر الحار و

[illegible]

اگر عاقل و بالغ یا صبیحه و یا مجنون زنا کرد بر زانی حد اجماعاً واجب است **مسئله**
 اگر زانی را از تنبیه بگذرد و برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و نقول الی و
 محمد و شافعی رحمهم الله حد واجب است **مسئله** اگر باکره زنا کرد و بر وی حد
 واجب نیاید **مسئله** اگر اقرار کرد و بر زانی حد واجب است که مرا نکاح
 کرده است و یا زانی اقرار کرد و با فلان مرد و او گفت که نکاح کرده ام در غیر دو
 صورت است حد واجب است بر مرد یک حد واجب بر هر مردی حد واجب است بر هر مردی
 با کنیز یک بیگانه زنا کرد پس بغل زنا بکشت او را بغل زنا حد زن نیز حد است
 کنیزک واجب است و یقول ابی یوسف حد واجب نیست با کنیز **مسئله**
 علی التزنا و الترجیع غنما اگر گواهی دادند بعدی متفاوت که بعد ایشان مانع نبود
 از ادای شهادت مقبول نبود مگر در حد قذف و یقول شافعی مقبول بود **مسئله**
 اگر در زنی مال گواهی دادند بعد از مدتی قطع میکنند ضمان سیرقه لازم است
مسئله اگر گواهی دادند بر زانی غایب حد زن بر مرد و اگر گواهی دادند
 بر زانی غایب یا سیرقه در وقت قطع نکند **مسئله**
 اگر گواهی دادند بر زانی که گواهی می شناسند آن زن را حد زن شد و اگر
 اقرار کرد و بر زانی حد واجب است **مسئله** اگر دو گواه گواهی
 بر نامزدی بر زن معین که آن زن را اگر کرده است نیز ممکن و دو گواه
 گواهی دادند که آن زن طایفه بوده است بر مرد و حد واجب نیاید
 یقول ابی یوسف و محمد رحمته الله علیهما بر مرد حد واجب است **مسئله**
 اگر چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع
 در فلان محلت و چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است
 بوقت طلوع اقباس بگذران روز در محلتی و یک زن زنا کرده است از همه

اگر عاقل و بالغ یا صبیحه و یا مجنون زنا کرد بر زانی حد اجماعاً واجب است
 اگر زانی را از تنبیه بگذرد و برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و نقول الی و
 محمد و شافعی رحمهم الله حد واجب است
 اگر باکره زنا کرد و بر وی حد واجب نیاید
 اگر اقرار کرد و بر زانی حد واجب است که مرا نکاح کرده است و یا زانی اقرار کرد و با فلان مرد و او گفت که نکاح کرده ام در غیر دو صورت است حد واجب است بر مرد یک حد واجب بر هر مردی حد واجب است بر هر مردی با کنیز یک بیگانه زنا کرد پس بغل زنا بکشت او را بغل زنا حد زن نیز حد است کنیزک واجب است و یقول ابی یوسف حد واجب نیست با کنیز
 علی التزنا و الترجیع غنما اگر گواهی دادند بعدی متفاوت که بعد ایشان مانع نبود از ادای شهادت مقبول نبود مگر در حد قذف و یقول شافعی مقبول بود
 اگر در زنی مال گواهی دادند بعد از مدتی قطع میکنند ضمان سیرقه لازم است
 اگر گواهی دادند بر زانی غایب حد زن بر مرد و اگر گواهی دادند بر زانی غایب یا سیرقه در وقت قطع نکند
 اگر چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع در فلان محلت و چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع اقباس بگذران روز در محلتی و یک زن زنا کرده است از همه

اگر عاقل و بالغ یا صبیحه و یا مجنون زنا کرد بر زانی حد اجماعاً واجب است
 اگر زانی را از تنبیه بگذرد و برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و نقول الی و
 محمد و شافعی رحمهم الله حد واجب است
 اگر باکره زنا کرد و بر وی حد واجب نیاید
 اگر اقرار کرد و بر زانی حد واجب است که مرا نکاح کرده است و یا زانی اقرار کرد و با فلان مرد و او گفت که نکاح کرده ام در غیر دو صورت است حد واجب است بر مرد یک حد واجب بر هر مردی حد واجب است بر هر مردی با کنیز یک بیگانه زنا کرد پس بغل زنا بکشت او را بغل زنا حد زن نیز حد است کنیزک واجب است و یقول ابی یوسف حد واجب نیست با کنیز
 علی التزنا و الترجیع غنما اگر گواهی دادند بعدی متفاوت که بعد ایشان مانع نبود از ادای شهادت مقبول نبود مگر در حد قذف و یقول شافعی مقبول بود
 اگر در زنی مال گواهی دادند بعد از مدتی قطع میکنند ضمان سیرقه لازم است
 اگر گواهی دادند بر زانی غایب حد زن بر مرد و اگر گواهی دادند بر زانی غایب یا سیرقه در وقت قطع نکند
 اگر چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع در فلان محلت و چهار گواه گواهی دادند که زنی با فلان زن زنا کرده است بوقت طلوع اقباس بگذران روز در محلتی و یک زن زنا کرده است از همه

مسأله

قطع کرد و بگوید و بقول زعفرانی رحمه الله علیه نمکند مگر بطلب مالک مسئله
 اگر کالا از دزد و بعد از قطع و بگیری دزدید دزد دوم را قطع نمکند اگر چه مالک
 یا سارق اول طلب قطع کند مسئله اگر کالا از دزدید و پیش از حصول
 مالک برود و یا بعد از حاکم قطع دزد مالک آن کالا شد و یا دزد دعوی مالکیت
 خود کرد و بعد از ثبوت سرقة و یا قیامت کم از لصب است درین مسائل
 قطع نمکند و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در صورتی که مالک پیش از حصول
 قطع بکشد و بقول زعفرانی رحمه الله علیه و بروایت ابی یوسف در صورتی
 مالک پیش از سارق قطع کند و در میان قصاص نیست از لصب کقول
 زعفرانی و بروایت ابی یوسف قطع نمکند مسئله اگر دزد دوم در دزدی اقرار
 کرد و دیگری گفت که این مسروق مال من است سرقة را قطع نمکند مسئله اگر
 دزد سرقة کرد و دیگری بگوید که این مال من است و در میان قصاص نیست از لصب کقول
 جامع قطع و اجماع است مسئله اگر سارق اقرار کرد در دزدی ده و دهم من
 قطع کند و آن ده دهم مالک مال رو کند و بقول زعفرانی و ابی یوسف اگر مالک
 بنده بگوید که این مال من است که این مال من است آن ده دهم مالک بنده دهند
 و قطع کنند و بقول محمد قطع نمکند و ده دهم مالک بنده دهند مسئله
 اگر دزد مال را هلاک کرد و قطع کرد و ضمان لازم نشود و بقول زعفرانی رحمه الله علیه
 لازم شود مسئله اگر قطع کرد و کالا مسروق موجود است مالک او رد
 کنند مسئله اگر از جابجیه دزدید و یا بار مسرقه کرد و برای بعضی قطع کرد و
 از بقیه دزدیها قطع شود و برای بقیس ضامن نشود و بقول ابی یوسف
 و محمد برای همه ضامن شود مگر برای سرقة که بدعوی آن قطع کردند مسئله
 اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود

قطع کرد و بگوید و بقول زعفرانی رحمه الله علیه نمکند مگر بطلب مالک مسئله
 اگر کالا از دزد و بعد از قطع و بگیری دزدید دزد دوم را قطع نمکند اگر چه مالک
 یا سارق اول طلب قطع کند مسئله اگر کالا از دزدید و پیش از حصول
 مالک برود و یا بعد از حاکم قطع دزد مالک آن کالا شد و یا دزد دعوی مالکیت
 خود کرد و بعد از ثبوت سرقة و یا قیامت کم از لصب است درین مسائل
 قطع نمکند و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در صورتی که مالک پیش از حصول
 قطع بکشد و بقول زعفرانی رحمه الله علیه و بروایت ابی یوسف در صورتی
 مالک پیش از سارق قطع کند و در میان قصاص نیست از لصب کقول
 زعفرانی و بروایت ابی یوسف قطع نمکند مسئله اگر دزد دوم در دزدی اقرار
 کرد و دیگری گفت که این مسروق مال من است سرقة را قطع نمکند مسئله اگر
 دزد سرقة کرد و دیگری بگوید که این مال من است و در میان قصاص نیست از لصب کقول
 جامع قطع و اجماع است مسئله اگر سارق اقرار کرد در دزدی ده و دهم من
 قطع کند و آن ده دهم مالک مال رو کند و بقول زعفرانی و ابی یوسف اگر مالک
 بنده بگوید که این مال من است که این مال من است آن ده دهم مالک بنده دهند
 و قطع کنند و بقول محمد قطع نمکند و ده دهم مالک بنده دهند مسئله
 اگر دزد مال را هلاک کرد و قطع کرد و ضمان لازم نشود و بقول زعفرانی رحمه الله علیه
 لازم شود مسئله اگر قطع کرد و کالا مسروق موجود است مالک او رد
 کنند مسئله اگر از جابجیه دزدید و یا بار مسرقه کرد و برای بعضی قطع کرد و
 از بقیه دزدیها قطع شود و برای بقیس ضامن نشود و بقول ابی یوسف
 و محمد برای همه ضامن شود مگر برای سرقة که بدعوی آن قطع کردند مسئله
 اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود

اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود
 اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود
 اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود
 اگر دزد در سرانی در آمد و جامه دزدید و دیاره کرد و بعد از آن برود

مسئله اگر قطع طریق مال بستند و جراحت کردند دست و پا را
ایشان ببرد و جراحت باطل نشود و اگر جراحت کردند و مال بستند
در جراحتی که قصاص واجب است قصاص می کنند و در آن جراحت واجب است این
ستائند و اگر قطع طریق بعد از قتل عمد آن کسی که قتل شد او یا مقتول عمر
اند بکشند یا غنایند و اگر در میان قطع طریق کودک و یا مجنون و یا دوزخ محرم
مقطع علیه باشد حد ساقط شود و او یا در عفو قصاص مخیر اند
از قاتله بر بعضی قطع طریق کردند حد واجب نشود و او یا مقتول در عفو قصاص مخیر اند
مسئله اگر در ششم قطع طریق کردند شب و یا نه و یا میان دو ششم حد
واجب نشود و دلی مقتول مخیر بود در عفو و قصاص و بقول شافعی رحمه الله علیه حد واجب
نشود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه اگر بیرون ششم هر قطعه طریق کردند
حد واجب میشود اگر چه در وی بود و پروایستی از ابی یوسف رحمه الله علیه اگر
قطع طریق برورد ششم کردند اگر چه نزدیک شهر باشد مسلح و یا غلب
لشکر و یا بجنب کشتند حد واجب است
مسئله اگر مردی در شهر یا
خفته کرد بکشند و الله اعلم بالأسرار
کفایت است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط میشود و اگر همه ترک
جهاد کردند نیز بیکار شوند مسئله جهاد بر کودک و زن و نابینا و جایی
مانده و دست بریده واجب نیست
مسئله اگر کفار بر دار اسلام هجوم
کردند جهاد بر همه مومنین واجب است پس آن لی اذن شوهر و بنده لی اذن
مولی بیرون است
مسئله جعل دادن با وجود غیبت مکره بود و اگر غیبت
موجود بود جعل دادن مکره نبود
مسئله اگر در جنگ خوف بر حیت بود
مصروف وزن همراه نبردند مسئله مسلمانان در غیبت خیانت نکنند

این را که خود به قتل رساند
 فواج معات کند ز این کرد
 ساقط شدن توبه را
 استخواند مذکور در آیه
 یا اینکه آیه مودت است
 رد مال و قطع کند در مال
 پس هر نمود حق عبود
 نفس مال تا که استیفا کند
 قصاص را واجب شود
 خان اگر کشته یا کشته
 ز دستم آنکه اگر کشته
 بعضی نظام الطریق طفل
 یاد یوان یا ذار محرم از
 مقطوع علیست قضا شود
 حد از دیگران و مذکور در
 طفل و دیوانه قول الی
 وظاهر حد الدعی است
 و در آیه است
 و در آیه است
 و در آیه است

دولت و ملت و ملت و دولت

[illegible]

الکر حزلی در دارج ب مسلمان شد او را فرزند ان مغیره او را بخشید و بپرویه نکند مالی
 که در قبض او است و یا دویعت او نزدیک مسلمان و یا دوی بود غنیمت کنند
 فاما فرزند ان کبار وزن او و حمل زن وی و عقار او بپرویه او که جنگ کنند غنیمت
 شوند و بقول امام شافعی و محمد رحم الله عقار مسلمان در دارج ب و حمل زن وی
 نشود **فصل فی القسمة** پیاده را یکسهم و سوار را دو سهم
 و دو اسب دارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحم الله علیهما سوار را سه سهم
مسئله سوار را نصیب یکسپ دهند اگر چه سپان بسیار دارد و
 بقول ابی یوسف رحم الله علیه نصیب دو سپ بدهند **مسئله** سپ
 عربی و عجمی در قسمت برابر اند و شنزد و استر را سه سهم دهند **مسئله** اگر سوار در
 دارج ب قرار د اسب نو و سوار برود و اگر پیاده در دارج ب در اسب بجهه سپ
 خرید سه سهم پیاده برود و بقول شافعی اگر بعد از مردن سپ کارزار پیاده بکشد سه سهم
 پیاده هر دو **مسئله** اگر زن یا بنده یا کودک یا دوی جنگ کرد سه سهم تمام
 بدهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند ایشانرا بدهند **مسئله** چون امام
 خمس از غنیمت جدا کرد سه سهم کنند یکسهم بپانرا بدهند و یکسهم بکهن
 دهند و یکسهم این سبیل را بدهند و درین ششهم در دلشان و خوشایند
 پیغمبر یعنی نبی یا ششم و نبی عبد المطلب و غیر آن داخل اند و در دلشان
 خوشایند ان پیغمبر را بر شیمان و مشکین و این سبیل مقدم دارند و تو انکر ان
 خوشایند ان پیغمبر را و غنیمت حق نیست و بقول شافعی رحم الله علیه
 قرابتان میخا بر اخس از خمس غنیمت دهند و تو انکر در دلش ایشان
 برابر است و ز نرا بجهه دهند و مرد را دو حصه و جز نبی یا ششم و نبی
 قرابت دیگر را ندهند **مسئله** ذکر خدا ایتعالی در قران برای

[illegible]

تبرک است و سیم پنجاه مرتبه بقل وی ساقط شده است چنانچه
 صفی بقل او ساقط شده است و صیفی چیزی بود که پنجاه مرتبه اسلام برای
 خود از غنیمت برگزید و چون زره و نیزه و یا تیغ و یا چاقو و یا بول شافیه
 سیم پنجاه مرتبه اسلام بخلفه دهند **مسئله** اگر جماعتی با قوت و شوکت
 بی اذن امام در حرب در آمد و چیزی آورد خمس از ایشان بستانند و اگر
 یکی و یا دو مرد در حرب بی اذن امام در آمدند و چیزی آوردند خمس از
 از ایشان **مسئله** جایز است که امام در حال قتل لشکر را بقتل تقبیل بر
 قتال کنند و گوید که هر که حزبی را باشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و
 مال که بر او باشد و یا دانه او که باشد قاتل را بود و نیزه را بگوید که ربعی
 از غنیمت بعد از خمس شمار العین کردیم **مسئله** بعد از اخراج از غنیمت
 بدار به سلام تقبیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تقبیل نکرد و جامه و سلاح
 مقتول و چیزی که با او باشد از کم نبند و زرقه و غیر آن غنیمت بود و بقل
 شافیه رحمت الله علیه قاتل را بود و الله اعلم **باب** استیلا و
 الکفار **مسئله** اگر ترک بر روم غالب شود و روم را برده کردند و
 مال ایشان شدند مالک میشوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و
 از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک میشوند
 و اگر ترک بر مسلمانان غالب شد و اموال مسلمانان دزدان خود بردند مالک
 و بقل شافیه رحمت الله علیه مالک میشوند باز چون مسلمانان بر ترک غالب
 شدند هر مسلمانی که ملک خود یا بد اگر پیش از قسمت و غنیمت بود
 ببعوض ستانند و اگر بعد از قسمت یا بد بقیست ستانند و اگر باز را بکافری
 در در حرب رفت کلاهی مسلمانی که کفار از در اسلام برده اند بخیر

سیم پنجاه مرتبه بقل وی ساقط شده است چنانچه
 صفی بقل او ساقط شده است و صیفی چیزی بود که پنجاه مرتبه اسلام برای
 خود از غنیمت برگزید و چون زره و نیزه و یا تیغ و یا چاقو و یا بول شافیه
 سیم پنجاه مرتبه اسلام بخلفه دهند **مسئله** اگر جماعتی با قوت و شوکت
 بی اذن امام در حرب در آمد و چیزی آورد خمس از ایشان بستانند و اگر
 یکی و یا دو مرد در حرب بی اذن امام در آمدند و چیزی آوردند خمس از
 از ایشان **مسئله** جایز است که امام در حال قتل لشکر را بقتل تقبیل بر
 قتال کنند و گوید که هر که حزبی را باشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و
 مال که بر او باشد و یا دانه او که باشد قاتل را بود و نیزه را بگوید که ربعی
 از غنیمت بعد از خمس شمار العین کردیم **مسئله** بعد از اخراج از غنیمت
 بدار به سلام تقبیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تقبیل نکرد و جامه و سلاح
 مقتول و چیزی که با او باشد از کم نبند و زرقه و غیر آن غنیمت بود و بقل
 شافیه رحمت الله علیه قاتل را بود و الله اعلم **باب** استیلا و
 الکفار **مسئله** اگر ترک بر روم غالب شود و روم را برده کردند و
 مال ایشان شدند مالک میشوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و
 از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک میشوند
 و اگر ترک بر مسلمانان غالب شد و اموال مسلمانان دزدان خود بردند مالک
 و بقل شافیه رحمت الله علیه مالک میشوند باز چون مسلمانان بر ترک غالب
 شدند هر مسلمانی که ملک خود یا بد اگر پیش از قسمت و غنیمت بود
 ببعوض ستانند و اگر بعد از قسمت یا بد بقیست ستانند و اگر باز را بکافری
 در در حرب رفت کلاهی مسلمانی که کفار از در اسلام برده اند بخیر

سیم پنجاه مرتبه بقل وی ساقط شده است چنانچه
 صفی بقل او ساقط شده است و صیفی چیزی بود که پنجاه مرتبه اسلام برای
 خود از غنیمت برگزید و چون زره و نیزه و یا تیغ و یا چاقو و یا بول شافیه
 سیم پنجاه مرتبه اسلام بخلفه دهند **مسئله** اگر جماعتی با قوت و شوکت
 بی اذن امام در حرب در آمد و چیزی آورد خمس از ایشان بستانند و اگر
 یکی و یا دو مرد در حرب بی اذن امام در آمدند و چیزی آوردند خمس از
 از ایشان **مسئله** جایز است که امام در حال قتل لشکر را بقتل تقبیل بر
 قتال کنند و گوید که هر که حزبی را باشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و
 مال که بر او باشد و یا دانه او که باشد قاتل را بود و نیزه را بگوید که ربعی
 از غنیمت بعد از خمس شمار العین کردیم **مسئله** بعد از اخراج از غنیمت
 بدار به سلام تقبیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تقبیل نکرد و جامه و سلاح
 مقتول و چیزی که با او باشد از کم نبند و زرقه و غیر آن غنیمت بود و بقل
 شافیه رحمت الله علیه قاتل را بود و الله اعلم **باب** استیلا و
 الکفار **مسئله** اگر ترک بر روم غالب شود و روم را برده کردند و
 مال ایشان شدند مالک میشوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و
 از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک میشوند
 و اگر ترک بر مسلمانان غالب شد و اموال مسلمانان دزدان خود بردند مالک
 و بقل شافیه رحمت الله علیه مالک میشوند باز چون مسلمانان بر ترک غالب
 شدند هر مسلمانی که ملک خود یا بد اگر پیش از قسمت و غنیمت بود
 ببعوض ستانند و اگر بعد از قسمت یا بد بقیست ستانند و اگر باز را بکافری
 در در حرب رفت کلاهی مسلمانی که کفار از در اسلام برده اند بخیر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

باسمہ منسوب باعید
وہمان مکرانی غایت

جزیه بر تو وضع شود اگر یک سال ساکن شود و نمی شود و نکرانند که در دار حرب بارود
در همچنین اگر حریه در دار اسلام بماند و داد و زمین خراجی خرید و خراج بر دی
وضع شد و نمی شود و اگر همچنین حریه در دار اسلام بماند و داد و زمین و میرا نکاح
و غیر مسلمان یا دمی امانت نهاد یا مسلمان یا دمی را و آمو داد و باز در دار حرب
رفت خون وی مباح شود و اگر کسی بر بدست مسلمانان و یا مسلمانان
بردار حرب غالب شدند و او کشته شد و دین سابقه شود و امانت
غنیمت شود و بر وایتی از ابی یوسف و در بیعت لو ملک شود بر آن
کسی که بر و نهاده است و اگر کشته شد و مسلمانان بردار حرب غالب
نشوند و یا مرد امانت و دین او بپوشد او را در دار حرب زیل
در دار اسلام بماند و داد و مسلمان شد او را در دار حرب زیل
سست و فرزندان خود و بزرگ و مالی که و دیعت نهاده است
بدست مسلمانی و دمی و حری و مسلمانان و مسلمانان بردار حرب غالب
شده اند و زن و فرزندان و مال او همه غنیمت شود و اگر در دار حرب
مسلمان شده بجزه بدار اسلام در آمد و مسلمانان بردار حرب
غالب شدند پس فرزندان خود او مسلمان باشند و امانتی که بدست
مسلمان و یا دمی نهاده است ملک او بود و مالی که بدست حریه
امانت است غنیمت شود و فرزندان کبار و چهل زن نیز غنیمت شوند
مسئله اگر مسلمانی که ولی ندارد و یا حریه که در دار اسلام بماند
در آمد و مسلمان شد هر دو کشته شدند بخط و دست ایشان بر
عاقبت کشته بود برای امام و اگر بعد از کشته شد امام قاتل را بکشد

و با موصوفی ملک کفار
و مسکین را در راه

10

11-11-11

...

مجلس

1000

10

سیدانند و

۱۵۰

امام حسن پورن شاگرد

دین

وہی ہے جس نے

ایک دوامی اور اخلاقی بنیاد

بیمار در معین وقت

باب اول

بیان

سید الشہداء

2020

دوام

امام دادن و یا ک

1916

پاداشی و پاداش
در دین و دین

۱۰۰

و یادیت ستاند و نتواند که عفو کند باب العشر و الخراج
 زمین عرب تمام عشریت و زمین که اهل اسلام آوردند یا زمین
 که بغیر و غلبه فتح شد و میان غنمان قسمت شد این هر دو زمین عشری
 بود مسلم که سواد عراق و زمین که بغیر و غلبه فتح شد و اهل و غیر آن
 بدان مقرر دارند و یا با اهل زمین صلح کنند هر سه زمین خراجی بود مسلم
 اگر زمین لغات را احیا کرد و اگر زمین ملک زمین عشریت عشری بود
 و اگر زمین ملک زمین خراجی است خراجی بود و زمین که عشریت
 و بقول امام محمد رحمه الله علیه اگر زمین موات را با آب جاری
 که خود حفر کرده است یا با آب جاری که حفر کرده است و در آن
 و یا با آب جاری که حفر کرده است و در آن و یا با آب جاری که حفر کرده است
 و اگر زمین عشری بود و اگر با آب آسمان تیر کرد و یا با آب جاری که حفر کرده است
 حفر کرده اند چون جوی ملک و چون جوی نیز در جرد تیر کرد و حراجی بود
 مسلم که خراج موظف از هر جریب که صاحب زراعت باشد یک
 و یک درم است و از جریب تیره یک درم است و در جریب انکور و در حان
 خرا که متصل یکدیگر اندوده و درم و اگر آنچه موظف است ادا نتواند که در خراج
 جانیر بود که امام نقصان کند و اگر طاقت زیاده از موظف است زیاده
 نکند و بقول محمد رحمه الله علیه زیاده جایز است مسلم که اگر بزمین
 خراجی آب غلبه کرد و یا منقطع شود یا بابت سمانی زراعت بپاک شد
 خراج تساقط شود اگر صاحب زمین با وجود قدرت زمین را مصلح کرد
 از زراعت یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی را خرید و خراج واجب
 مسلم که در خراج زمین خراجی عشره واجب نیاید و بقول امام شافعی رحمه الله علیه

عراق و غیر آن
 اهل اسلام آوردند
 خراجی است
 طوایف و غیر آن
 عبادان و غیر آن
 زراعت و غیر آن
 حاکمان و غیر آن
 زمین و غیر آن
 حفر کرده است
 جوی ملک و غیر آن
 جوی تیره و غیر آن
 جوی انکور و غیر آن
 جوی حان و غیر آن
 جوی خراج و غیر آن
 جوی تساقط و غیر آن
 جوی مصلح و غیر آن
 جوی خرید و غیر آن

و یادیت ستاند و نتواند که عفو کند باب العشر و الخراج
 زمین عرب تمام عشریت و زمین که اهل اسلام آوردند یا زمین
 که بغیر و غلبه فتح شد و میان غنمان قسمت شد این هر دو زمین عشری
 بود مسلم که سواد عراق و زمین که بغیر و غلبه فتح شد و اهل و غیر آن
 بدان مقرر دارند و یا با اهل زمین صلح کنند هر سه زمین خراجی بود مسلم
 اگر زمین لغات را احیا کرد و اگر زمین ملک زمین عشریت عشری بود
 و اگر زمین ملک زمین خراجی است خراجی بود و زمین که عشریت
 و بقول امام محمد رحمه الله علیه اگر زمین موات را با آب جاری
 که خود حفر کرده است یا با آب جاری که حفر کرده است و در آن
 و یا با آب جاری که حفر کرده است و در آن و یا با آب جاری که حفر کرده است
 و اگر زمین عشری بود و اگر با آب آسمان تیر کرد و یا با آب جاری که حفر کرده است
 حفر کرده اند چون جوی ملک و چون جوی نیز در جرد تیر کرد و حراجی بود
 مسلم که خراج موظف از هر جریب که صاحب زراعت باشد یک
 و یک درم است و از جریب تیره یک درم است و در جریب انکور و در حان
 خرا که متصل یکدیگر اندوده و درم و اگر آنچه موظف است ادا نتواند که در خراج
 جانیر بود که امام نقصان کند و اگر طاقت زیاده از موظف است زیاده
 نکند و بقول محمد رحمه الله علیه زیاده جایز است مسلم که اگر بزمین
 خراجی آب غلبه کرد و یا منقطع شود یا بابت سمانی زراعت بپاک شد
 خراج تساقط شود اگر صاحب زمین با وجود قدرت زمین را مصلح کرد
 از زراعت یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی را خرید و خراج واجب
 مسلم که در خراج زمین خراجی عشره واجب نیاید و بقول امام شافعی رحمه الله علیه

مقتول و مالی بود که مرتد در حال اسلام حاصل کرده است و بقول صاحبیه دیت از مال حال اسلام دارند او واجب شود **مسئله** اگر دست مسلمان به غیر بریده شد بعهده نفوذ بالله منها مرتد شد و بسبب قطع پیر در حال ارتداد برود و یا بدار حرب رفت بعهده مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب القطع برود بترط لفسخ دیت و مال او واجب شود برای ورثه مقطوع و اگر بدار حرب نرفت بعد از مسلمان شدن برود بسبب القطع بر قاطع تمام دیت آید و بقول محمد ز فر ر حمة الله علیها در جمیع صورت لفسخ دیت واجب آید **مسئله** اگر مکاتب مرتد شد نفوذ بالله منها و بدار حرب رفت و مالی کسب کرد و با مال کسب قنابر شد و از اسلام امتناع آورد و گذشته شد مقدار مال بدل کتابت بود و او دهند باقی ورثه مکاتب برند **مسئله** اگر زن و شوهر هر دو مرتد شدند نفوذ بالله منها بدار حرب رفتند و زن حامله شد و فرزند آورد و فرزند ایشان نیز از غیر فرزندان شد و او اهل اسلام برایشان غالب شد و هر دو فرزندان غنیمت شوند و ولد اول را جبر کنند بر اسلام و بقیه را جبر نکنند **مسئله** ارتداد صبی عاقل و مسلم او صحیح نیست و جبر کنند او را بر اسلام و نکشند و بقول ابو یوسف ارتداد معتبرنی و اسلام او صحیح است و بقول زفر و شافعی و امام برود و معتبرنی **مسئله** اگر جامعیتی از مسلمانان بر شهری غالب شدند و از اطاعت امام بیرون آمدند ایام ایشان را دعوت کند بعت و جماعت و شبیه ایشان دور کند و جایز نیست که امام ابتدا کند بقتال ایشان و بقول شافعی جایز نبود و اگر ایشان بگری قوت گیرند مجبور حاضر آیند و هر که رویه کرد انبیه است اتباع او کنند و اگر متفرق شدند و جماعت نکنند خشکان را نکشند و اتباع او نکشند و بقول شافعی ر حمة الله علیه برود و حال کشتن خسته و اتباع

و منی است
 و طغیانه را از اسرار
 و خاستن و فرود آمدن
 از طبیب و شایسته
 و شایسته و شایسته
 با خود و خیر و شر
 عقل و ادب و علم
 جاری شده است
 و اندر اوقات
 مسلمانان از اوقات
 خارج شده است
 با اوقات خود
 و در اوقات
 باشند و نه
 از روی امداد و جود
 در جای باب است
 مسلمانان را حاضر است
 که در اوقات
 با اوقات

این کتاب در فقه
از نظر اهل علم
تا به کنونی
در میان
محققان و
مجتهدین
استادان
و فضلا
مشهور است

سید روح الله خاوری

در راه انرا می دانند که خانه بانه بود
 و اگر در راه بماند و در راه بماند
 و اگر در راه بماند و در راه بماند
 و اگر در راه بماند و در راه بماند

بناک صدقه کند بر دلش بیکانه و بر مادر و پدر و زن و فرزند اگر در راه باشد و بقول شافعی
 جایز بود که ملقط منفعت بگیرد اگر چه توانگر بود **باب** الا یقین گرفتن برده کریمه بهتر است
 اگر قادر بود بر گرفتن مسلم که برده کریمه را سه شبانه روز راه آورد چهل درم نفقه بر مالک برده و سه
 شود و مرارنده را اگر چه قیمت او کم از چهل درم باشد و اگر دو روز را آورد حصه بر زن از آن چهل درم
 نفقه و قول امام محمد رحمه الله علیه اگر قیمت از چهل درم باشد تمام قیمت بوی مالک و اگر کمتر از چهل درم
 بقول شافعی رحمه الله علیه چهل درم و اگر قیمت از چهل درم باشد تمام قیمت بوی مالک و اگر کمتر از چهل درم
 راه آورد از چهل درم بحسب آن کم کنند تا اگر یک شبانه روز راه آورد سیصد درم و دویم
 درم دهند مسلم که اقامه ولد و یا بدگریمه را از سه شبانه روز راه آورد در حیات
 مالک چهل درم برده مسلم که برنده بعد از گرفتن کریمه و در وقت گرفتن گواه گرفته است
 که این بنده را بگیرم تا مالک رد کند کریمه فاضل نشود مسلم که چهل درم مرهون
 بر مرتهن بود مسلم حکم در نفقه بنده کریمه چون حکم نفقه لقطه است مسلم
کتاب المفقود و مفقود غایبی است که حیات و ممات او معلوم نبود مسلم
 قاضی لایق کند کسی را تا مال مفقود بنگاهدارد و حقوق او استیفاء کند بر مال او قیام
 کند و بر زن و فرزند مفقود کسی که با مفقود قرابتی ولاد دارد از مال او نفقه کند
 مسلم میان زن مفقود میان مرد مفقود تفریق نکنند و بقول مالک رحمه الله علیه
 بعد از گذشتن چهار سال تفریق قاضی حکم کند اگر زن طلب کند مسلم
 بعد از گذشتن نود سال قاضی حکم بدهد که زن عدت و نفقات و مال میان زن و مرد
 که در آن وقت موجود اند قسمت کنند و هر که پیش از حکم بموه او مرد میراث نبرد و مفقود
 از وی میراث نبرد مسلم اگر وراثتی با وجود مفقود میراث نمی برد و او میراث نبرد
 اگر با وجود مفقود لایق او کم شود آنچه با وجود مفقود میراث همان مقدار دهند و باقی نکند اگر
 تا اگر مردی برود و دختر گذشت و یک پسر مفقود پسر و دختر پسر و ترکه او است

دقت در نزدیک
 خواهی دید او را
 خواهی نیست اما
 هر که خانه خواهد
 اداری دانه افضل
 که او را خانه بانه
 اسباب شرح و تفصیل
 مفقود در حق خود
 است پس زن او را
 نکاح کردن او نبرد
 و مال او را بقت
 نمودن جایز نیست
 و اجازه او فر
 نشود و قاضی نشود
 را ناسی
 کند شافعی و ی
 را قبض نماید و مال
 او را محافظت نماید

در راه بماند و در راه بماند
 و اگر در راه بماند و در راه بماند
 و اگر در راه بماند و در راه بماند
 و اگر در راه بماند و در راه بماند

و یا دیگر بر امضای همه کرده و یا وکیل کند درست باشد **مسئله** مال مشترک
 بدست شریک است **مسئله** نوع سیرم شرکت تقبل شرکت
 تقبل است که در دوزی و یا یک نفر شریک شوند بدانکه از خلق عمل قبول کنند
 و آنچه از کسب حاصل شود میان ایشان بدو نیم باشد و بقول امام زعفران علیه السلام
 اگر دوزی و دیگر شریک باشد جایز نبود پس هر که عمل قبول کرد از ایشان
 بر هر دو لازم شود که کار کنند و اگر یکی کسب کرد و دیگری نیکو میان هر دو
 بدو نیم باشد بم بران شرط که کرده اند **مسئله** نوع چهارم شرکت وجه است
 در شرکت وجه آنست که مومری بی مال شریک شوند بدانکه بخزنند و بفروشند
 بوجاهت یکدیگر جایز بود و هر یکی از ایشان وکیل دیگری باشد در خریدن
 و فروختن و اگر شرط کردند که آنچه بخزنند میان ایشان مناصف و یا ثلاث باشد
 ربح نیز بمشمان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط لغایض باطل
 باشد و بقول شافعی رحمه الله علیه شرکت منصف و فقه و شرکت وجه و تقبل
 جایز نبود **فصل فی شرکت الفاسدة شرکت در هیزم**
 چیدن و حید کردن و گاه در دیدن و آب کشیدن جایز نبود و آنچه
 از کسب حاصل شود کاسب را بود و برای شریک دیگر اگر چنانچه لازم شود
مسئله در شرکت فاسد ربح را بقدر مال قسمت کنند اگر چه ربح را در وقت
 شرط کردند **مسئله** اگر یک شریک از دو شریک دو یا چند شریک و بزار
 رفت و بیست هر دو حکم شرکت باطل بود **مسئله** شریک نتواند که زکوة
 مال شریک دیگر دهد مگر بدستوری شریک **مسئله** اگر هر دو شریک
 با یکدیگر دادن کردند بدانکه زکوة مال خود و هر یکی زکوة داد اگر بمعاقب
 دادند تمامی زکوة ضامن شود اگر چه نداشتند بود که شریک زکوة خود

شرکت عام است
 و میان دو مال یک
 و در دوزی و دیگر
 شریک شوند بدانکه
 از خلق عمل قبول
 کنند و آنچه از کسب
 حاصل شود میان
 ایشان بدو نیم
 باشد و بقول امام
 زعفران علیه السلام
 اگر دوزی و دیگر
 شریک باشد جایز
 نبود پس هر که
 عمل قبول کرد از
 ایشان بر هر دو
 لازم شود که کار
 کنند و اگر یکی
 کسب کرد و دیگر
 نیکو میان هر دو
 بدو نیم باشد
 بم بران شرط که
 کرده اند
مسئله نوع
 چهارم شرکت
 وجه است
 در شرکت وجه
 آنست که مومری
 بی مال شریک
 شوند بدانکه
 بخزنند و بفروشند
 بوجاهت یکدیگر
 جایز بود و هر
 یکی از ایشان
 وکیل دیگری
 باشد در خریدن
 و فروختن و اگر
 شرط کردند که
 آنچه بخزنند
 میان ایشان
 مناصف و یا ثلاث
 باشد ربح نیز
 بمشمان بود و
 اگر یکی را در
 ربح زیادت
 شرط کردند
 شرط لغایض
 باطل باشد و
 بقول شافعی
 رحمه الله علیه
 شرکت منصف و
 فقه و شرکت
 وجه و تقبل
 جایز نبود
**فصل فی شرکت
 الفاسدة شرکت
 در هیزم**
 چیدن و حید
 کردن و گاه در
 دیدن و آب
 کشیدن جایز
 نبود و آنچه
 از کسب حاصل
 شود کاسب را
 بود و برای
 شریک دیگر
 اگر چنانچه
 لازم شود
مسئله در
 شرکت فاسد
 ربح را بقدر
 مال قسمت
 کنند اگر چه
 ربح را در
 وقت شرط
 کردند
مسئله اگر
 یک شریک از
 دو شریک دو
 یا چند شریک
 و بزار رفت
 و بیست هر دو
 حکم شرکت
 باطل بود
مسئله شریک
 نتواند که
 زکوة مال
 شریک دیگر
 دهد مگر
 بدستوری
 شریک
مسئله اگر
 هر دو شریک
 با یکدیگر
 دادن کردند
 بدانکه زکوة
 مال خود و
 هر یکی زکوة
 داد اگر
 بمعاقب دادند
 تمامی زکوة
 ضامن شود
 اگر چه
 نداشتند
 بود که
 شریک زکوة
 خود

و اگر هر دو شریک با یکدیگر دادن کردند بدانکه زکوة مال خود و هر یکی زکوة داد اگر بمعاقب دادند تمامی زکوة ضامن شود اگر چه نداشتند بود که شریک زکوة خود

و بقول صاحب المرقع اند که شریک زکوة خود داده است ضامن نشود و اگر
 هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکی برای دوم ضامن شود مسئله اگر
 یک شریک مفاوذه یا ذن شریک دوم کنیزک برای دومی خرید و بهایی
 آن از مال مشترک داده کنیزک ملک مشتری باشد برای شریک ضامن
 نشود و بقول صاحب جیه شریک ضامن شود مسئله اگر دو شریک شوند
 بدانکه یکی را استری بود و دیگری را تشک تا بدان آب کشند و از کسب
 میان ایشان بدو نیم بود شریک درست نباشد و کس آبگس را بود که آب
 کشد و دیگری را آخر مثل ترا حب اید **فصل فی الوقف و وقف**
 عبارت از حبس عین است بر ملک واقف و لفظ وقف بمنفعت و بقول صاحب
 وقف حبس عین است بر حکم ملک خدا تعالی مسئله در وقف ملک زائل
 نشود مگر آنکه حکم فاقمی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف
 ملک زایل نشود مگر که تعلیق بموت کند و گوید چون بمیرم پس من سرای خود را
 وقف کردم و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه مجرد قول واقف ملک زایل
 نشود و بقول محمد بن مالک واقف زایل نشود تا وقف را بموت یا تسلیم نکند و
 بقول شافعی رحمه الله وقف در ملک موقوف علیه در ابد مسئله وقف نام نشود
 مگر قبض متولی و اگر از ملک و بیان کردن حتی که منقطع نشود و بقول ابی یوسف
 قبض متولی و اگر از ملک و بیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست مسئله
 اگر زمین وقف کرد باستوران و با بندگان کشا قذر درست بود مسئله
 درست است وقف مشاعی که بجز او حکم شده است و نیز درست است
 وقف منقوبی که در دو حالت و بقول محمد بن وقف مشاعی که تحمل قسمت بر دو جائز بود
 و بقول ابی یوسف وقف منقوبی جائز نیست مسئله چون وقف در

بهای هر ششتری
 ربع گسترده بود
 ششتری بهای هر
 مالی شرکت داده
 دیل امام است
 بهیچیک و دقت
 در شرکت دوام
 دانی شرکت
 او برای دلی
 میکند به راز
 به وصل بودن
 را بهیچ نیست
 به ششتری
 نشود و بهیچ
 که بهیچ از
 بهیچ بهیچ
 بهیچ بهیچ



[illegible]

این بر خیزد و عقیقتم شود
 فاسد است بالا حق
 جز نگفت خبر کردم
 ز طیار و جادو نیست
 بخیار و دانا نیست
 بالاتفاق و دانسته
 (۲۰)

استثنا کرد جایز بود **مسئله** اگر کس در نوشته و یا با قلی در پوست فروخت
جایز بود و بقول شافعی رحمه الله علیه بیع با قلی سبب جایز نبود **مسئله** اگر
کمال بر بایع است و اجرة سره کردن و وزن کردن **مسئله** اگر
کالای بکالای فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالا به ثمن فروخت اول
ثمن تسلیم کنند بعد بیع تسلیم کند **باب** خیار الشترط شرط خیار
جایز است بایع و مشتری را **مسئله** اگر یکی از بایع و مشتری
یا هر دو خیار شرط کردند از سه روز و یا کمتر از آن درست بود و بیشتر از
سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما زیاده از سه
روز جایز بود بشرطی که مدت معلوم باشد **مسئله** اگر زیاده از سه
روز خیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد جایز بود و بقول
شافعی در فرجه ای جایز نبود **مسئله** اگر کالای فروخت بشرطی
که اگر در سه روز ثمن نقد نکند میان ایشان بیع نباشد جایز بود
زیاده از سه روز جایز نبود و بقول محمد رحمه الله علیه جایز بود و بقول
رحمة الله علیه شرط بیسه روز نیز جایز نبود و اگر سه روز ثمن نقد کرد
بالتفاق بیع جایز بود **مسئله** خیار بایع را بود بیع از ملک و بیعی
بیرون نیاید و اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد درست و بیعی
قیمت و جب آید **مسئله** اگر خیار مشتری را بود بیع از ملک بایع بیرون
آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و بیع درست و بیعی
هلاک شد ثمن واجب آید و بقول شافعی رحمه الله علیه قیمت واجب آید و بقول
صاحبیه بخیار مشتری بیع از ملک بایع بیرون آید و ملک مشتری نشود
مسئله اگر خیار مشتری درست بیع در قبض وی ممیض شد ثمن واجب آید

[illegible]

نشره ایاری می آید جلالت
صمیمه پس اگر زن
خود را بشتر طیار
نزدیک امام کماح
فاسق
چشمه خاب پیچید
کجا اگر در ایام
خدا و طای

مسئله اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از و طلی تواند
 که رد کند و بقول صاحبیه نکاح فاسد شود و بعد از و طلی تواند که رد کند مسئله
 اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازت کرد جایز بود و نسخ جایز
 نبود مگر بکفر او و بقول ابی یوسف و شافعی رحمه الله علیه نسخ نیز غیبت جایز بود
 مسئله بیکشتن مدت خیار و موت صاحب خیار و یا ازاد کردن و
 مدبر و مکاتب کردن و امیدن مشتری در مدت خیار بیع تمام شود و بقول شافعی
 رحمه الله علیه در موت مدت خیار بمرتبه منتقل شود و بقول مالک بیکشتن مدت
 بی اجازت و موت صاحب خیار بی باطل شود مسئله اگر صاحب
 خیار مشتری بود او را بکلمه تنفعه حواریه بکشند بیع تمام شود مسئله اگر
 مشتری خیار دیگری شرط کرد جایز بود و هر که ام که اجازت و یا نسخ کند
 جایز بود و بقول زفر رحمه الله علیه بیع فاسد شود مسئله اگر خیار مر بائع و
 مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم نسخ کند ساقی او بی
 بود و اگر هر دو برابرند نسخ اولی بود اگر دو بنده فروخت بیکر درم برابر که
 در یکی خیار بود اگر بهای هر دو بنده جدا گانه معین کرد و خیار نیز در بنده معین
 کرد جایز بود و اگر خیار و بهای هر بنده معین نکرد جایز نبود مسئله اگر
 دو بیاسته خانه خرید بر آنکه مشتری را خیار باشد و هر که ام که خواهر برده
 درم اختیار کند بیع جایز بود و در چهار خانه جایز نبود و بقول زفر و شافعی بیع
 و هر دو مسئله بیع فاسد بود مسئله اگر دو کس کالای خرید بشرط
 خیار و یکی اجازت کرد و دوم نتواند که نسخ کند و بقول صاحبیه تواند مسئله
 اگر بنده خرید بشرط آنکه نان پیرو یا نویسنده است و بخلایف آن بود
 مشتری مجتبی بود و تمام بهای بستاند و بیع نسخ کند یا خیار را

در بیع خیار و اجازت و نسخ و طلی و نکاح فاسد و بیع در غیبت و بیع در موت و بیع در بیکشتن مدت و بیع در مدبر و مکاتب کردن و بیع در حواریه و بیع در بیاسته خانه و بیع در کس کالای خرید بشرط خیار و بیع در بنده معین و بیع در نان پیرو یا نویسنده است و بیع در مجتبی بود و تمام بهای بستاند و بیع نسخ کند یا خیار را

در بیع خیار و اجازت و نسخ و طلی و نکاح فاسد و بیع در غیبت و بیع در موت و بیع در بیکشتن مدت و بیع در مدبر و مکاتب کردن و بیع در حواریه و بیع در بیاسته خانه و بیع در کس کالای خرید بشرط خیار و بیع در بنده معین و بیع در نان پیرو یا نویسنده است و بیع در مجتبی بود و تمام بهای بستاند و بیع نسخ کند یا خیار را

در بیع خیار و اجازت و نسخ و طلی و نکاح فاسد و بیع در غیبت و بیع در موت و بیع در بیکشتن مدت و بیع در مدبر و مکاتب کردن و بیع در حواریه و بیع در بیاسته خانه و بیع در کس کالای خرید بشرط خیار و بیع در بنده معین و بیع در نان پیرو یا نویسنده است و بیع در مجتبی بود و تمام بهای بستاند و بیع نسخ کند یا خیار را

درین کلامی که مذکور است جایز بود چون بیند تواند که رو کند اگر چه پیش از
 دیدن رضا داده است و بقول شافعی رحمه الله علیه بیع پیش از دیدن جایز
 نیست **مسئله** اگر کالای را فروخت که در بین است بایه را اختیار
 نمود **مسئله** چهار رویت باطل شود بدینچه **مسئله** باطل شود **مسئله**
 اگر در ظاهر آن عمل فرمودی بین و کفر و یا زوای و مشرین در و یا طاهر
 جامه بچده و یا درون سرای دین در حال رد نکرد و یا رویت ساقط
 شود و بقول زفر رحمه الله علیه در آمدن درون سرای و باز کردن جامه شرط
 است برای سقوط چهار رویت و بقول محمد رحمه الله علیه روی دایه دیدن
 کافی است **مسئله** نظر وکیل بقبض او بچون نظر وکالت در سقوط چهار رویت
 و بظن قبول مشتری خیار او باطل شود و بقول صاحب بنظر وکیل بقبض خیار
 رویت ساقط نشود **مسئله** اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار
 او ساقط شود باییدن بیع اگر باییدن معلوم شود و آنچه بهوی معلوم شود خیار
 نابینا بهوی بود و آنچه چشیدنی است خیار نابینا چشیدن ساقط شود و در
 عقار چون بر نابینا صفت کنند در رد نکرد خیار رویت ساقط شود و
 بقول ابی یوسف رحمه الله علیه اگر نابینا در سرای است و اگر نابینا بود بی
 بدیدی و گفت رخای دادم خیار روی ساقط شود **مسئله** اگر یکی از دو
 جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید و بعد دوم جامه را دید
 تواند که هر دو جامه رد کند **مسئله** برون مشتری خیار رویت ساقط
 شود و رویت او میراث نشود و بقول شافعی رحمه الله علیه سراج نشود
مسئله اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دید و بعد از آن
 صفت یافت تواند که رد کند و اگر صفت یافت تواند که رد کند و اگر

این کلامی که مذکور است جایز بود چون بیند تواند که رو کند اگر چه پیش از
 دیدن رضا داده است و بقول شافعی رحمه الله علیه بیع پیش از دیدن جایز
 نیست **مسئله** اگر کالای را فروخت که در بین است بایه را اختیار
 نمود **مسئله** چهار رویت باطل شود بدینچه **مسئله** باطل شود **مسئله**
 اگر در ظاهر آن عمل فرمودی بین و کفر و یا زوای و مشرین در و یا طاهر
 جامه بچده و یا درون سرای دین در حال رد نکرد و یا رویت ساقط
 شود و بقول زفر رحمه الله علیه در آمدن درون سرای و باز کردن جامه شرط
 است برای سقوط چهار رویت و بقول محمد رحمه الله علیه روی دایه دیدن
 کافی است **مسئله** نظر وکیل بقبض او بچون نظر وکالت در سقوط چهار رویت
 و بظن قبول مشتری خیار او باطل شود و بقول صاحب بنظر وکیل بقبض خیار
 رویت ساقط نشود **مسئله** اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار
 او ساقط شود باییدن بیع اگر باییدن معلوم شود و آنچه بهوی معلوم شود خیار
 نابینا بهوی بود و آنچه چشیدنی است خیار نابینا چشیدن ساقط شود و در
 عقار چون بر نابینا صفت کنند در رد نکرد خیار رویت ساقط شود و
 بقول ابی یوسف رحمه الله علیه اگر نابینا در سرای است و اگر نابینا بود بی
 بدیدی و گفت رخای دادم خیار روی ساقط شود **مسئله** اگر یکی از دو
 جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید و بعد دوم جامه را دید
 تواند که هر دو جامه رد کند **مسئله** برون مشتری خیار رویت ساقط
 شود و رویت او میراث نشود و بقول شافعی رحمه الله علیه سراج نشود
مسئله اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دید و بعد از آن
 صفت یافت تواند که رد کند و اگر صفت یافت تواند که رد کند و اگر

[illegible]

محمد قزوینی خراسانی
میرزا فتح علی خان خراسانی
امین خان خراسانی
دکتر محمد علی خان خراسانی
دکتر محمد علی خان خراسانی
دکتر محمد علی خان خراسانی

در این باب از کتاب الفقه العظمی
 فی بیان حلال و حرام و غیره
 باب بیع و بیعیه
 ۲۱۲

رجوع بنقصان نکند و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه اگر مشتری بده را گشت بر
 بیع رجوع کند و در مسله طعام بقول ابی یوسف و محمد رحم الله انرا در این خورده است رجوع
 بنقصان کند و باقی طعام رد کند و اگر تمام طعام خورده است رجوع کند بر تمام نقصان
 مسله اگر بنده را خرید و از او کرد و باینده برود بعد مطع شد بر عیب
 رجوع بنقصان کند و بقول شافعی رحمه الله علیه در عتق رجوع نکند مسله
 اگر بیضه و یا خیار و یا جوز یا خرپزه خرید و شکست و فاسد یافت و اگر در و انتفاع
 تواند گرفت رد نکند و رجوع بنقصان کند و اگر منفعت نتواند گرفت رد کند و بکل
 شدن رجوع کند و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر برای آن شکست تا عیب روشن کند
 در مسله اولی نیز تواند رد کند مسله اگر مشتری بیع را فروخت و در دو
 روشد بسبب عیب اگر حکم قاضی روشد مشتری اول تواند که بر بیع
 خود رد کند و اگر بر همان روشد بی حکم قاضی نتواند که بر بیع اول رد کند
 مسله اگر بیع را خرید و قبض کرد و عیب دعوی عیب کرد و مشتری بر
 جبر نکند برای دفع ثمن تا آنگاه که مشتری بینه اقامت کند و یا باج رسوند
 خورد و اگر مشتری میگوید گواهان من ده شام اند باج را رسوند و بند و
 ثمن تسلیم کند مسله اگر مشتری دعوی میکند که این بینه که نیز بایت
 باج را رسوند ندهند مگر مشتری بینه اقامت کند که آن بنده نزدیک وی
 گرفته بود بعد باج را رسوند و هر که نزدیک تو هرگز نکرخت است مسله
 کنیز که خرید و قبض کرد و ثمن تسلیم کرد بعد مشتری در کنیز عیب یافت
 و میخواهد که رد کند باج میگوید همین کنیز را با چیزی دیگر فروخته ام مشتری
 میگوید که همین کنیز که آنها فروخته قول مشتری میگوید مسله اگر دو بنده
 را یک صفته خرید یکی را قبض کرد و در دوم عیب یافت مشتری

در این باب از کتاب الفقه العظمی
 فی بیان حلال و حرام و غیره
 باب بیع و بیعیه
 ۲۱۲
 در این باب از کتاب الفقه العظمی
 فی بیان حلال و حرام و غیره
 باب بیع و بیعیه
 ۲۱۲
 در این باب از کتاب الفقه العظمی
 فی بیان حلال و حرام و غیره
 باب بیع و بیعیه
 ۲۱۲

در این باب از کتاب الفقه العظمی
 فی بیان حلال و حرام و غیره
 باب بیع و بیعیه
 ۲۱۲

و اجاره و انماست
در هلد دوم آنکه عقد و
حاجت است و استثناء
در روی باطل مانند بیع و
صدقه و نکاح و غله
و صلح از دم محلول باطل
نیست عقوبان در استثناء
باطل است در روی رها
صلح تابع برای مادرین
عقد و صیغه و دلالت که
رودان و بیعت حاجت
در روی عقد و استثناء و ان
و حیثیت است تا که اگر
کد با حبس
برای اینست که
ممنوع است
صالح است برای دیگر

بیع در بنده خود و ملک جایز بود بجهت من و در مدبر و بنده دیگر و در قفس
 بیع جایز نبود و بقول زعفرانیه رحمه الله علیه در همه بیع فاسد بود بآب نی احکام
 بیع الفاسد **مسئله** اگر مشتری در بیع فاسد بیع را قبض کرد
 باذن بائع و هر دو عومن مال بود مشتری مالک شود و قیمت واجب است
 و هر یکی را ولایت فسخ بیع بود مگر که بیع از ملک مشتری بیرون آید
 به بیع یا نه و یا آزاد کند و یا بنده کند و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر چه قبض کنند
 ملک نشود و بقول صاحبیه بنا را خراب کند و سرائی بر بائع رود کند و در فسخ
 بیع بائع نتواند که پیش تسلیم شدن بیع از مشتری بستاند **مسئله** اگر
 جاریه را بشیرای فاسد خرید و در هر دو بدل تلفاض شد مشتری
 این جاریه را بدست دیگری برچ فروخت برچ را صدقه کند و اگر بائع در
 ثمن برچ کرد بائع را حلال بود **مسئله** اگر بر شخصی مالی دعوی کرد و آن
 شخص مال داد مدعی ازین مال برچ حاصل کرد و بدهد هر دو اتفاق کرد و بیع
 مالی یافتند نبود مدعی علیه را داد سیل بنود مدعی را سود حلال بود
مسئله بیع بخش مکرده است و بخش آنکه در ثمن زیاده کند و مقهور
 خریدن ندارد و نیز مکرده است خریداری که دن بر خریدن دیگری
 بنیاد است کردن ثمن و نیز مکرده است تلفیق جلب یعنی شقی از شهری
 بیرون رود بر کار دانی که طعام سوی شهر آورد و از ایشان به ما بجا
 به بهاء سهیل بخرد و اگر شقی را زبان ندارد مکرده نبود مگر که شری بر اهل
 شهر پوشیده بود و نیز مکرده است فروختن شهری بدست
 بیابانی اگر اهل شهر محتاج باشند و نیز مکرده است فروختن
 بوقت باکنهاز جمله **مسئله** باکی نیست در بیع من نیز یعنی هر که

در بیع فاسد بیع را قبض کرد
 باذن بائع و هر دو عومن مال بود
 مشتری مالک شود و قیمت واجب است
 و هر یکی را ولایت فسخ بیع بود
 مگر که بیع از ملک مشتری بیرون آید
 به بیع یا نه و یا آزاد کند و یا بنده
 کند و بقول شافعی رحمه الله علیه
 اگر چه قبض کنند ملک نشود و بقول
 صاحبیه بنا را خراب کند و سرائی
 بر بائع رود کند و در فسخ بیع
 بائع نتواند که پیش تسلیم شدن
 بیع از مشتری بستاند
مسئله اگر جاریه را بشیرای فاسد
 خرید و در هر دو بدل تلفاض شد
 مشتری این جاریه را بدست دیگری
 برچ فروخت برچ را صدقه کند و اگر
 بائع در ثمن برچ کرد بائع را حلال
 بود
مسئله اگر بر شخصی مالی دعوی کرد
 و آن شخص مال داد مدعی ازین مال
 برچ حاصل کرد و بدهد هر دو اتفاق
 کرد و بیع مالی یافتند نبود
 مدعی علیه را داد سیل بنود مدعی
 را سود حلال بود
مسئله بیع بخش مکرده است و بخش
 آنکه در ثمن زیاده کند و مقهور
 خریدن ندارد و نیز مکرده است
 خریداری که دن بر خریدن دیگری
 بنیاد است کردن ثمن و نیز مکرده
 است تلفیق جلب یعنی شقی از شهری
 بیرون رود بر کار دانی که طعام
 سوی شهر آورد و از ایشان به ما
 بجا به بهاء سهیل بخرد و اگر شقی
 را زبان ندارد مکرده نبود مگر که
 شری بر اهل شهر پوشیده بود و نیز
 مکرده است فروختن شهری بدست
 بیابانی اگر اهل شهر محتاج باشند
 و نیز مکرده است فروختن بوقت
 باکنهاز جمله
مسئله باکی نیست در بیع من
 نیز یعنی هر که



فارس

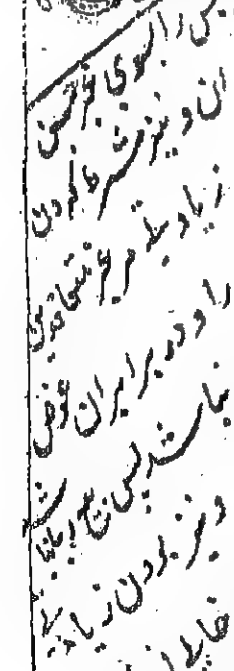
بانی که در بیع فاسد بیع را قبض کرد

[illegible]

مکرده شده
 ان نفع
 حاصل شده
 دنانی
 رول
 پست
 موالا
 س
 در دی بیان
 ابوسف
 نان
 نان
 خان
 شتری

دقیقہ خالص ہے
۱۲ مہینے کا
بیمار کے لئے
نشان جان چلا کر
داغ نہیں پڑتا
بلکہ چون پریر
کئی بار بیان
یاد دینی تا بحیر
یعنی واسطہ
شاید بی ہر گز
مردی بہت کم از
علاقہ کو ذرا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



درم اولیای ائمه
دورین و دورترین
است در این راه
از ادب و تقوی
فرا بخت نیست
وقت آن را
که لازم می آید
علت رباعی
علاوه بر
اینهاست که

بر یاده جایز بود قوی برین است و بروایتی از ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نبود
 مسئله فروختن گندم بار و گندم و بایه پست گندم جایز نبود خواه برابر
 باشد خواه زیاده مسئله فروختن جوب زیتون بروغن زیتون
 و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نیاشد مگر که روغن زیادت
 بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است بعده روا باشد که زیاده بمقابله
 کنجاره باشد مسئله فروختن جان گندم بار و گندم یا پست گندم جایز
 نبود خواه کم باشد یا زیاده مسئله وام بستن بآن بوزن جایز
 بود بمشمار جایز نبود این نزد یک ابی یوسف رحمه الله علیه است فتوی
 برین است و بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه هر دو طریق جایز نبود و بقول محمد رحمه الله علیه
 هر دو طریق جایز بود مسئله میان بنده و موهب و میان سلمان
 و حری در دار حرب روا نبود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در میان
 میان سلمان و حری در دار حرب روا بود **باب الحقوق**
 بخردن منزل مشرک که بالاست در بیع در نیاید مگر که ذکر کنند در بیع بکل
 حق هوله او و مبرافقه او بکل قبیل او کثیر بوفیه او و مسئله اگر بیعت
 خرید در بیع بکل حق و مینافع ذکر کرد بالا و آن در بیع در نیاید تا بالا
 در بیع بصح ذکر نکند مسئله اگر سرای خرید ناودان در بیع در آید و بالا
 آن سرای نیز در آید مسئله در سابط خریدن سرای در نیاید مگر ذکر کنند
 بکل حق هوله او و مبرافقه او بکل قبیل او کثیر بوفیه او و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه
 اگر سابط درون سرای است نیاید ذکر بکل حق هوله کند سابط در بیع در آید
 مسئله اگر از سرای بیعت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و میل
 در بیع در نیاید مگر بکل حق هوله او و مبرافقه ذکر کنند مسئله اگر مردی در بیع

جایز بود قوی برین است و بروایتی از ابی حنیفه رحمه الله علیه جایز نبود
 مسئله فروختن گندم بار و گندم و بایه پست گندم جایز نبود خواه برابر
 باشد خواه زیاده مسئله فروختن جوب زیتون بروغن زیتون
 و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نیاشد مگر که روغن زیادت
 بود از آن روغن که در کنجد و زیتون است بعده روا باشد که زیاده بمقابله
 کنجاره باشد مسئله فروختن جان گندم بار و گندم یا پست گندم جایز
 نبود خواه کم باشد یا زیاده مسئله وام بستن بآن بوزن جایز
 بود بمشمار جایز نبود این نزد یک ابی یوسف رحمه الله علیه است فتوی
 برین است و بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه هر دو طریق جایز نبود و بقول محمد رحمه الله علیه
 هر دو طریق جایز بود مسئله میان بنده و موهب و میان سلمان
 و حری در دار حرب روا نبود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در میان
 میان سلمان و حری در دار حرب روا بود **باب الحقوق**
 بخردن منزل مشرک که بالاست در بیع در نیاید مگر که ذکر کنند در بیع بکل
 حق هوله او و مبرافقه او بکل قبیل او کثیر بوفیه او و مسئله اگر بیعت
 خرید در بیع بکل حق و مینافع ذکر کرد بالا و آن در بیع در نیاید تا بالا
 در بیع بصح ذکر نکند مسئله اگر سرای خرید ناودان در بیع در آید و بالا
 آن سرای نیز در آید مسئله در سابط خریدن سرای در نیاید مگر ذکر کنند
 بکل حق هوله او و مبرافقه او بکل قبیل او کثیر بوفیه او و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه
 اگر سابط درون سرای است نیاید ذکر بکل حق هوله کند سابط در بیع در آید
 مسئله اگر از سرای بیعت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و میل
 در بیع در نیاید مگر بکل حق هوله او و مبرافقه ذکر کنند مسئله اگر مردی در بیع

در بیع در نیاید مگر بکل حق هوله او و مبرافقه ذکر کنند مسئله اگر مردی در بیع
 بیعت بیع شیر جوان شیر جوان غیر جنس این و بیع سرکه و خاگاه سرکه و انکو و بیع سرکه

بی اجاره
 خود را از راه
 با ابد عشاق درم
 صورت
 شده است
 در کرب امام محمد
 نامه عشق و مایه
 نیکو صلی الله علیه و سلم
 لا عشق فما لا عسلک
 و درین سخن
 در عین بی
 این علام
 منتظر
 وقت و چون ثابت
 شده است
 منتظر
 ملک

[illegible]

پیش از قبض جائز نبود تا اگر دیگر برادر مسلم فیه شریک میکنند و یا مسلم فیه را بتولیت
 بفروشد جائز نبود مسلم اگر در مسلم اقاله کردند و مسلم نتواند که بدله سرایه از مسلم آید
 چیزی دیگر بستاند مسلم اگر مسلم آید یک خردار کندم خرید و مسلم را فرومود تا
 از بدل مسلم فیه قبض کنند جائز نبود و اگر مسلم آید رب مسلم را فرومود که اول بار برای
 او قبض کند بعد برای خود قبض کند و آدم چنان کرد یعنی یک بار برای او بماند
 کرد بار دوم برای خود بماند کرد جائز بود و اگر یک خردار کندم خرید و برادر را
 فرومود تا بدل قرض خود قبض کند جائز بود مسلم اگر در خردار کندم مسلم بت
 در مسلم مسلم آید را فرومود تا بطرف رب مسلم بکین کند و مسلم آید بقیست رب مسلم
 مسلم فیه را بطرف او بکین کرد و قبض نمود اگر مسلم محقق خرید و بایع را فرومود
 تا بطرف مشتری بکین کند بایع در غیبت مشتری آورد او بکین کرد قبض بود مسلم
 اگر بکاریه در خردار خط مسلم بت و مسلم آید جاریه را قبض کرد و بعد اقاله
 که دند پس جاریه بت مسلم آید فرومود یا پیش از اقاله جاریه را اقاله
 باقی بود در مسلم اول و درست باشد و در مسلم دوم و قیمت جاریه در هر دو
 صورت واجب آید بر مسلم در روز قبض را اگر جاریه خرید و در هر دو بعد اقاله
 که دند بعد جاریه بت مشتری ببرد اقاله باقی میشود و اگر بعد از موت
 جاریه اقاله که دند نیز اقاله باطل شود مسلم اگر مسلم بگوید
 ردی بشرط کرده ام و رب مسلم بگوید که هیچ شرطی ندارم قول مسلم آید
 معتبر بود و اگر رب مسلم ردی بشرط ردی بگوید و مسلم آید شکر است
 قول رب مسلم معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله قول مسلم آید
 معتبر بود و اگر رب مسلم دعوی اجل بگوید و مسلم آید شکر است قول رب مسلم
 معتبر بود و اتفاق و اگر مسلم آید دعوی اجل میکنند و رب مسلم شکر است

درین باب که اگر مسلم فیه را بتولیت
 بفروشد جائز نیست
 و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید
 و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید
 و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید
 و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید

و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید
 و اگر مسلم فیه را بفروشد
 و مسلم نتواند بدله سرایه
 از مسلم آید

اگر تیغ با حلیه فروخت بعد در دم وقت حلیه از پنجاه درم نقره است و مشتری را پنجاه درم
 بایع داد و بایع درست باشد و پنجاه درم نفیوس حلیه بود اگر چه بیان نکرد که
 این پنجاه درم حلیه است و همچنین اگر گفت این پنجاه درم از بها هر دو چیز است
 نیز پنجاه درم حلیه بود و بایع جایز بود اگر هر دو عاقد متفرق شدند و بایع
 قبض شد بایع در تیغ درست بود و در نقره فاسد شود اگر نقره از تیغ جدا شود
 بیضرر و اگر بیضرر جدا نمی شود بایع هر دو باطل شود **مسئله** اگر او در نقره فروخت
 و چیزی از ثمن قبض کرد و از مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض شده
 است بایع باطل نبود و در مقداری که ثمن قبض شده است جایز بود و او را ندان
 هر دو مشترک بود و اگر بایع از او مستحق با استحقاق بر مشتری میسر بود
 باقی کسب ثمن بستاند یا رد کند **مسئله** اگر قطعه نقره فروخت و بایع
 از آن قطعه مستحق با استحقاق بر مشتری باقی کسب ثمن بستاند یا چهار **مسئله**
 اگر دو درم نقره و یکدینار زر بود و نیاز زر و یک درم نقره فروخت جایز بود
 یعنی هر دو در مجلس قبض کند و در مقابل دینار بود و در مقابل دینار و
 بقول زعفرانی رحمه الله جایز نبود و همچنین اگر یک خردار کند و یک خردار جو
 بدو خردار کند و بدو خردار جو فروخت جایز بود و هر جنس مقابل خلاف
 جنس بود و بقول زعفرانی رحمه الله جایز نبود **مسئله** اگر یازده درم
 را بده درم نقره و یکدینار زر فروخت بایع جایز بود **مسئله** اگر یکدینار
 صبیح و دو درم منشوش بود و درم صبیح و یکدینار منشوش فروخت جایز بود
مسئله اگر زید از عمره درم باقیه دارد و عمره بدست زید و نیاز زر
 فروخت بمقابل دینار که بر عمره بود یا بده درم مطلق فروخت و عمره
 دینار زر بید داد در هر دو نوع بایع جایز بود و دینار از دینار عمره بطریق تقاضا

اگر تیغ با حلیه فروخت بعد در دم وقت حلیه از پنجاه درم نقره است و مشتری را پنجاه درم بایع داد و بایع درست باشد و پنجاه درم نفیوس حلیه بود اگر چه بیان نکرد که این پنجاه درم حلیه است و همچنین اگر گفت این پنجاه درم از بها هر دو چیز است نیز پنجاه درم حلیه بود و بایع جایز بود اگر هر دو عاقد متفرق شدند و بایع قبض شد بایع در تیغ درست بود و در نقره فاسد شود اگر نقره از تیغ جدا شود بیضرر و اگر بیضرر جدا نمی شود بایع هر دو باطل شود **مسئله** اگر او در نقره فروخت و چیزی از ثمن قبض کرد و از مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض شده است بایع باطل نبود و در مقداری که ثمن قبض شده است جایز بود و او را ندان هر دو مشترک بود و اگر بایع از او مستحق با استحقاق بر مشتری میسر بود باقی کسب ثمن بستاند یا رد کند **مسئله** اگر قطعه نقره فروخت و بایع از آن قطعه مستحق با استحقاق بر مشتری باقی کسب ثمن بستاند یا چهار **مسئله** اگر دو درم نقره و یکدینار زر بود و نیاز زر و یک درم نقره فروخت جایز بود یعنی هر دو در مجلس قبض کند و در مقابل دینار بود و در مقابل دینار و بقول زعفرانی رحمه الله جایز نبود و همچنین اگر یک خردار کند و یک خردار جو بدو خردار کند و بدو خردار جو فروخت جایز بود و هر جنس مقابل خلاف جنس بود و بقول زعفرانی رحمه الله جایز نبود **مسئله** اگر یازده درم را بده درم نقره و یکدینار زر فروخت بایع جایز بود **مسئله** اگر یکدینار صبیح و دو درم منشوش بود و درم صبیح و یکدینار منشوش فروخت جایز بود **مسئله** اگر زید از عمره درم باقیه دارد و عمره بدست زید و نیاز زر فروخت بمقابل دینار که بر عمره بود یا بده درم مطلق فروخت و عمره دینار زر بید داد در هر دو نوع بایع جایز بود و دینار از دینار عمره بطریق تقاضا

دری باشد نه آنکه در حق
دارد با غایت بگوید
در حق است که سزا
صود بر دفع سبیل
بر قاضی واجب نیست
که مدعی علیه را ضرر دهنی
مگر در طلب کفیل از
او و حکم از قاضی است
واجب باشد که او بگوید
کرد نفس از حق بی طلب
قاضی مدعی علیه خودی
کفیل نفسی را و محض
دفعه خارج است
در حد و قصاص
کردن مدعی علیه
و او بگوید که دو
گواه مستور الحال
که او عادل که قاضی
عدالت او را میداند
گواهی بر سبیل برسد
امام مدعی باید که تا
استخوان قاضی را بکشد
قصاص مدعی را لازم

اورد در مکانی که مکتول له بتواند که مخاصمت کند چنانچه درون شهر کفیل تسلیم کند
بنفس از کفالت بری شود و اگر شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در
مجلس قاضی حاضر گرداند و بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه اگر در بازار تسلیم کند
بری باشد مسئله کفالت بنفس باطل شود بوقت مطلوب و بوقت کفیل
فاما بوقت طالب باطل نشود مسئله اگر میبایخی بنفس مطلوب را بطالت تسلیم
کرد از ضمانت بری شود اگر چه در حال کفالت بر اقامه تسلیم مطلوب شرط
نبود است و اگر مکتول غیبه بنفس خود را تسلیم کرد از جهت کفیل کفیل بری شود و اگر
کفیل کفیل یا رسول کفیل مطلوب را بطالت تسلیم کرد و کفیل بری شود مسئله
اگر کفیل بنفس شد بشرطی که اگر مکتول به افراد تسلیم نکند ضامن باشم بواجب
بر روی است چنانچه بود و اگر فردا مکتول را تسلیم نکرد و یا مطلوب بر و مال را
ضامن شود و بقول شایع رحمه الله علیه این کفالت جایز نبود مسئله
اگر مردی بر یکی دعوی صدد و بنار کرد و مردی میبایخی شد و گفت اگر فردا
مدعی علیه را بیتو تسلیم نکنم صدد و بنار بر من بودم مدعی طلب کرد و میبایخی مدعی علیه را
تسلیم نکرد صدد و بنار لازم شود مسئله در حد و قصاص بر میبایخی بدادن
نفس جبر نکند و بقول ابی یوسف و محمد در حد و قصاص بر میبایخی دادن
بنفس جبر نکند مسئله در حد و قصاص جس نکند مگر بگوایی دو مرد مستور
یا بگوایی یک عادل که قاضی بحدالت او عالم بود مسئله کفالت چال جایز
است اگر چه مالی مجهول بود چون دینی صحیح باشد و آن هر دینی است که ساقط
نشود مگر بداد کردن یا ببراء کردن چنانچه گوید میبایخی شده ام از روی بهر ار
درم و یا گوید میبایخی شده ام از روی بدانی ترا بر روی است و یا گفت میبایخی شدم
از روی بدانی برسد ترا درین بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی

در حد و قصاص بر میبایخی بدادن
نفس جبر نکند و بقول ابی یوسف و محمد در حد و قصاص بر میبایخی دادن
بنفس جبر نکند مسئله در حد و قصاص جس نکند مگر بگوایی دو مرد مستور
یا بگوایی یک عادل که قاضی بحدالت او عالم بود مسئله کفالت چال جایز
است اگر چه مالی مجهول بود چون دینی صحیح باشد و آن هر دینی است که ساقط
نشود مگر بداد کردن یا ببراء کردن چنانچه گوید میبایخی شده ام از روی بهر ار
درم و یا گوید میبایخی شده ام از روی بدانی ترا بر روی است و یا گفت میبایخی شدم
از روی بدانی برسد ترا درین بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی

عادل که قاضی بحدالت او عالم بود مسئله کفالت چال جایز
است اگر چه مالی مجهول بود چون دینی صحیح باشد و آن هر دینی است که ساقط
نشود مگر بداد کردن یا ببراء کردن چنانچه گوید میبایخی شده ام از روی بهر ار
درم و یا گوید میبایخی شده ام از روی بدانی ترا بر روی است و یا گفت میبایخی شدم
از روی بدانی برسد ترا درین بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی

بر منست و با گفت آنچه فلان از تو غصب کند بر من است پس بدین مایل
طالب مخیر بود به کفیل و یا بر مدیون مطالبه کند مگر که در کفالت بشرط برآه اصل
کرده باشد پس حواله بود چنانچه حواله بشرط عدم برآه محیل کفالت است
مسئله اگر طالب از کفیل مطالبه کرد کفیل نیز تواند که از اصل مطالبه کند
و اگر از اصل مطالبه کند نیز تواند که از کفیل مطالبه کند
تعلیق کفالت بشرط ملازم جایز است و آن بشرطی است که بدان حقوق
واجب شود چنانکه گوید اگر بیع مستحق شود من ضامنم از ثمن و شرط
که بدان امکان استیفاء بود چنانکه گوید اگر بیدار از سفر آید من ضامنم
و نیز مکفول عنه است و بشرطی که بدان استیفاء معتذر شود
تعلیق کفالت بجز شرط جایز نبود چنانکه گوید اگر باد بود من ضامنم بغضب
یا بخیزی که متر است بر و در این صورت کفالت درست بود و مال یا نفس
در حال لازم بود مسئله اگر گفت کفیل شدم بدانچه ترا بر ذری است
و مکفول له بینه اقامت کرد و نیز در دم بر کفیل لازم شود و اگر بینه اقامت
نکرد کفیل مصدق بود بدانچه اقرار کند یا ننماید و اگر مدیون نیز بیاد
از آن اقرار کند بر کفیل لازم نشود کفالت صحیح است با مر مکفول عنه و غیر ارم و ی
پس اگر با مر مطلوب میانجی شد بدانچه ادا کرد بر مطلوب تواند که رجوع کند
اگر نه امر میانجی شد بدانکه ادای کرده مطلوب نتواند رجوع کند
مسئله میانجی پیش از ادا مال بر اصل مطالبه نکند و اگر مدعی بر میانجی
ملازم است کند میانجی نیز بر اصل ملازم است کند تا خلاص کند و اگر حص
کرده شد کفیل حص کرده نمیشود و مکفول عنه نیز و اگر اصل مال ادا کرد میانجی بر میانجی

[Handwritten Persian script at the bottom of the page, likely bleed-through from the reverse side.]

[illegible][illegible]

و اگر طالب اصل را بری کرد انبیا از دین کفیل خبر بری شود و اگر طالب اصل
 را مهلت داد بر کفیل نیز موصول شود و اگر طالب کفیل را بری کرد انبیا و یا
 در کفیل تاخیر کرد اصل بری نشود و بروی تاخیر نشود **مسئله** اگر کفیل یا
 اصل یا رب مال از هزار درم بپایان درم صلح کرد از پانصد درم دیگر برود
 بری شوند **مسئله** اگر گفت طالب مر کفیل را بریت الی من المال
 پس میانی بر مطلوب رجوع کند اگر با مر اصل میانی شده است **مسئله**
 اگر طالب گفت میانی را برایتک و یا گفت بریت میانی بر مطلوب رجوع
 نکند و **مسئله** یا شد حق طالب را بر مطلوب چنانچه بود و بقول
 الی یوسف در لفظ بریت میانی بر مطلوب رجوع کند **مسئله** غریق
 براه از کفالت بشرط باطل است چنانکه گوید طالب مر کفیل را وقت
 ز به آید پس تو بنزاری از کفالت **مسئله** کفالت بنفس در حد و
 قصاص و بیع و مرهون و امانت باطل است **مسئله** کفالت شمن
 و مضروب و مقبوض برای خریدن و بیع فاسد جایز است **مسئله**
 اگر دانه تراستی بکار کرد برای بار کردن اگر همین بود کفالت بران
 جایز نبود **مسئله** اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت و مردی
 خدمت این بنده میانی شد جایز نبود **مسئله** کفالت بنفس مال
 جایز نبود مگر لقبول طالب در مجلس عقد کفالت و بقول الی یوسف
 رحمه الله علیه اگر بعد از مجلس طالب را خبر شد و اجازت نکرد جایز
 بود **مسئله** اگر در غیبت غلام مرلین مدیون داشت را گفت کفیل
 شواهن بدینی که بر منست و دارت میانی شد جایز بود **مسئله**
 اگر مدیون مفلس مرد و مردی از وی میانی شد برای غلام جایز نبود

بوی شدند و اوست
 اصل و کفیل را بری از کفالت است
 است بعد از صلح و رجوع
 کفیل را بری از کفالت است
 یا طالب صلح کرد چون
 بر اصل و کفیل و بران
 بر اصل و کفیل و بران
 بدل دین خود را که
 خود را در گرفت
 کفیل را بران بران
 یا کفالت
 کفیل

بوی شدند و اوست
 اصل و کفیل را بری از کفالت است
 است بعد از صلح و رجوع
 کفیل را بری از کفالت است
 یا طالب صلح کرد چون
 بر اصل و کفیل و بران
 بر اصل و کفیل و بران
 بدل دین خود را که
 خود را در گرفت
 کفیل را بران بران
 یا کفالت
 کفیل

بوی شدند و اوست
 اصل و کفیل را بری از کفالت است
 است بعد از صلح و رجوع
 کفیل را بری از کفالت است
 یا طالب صلح کرد چون
 بر اصل و کفیل و بران
 بر اصل و کفیل و بران
 بدل دین خود را که
 خود را در گرفت
 کفیل را بران بران
 یا کفالت
 کفیل

نسخه سجلاست و چنانکه در محضر غیر نیست و در حال محوسان نظر کند
پس هر که اقرار کند بقتضای بینه جبروی اقامت کند الزام کند
اگر اقرار نکند و بینه حاضر شد بفرماید تا ندانند هر روز تا حتم حاضر شود
و در دو معینه و اجرت و قضا عمل کند باینه و یا باقرار و بقول قاضی
معزول عمل نکند مگر که خود اقرار کند که قاضی معزول این امانت را
باوقفت و یا اجرت این بدو تسلیم کرده است انگاه قول قاضی معزول
قبول کند و حکم در مسجد و یاد سراي خود کند و بقول شافعی رحمه الله علیه در مسجد
نشین بر ای حکم کرده است مسئله بدو بزرگ کند مگر که از قضا است
خود و یا از کسی پیش از قضا بدو او قبول میکند و او در دعوت حاضر
نشود و در باز جازه حاضر شود و بفرماید و هر دو خصم را برادر دارد
نشین و پیش دادن و در روی یکی از دو خصم کجوشی نظر نکند و با یکی از دو
خصم بسم و مزاج نکند و یکی از دو خصم اشارت و تلقین حجت نکند و نیز یکی
را از ایشان ضایع نکند و کراهه تلقین نکند که تو کوه ای صمدی بنشین و چنین
و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه تلقین کردن تا بدو جاپیر بود اگر خصم
نیاست و الله اعلم فصل اذا ثبت الحق مسئله خون حق
مدعی پیش قاضی ثابت شد مدعی بینه را بفرماید تا حق بدعی دفع کند
و اگر امتناع او و جس کند و بهاء متاعی که خریدن باشد و در بدل قرض و در مهر
حال در آنچه بسم کفالت لازم شود و اما در غیر آن مگر اگر مدعا عادی بود
که من بفرماید جس نکند مگر که عظیم عباد او را تا ثابت کند بینه جس نکند بدی
که قاضی مصالح بیند بینه بفرماید که مای ظاهر شد را کند و فرما او را از دو
جهد اندک بفرماید و ملائت کند مسئله اگر مدعا عظیم پیش از جس به افلاس اقامت کند

که این نامه بدور رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بیزد نام باطل
 نشود و بموت فیم نامه قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیز
 جایز است مگر در حدود و قصاص مسئله قاضی خلیفه نکیر و مکر که دایه
 بر و تفویض کرده باشند فاما امور با قاضی است چه جایز بود که خلیفه کبر و بی اذن
 ایام مسئله اگر پیشتر قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف
 حدیث مشهور قرآن و اجماع نبود انقضائند مسئله حکم قاضی
 بکوائمان در دعوای در عقود و منوخی ظاهر او باطن نافذ بود فاما در املاک مسئله
 در ملک مطلق حکم قاضی بکوائمان در دعوای ظاهر او باطن نافذ بود و باطن
 نافذ نشود و بقول ابی یوسف و محمد و فرقه شافعی رحمة الله علیها حکم قاضی
 بکوائمان در دعوای در عقود و منوخی در ظاهر نافذ بود و در باطن نافذ بود مسئله
 حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر کفو و کین یا دعی غایب یا لرغوب
 بر غایب که بسبب او دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجا حاضر
 غایب ختم شود چنانکه در دعوای متاعی که در وقت غیبت
 شد از کبر غایب و غیره شد و در بدین شهر او ملک است از مکر
 اقامت کرد و قاضی بدان حکم کرد و مکر بعد از حکم حاضر شد و از
 شرا منکر شد الفاروی معسر نبود مسئله جایز است که قاضی
 مال صغیر را دام دهد و ملک قرض بنویسد اما پذیرد و دعی نتواند که مال
 صغیر را دام دهد و التذاعلم بالصواب کتاب الحکم
 اگر دو کس مرد میرا حکم گرفتند تا میان هر دو کس حکم
 کنند پس حکم به بیند یا با قرار یا بیکول حکم کرد جایز بود مسئله
 حکم گرفتن در حدود و قصاص جایز نبود مسئله اگر بقتل خطا حکم کردند

بدرستی در قاضی
 از آن خلاف اهل
 با خلاف اجماع
 جایز در کتب اصول
 فقه تدریج دار و بافتان
 به را عینی اجماع
 بافتان به اصول
 از آن در ظاهر و باطن
 باشد در کتب
 اصحاب و ضوابط
 علمیه و اصول
 منقول و معقول
 نیکنامه و بافتان
 مخالفت و بافتان
 و نیز در بافتان
 اختلاف اصول
 اصحاب و ضوابط
 علمیه و اصول
 منقول و معقول
 نیکنامه و بافتان
 مخالفت و بافتان
 و نیز در بافتان

این نامه بدور رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بیزد نام باطل
 نشود و بموت فیم نامه قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیز
 جایز است مگر در حدود و قصاص مسئله قاضی خلیفه نکیر و مکر که دایه
 بر و تفویض کرده باشند فاما امور با قاضی است چه جایز بود که خلیفه کبر و بی اذن
 ایام مسئله اگر پیشتر قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف
 حدیث مشهور قرآن و اجماع نبود انقضائند مسئله حکم قاضی
 بکوائمان در دعوای در عقود و منوخی ظاهر او باطن نافذ بود فاما در املاک مسئله
 در ملک مطلق حکم قاضی بکوائمان در دعوای ظاهر او باطن نافذ بود و باطن
 نافذ نشود و بقول ابی یوسف و محمد و فرقه شافعی رحمة الله علیها حکم قاضی
 بکوائمان در دعوای در عقود و منوخی در ظاهر نافذ بود و در باطن نافذ بود مسئله
 حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر کفو و کین یا دعی غایب یا لرغوب
 بر غایب که بسبب او دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجا حاضر
 غایب ختم شود چنانکه در دعوای متاعی که در وقت غیبت
 شد از کبر غایب و غیره شد و در بدین شهر او ملک است از مکر
 اقامت کرد و قاضی بدان حکم کرد و مکر بعد از حکم حاضر شد و از
 شرا منکر شد الفاروی معسر نبود مسئله جایز است که قاضی
 مال صغیر را دام دهد و ملک قرض بنویسد اما پذیرد و دعی نتواند که مال
 صغیر را دام دهد و التذاعلم بالصواب کتاب الحکم
 اگر دو کس مرد میرا حکم گرفتند تا میان هر دو کس حکم
 کنند پس حکم به بیند یا با قرار یا بیکول حکم کرد جایز بود مسئله
 حکم گرفتن در حدود و قصاص جایز نبود مسئله اگر بقتل خطا حکم کردند

و او بریت بر ماند حکم کرد جائز نبود **مسئله** در حکم اهل بیت قضایه طاعت
 تا اگر کافر یا مشرک و یا صبی و یا مدعی یا سحر و تندی را حکم گرفتند جائز بود
مسئله هر یکی از خصمان بتواند که پیش از حکم حکم بر جوع کنند و چون
 حکم حکم کرد لازم بر هر دو خصم **مسئله** اگر حکم حکم پیش قاضی رفع کردند
 ابطال کند اگر موافق ندید بود و اگر مخالف بود ابطال کند **مسئله**
 بطلان است حکم حکم و عالم برای پیروی و مامور و مقرر در آن خود حکم و حکم بر
 ایشان جائز بود و الله اعلم **باب فی مسایلی شیئ مسئله**
 اگر خانه یکی علوی و دیگری مصلی صاحب نفل تواند شد در دیوار خود هیچ زنده
 و یار و زینت سوراج کند بی قضای صاحب علوی و قول بی ریاست و بعد
 رحم الله اگر علوی از زبان ندارد و تواند که بکشد **مسئله** اگر کوچه است دراز
 از آن کوچه که به سربست بیرون آمده است اصل کوچه دراز نتواند که
 درین کوچه سربست در کنند اما اگر کوچه مدور است که هر دو طرف او متصل
 است هر یک تواند که درین کوچه مدور در ی کشند **مسئله** اگر
 زید بر عرد عوی بیسه سرایی کرد و از آن سرای که در دست عرسه و زید
 گفت که عمر این سرای را در فلان وقت بمن بخشیده بود قاضی بیسه
 طلب کرد بعد از آنکه عمر از بیسه منکر شده است باز گفت از تو خریدم ام و
 بیسه بر شرا و اقامت کرد و تبارج سابق از بیسه مقبول نبود و دیگر تاریخ
 شرا و موخر بود از بیسه مقبول بود **مسئله** اگر مردی دعوی کرد که این جای
 از من خریده و او منکر شد و اگر بایع ترک خصوصت گرفت بایع تواند که
 این جاری را و طای کند **مسئله** اگر قرار کرد که از فلان و دوم
 قبض کرده ام بعد میگوید که ده درم ز بومف بود نقدین کشند و کشند

قاضی حکم داد
 نفس کرده خود بر ماند
 حکم کنند از آن حکم
 مخالف و بیست قاضی
 است و مخالف نفس
 که آن حدیث جعلی است
 است که در او را بنای
 بود یکی که در او را بنای
 حکم بود بر دین
 ز خود غیر خواصی
 حکم بر او
 زنده را و قول
 قوه بخیر خرید و
 دیت بدین
 سابق از بیسه
 سکه بخرید دعوی کرد
 که زید کوچه را از
 من خریده است و
 زید انکار کرد و اگر
 از من خریده است

قاضی حکم داد
 نفس کرده خود بر ماند
 حکم کنند از آن حکم
 مخالف و بیست قاضی
 است و مخالف نفس
 که آن حدیث جعلی است
 است که در او را بنای
 بود یکی که در او را بنای
 حکم بود بر دین
 ز خود غیر خواصی
 حکم بر او
 زنده را و قول
 قوه بخیر خرید و
 دیت بدین
 سابق از بیسه
 سکه بخرید دعوی کرد
 که زید کوچه را از
 من خریده است و
 زید انکار کرد و اگر
 از من خریده است

قاضی حکم داد
 نفس کرده خود بر ماند
 حکم کنند از آن حکم
 مخالف و بیست قاضی
 است و مخالف نفس
 که آن حدیث جعلی است
 است که در او را بنای
 بود یکی که در او را بنای
 حکم بود بر دین
 ز خود غیر خواصی
 حکم بر او
 زنده را و قول
 قوه بخیر خرید و
 دیت بدین
 سابق از بیسه
 سکه بخرید دعوی کرد
 که زید کوچه را از
 من خریده است و
 زید انکار کرد و اگر
 از من خریده است

مسئله اگر گفت که ترا بر من هزار درم است و او رد کرد بعد از تصدیق
کرد مقوله را هیچ واجب نباید بر مقرر مسئله اگر مردی بر زید مدعی غصب مال گردد
و زید بگوید گفت که ترا هیچ وقت بر من چیزی نبود مدعی بنیة بهر از درم آورد و
زید بنیة برادار و یا بایر آورد بنیة زید بقبول بود و بقول زفر رحمة الله علیه بقبول
نموده اگر زید زیادت کند در جواب دعوی گفت ترا بر من هرگز چیزی نبوده است و
من ترا غصبی شناسم مدعی بنیة بهر از درم آورد و زید بنیة برادار یا بایر آورد نشنود مسئله اگر مردی
بر زید مدعی غصب مال کرد که این سنگ بر دست من فروخته و زید گفت که کنیزک بدست تو فروخته
ام مدعی بنیة بشرا آورد و کنیزک را قبض کرد بعد مدعی در کنیزک عیبی دید
و او مدعی رد کرد و زید بنیة می آرد که مدعی از حمله عیوب ابر اگر ده است بنیة زید
نشنود مسئله اگر مردی صک اقرار بدیون نبشت و در آخر ذکر کرد هر که
این صک بر وزن اردو طلب کند آنچه در دست و در حق او است حق او را بپردازد و
بود متصل نبشت انشاء الله تعالی و یا در آخر صک ترا بخت اگر بر طلاق مدعی
دعوی اشتقاق کند خلاص و تسلیم آن بر من بود انشاء الله تعالی تمام صک باطل
شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم الله اقرار آخر که متصل است باثا و الله باطل
نشد و اقرار بر مقدم باطل نشود مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید
که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگوید که پیش از موت او اسلام
آورد قول ورثه معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه قول زن معتبر بود مسئله اگر
مردی بر زید مدعی غصب مال داد و لیعت کند است و میگوید که پس این میت
زید است بمرا و ارث ندارد و مال را بدو دفع کند و اگر مدعی و دیگر بر ا
میگوید که این نیز پس میت است و اول پس او را تکذیب کرد مال برای
اول حکم شود مسئله اگر مال میراث میان ورثه و یا میان غنای قسمت کردند

مسئله اگر گفت که ترا بر من نذر دردم است و آورد کرد بعد از تصدیق
 کرد مقوله را هیچ واجب نباید بر مقرر مسئله اگر مردی بر زید دعوی مال کرد
 و زید گفت که ترا هیچ وقت بر من چیزی نبود مدعی بنیه بهر از دردم آورد و
 زید بنیه بر او داد و یا با بر آورد بنیه زید مقبول بود و بقول زفر حجت اله علیه قبول
 نبود اگر زید زیادت کند در جواب دعوی و گفت ترا بر من هرگز چیزی نبوده است و
 من ترا نمی شناسم مدعی بنیه بهر از دردم آورد و زید بنیه بر او داد یا با بر آورد نشنود مسئله اگر مردی
 بر زید دعوی کرد که این سنگ بدست من فروخته و زید گفت که کثیر بدست تو فروخته
 ام مدعی بنیه بشرا آورد و کثیر را قبض کرد و بعد مدعی در کثیر عیبی دید
 و آورد دعوی زد که زید بنیه می ارزد که مدعی از حمل عیوب ابر کرده است بنیه زید
 نشنود مسئله اگر مردی صک اقرار بدیون نبشت و در آخر ذکر کرد که هر که
 این صک بر وزن اردو طلب کند آنچه در دست است حق او را بپردازد و در
 بود متصل نبشت انشاء الله تعالی و یا در آخر صک ترا بشت اگر بر سلطان مدعی
 دعوی استحقاق کند خلاص و تسلیم آن بر من بود انشاء الله تعالی تمام صک باطل
 شود و بقول ابی یوسف و محمد رحم الله اقرار آخر که متصل است بان شاء الله باطل
 شود و اقرار بر مقدم باطل نشود مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر میگوید
 که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثه ذمی میگوید که پیش از موت او اسلام
 آورد قول ورثه معتبر بود و بقول زفر حجت اله علیه قول زن معتبر بود مسئله اگر
 مردی بر زید بنیه مالی و دلیعت گذاشت و مدعی میگوید که پس این میت
 زید است نذر او داشت ندارد مال را بدو دفع کند و اگر مدعی و دیگر بر او
 میگوید که این نیز پس میت است و اول پس او را تکذیب کرد مال برای
 اول حکم شود مسئله اگر مال میراث میان ورثه و یا میان غیر است که در

[illegible]

جہانگیر دریا

وہابی ویتنام

تکلیف و تکلیف

دولت و ملت

والله اعلم
بالحق



شماره ۲۷

سیدین و عیال

مجلس النواب
السلطنة

فصل اول در بیان کلیات

10

و بقول مالك رحمه الله عليه كواهي و وزن شرطت **مسئله** در حقوق
ديكر كواهي دو مرد و يا يك مرد و دو وزن مقبول است و بقول شافعي رحمه الله عليه كواهي
زمان بامردان مقبول نيست مگر در اموال و توابع آن چون اجل و
شرط خیار **مسئله** در جميع مسائل لفظ شهادت در ادوات شهادت
و عدالت كواهيان شرطت تا اگر كواه گفت ميدانم و يا گفت يقين دارم
كه اين كار خيانت است كواهي نشنوند تا نگويد كه كواهي ميدهم و بقول ابی يوسف
رحمه الله عليه كواهي معروف با ثبوت است اگر چه فاسق است بشود **مسئله**
از حال شهيد و در ساير حقوق پنهان و شكاف القصد كنند و بقول ابی حنيفة حاكم
بر ظاهر عدالت مسلمان اختيار كنند **مسئله** تعديل تخم جائز نبود تا اگر
بر عا عليه سكويد كه كواهيان مدعي عدل اند نشنوند بلك قاضي از حال كواهيان القصد
كنند **مسئله** در تركيه شهادت و ترجمه شهادت و در رسالت از حيث حاكم بزرگي بگيرد و بگيرد
است **مسئله** در بيع و اقرار و حكم حاكم و غضب و قتل اگر خود شنیده و يا دیده
باشد جائز است كه كواهي دهد اگر چه اشهاد و نكرند **مسئله** كواهي فرع بي اشهاد
جائز نبود **مسئله** اگر كواه و قاضي و راوي حادثه ياد ندارند بشهادت ختن خط
عمل نكنند و بي معانيه كردن تمام شهادت جائز نبود مگر در نسب و موت
و نكاح و دخول و ولايت قاضي و اصل وقف پس در اين مسائل اگر كواهي از
كسي شنيد كه بر او اعتماد دارد و جائز بود كه كواهي دهد **مسئله** اگر چيزي
بدست يكي و بيد جائز بود كه كواهي دهد كه اين جز از آن اوست مگر در بيع
و نكاح و بقول ابی يوسف رحمه الله عليه شرطت كه غالب بود بر ظن كواه كه
اين كالا از آن ذواليد است و اگر از اين معلوم كواهيان بشن قاضي
بيان كردن كه تمام و يا بسبب معانيه قض كواهي ميدهم قبول نكند
اگر كواه بگويد كه من شنیده ام

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۲
 بر کسی که گواه باری
 بسبب اعدایا و اعدایان
 داشت باشد زیرا که
 عداوت برای دنیا
 حرام است پس چه
 آن باشد از کذب
 خط و پادشاه نجاشی
 که بر او

[illegible]

خدا را از
فانی پیدا نموده و
مؤمن که بر این سخن
پرسش
که امام حسین را و علی
و زبیر و عائشه و یزید
ارضا الله تعالی
بکنند و وسط که مانده
از دست از صفات و
شبهه که خدا را بخت
ناست میکند و جانب
حق بگوید و هر دو
ازین شش فرقه بهر دو طرف
فرقه است فریب نبرد
است در دو فرقه
که هر

نشنوند و اگر دعوی ملک مطلق کرد و گواهان ملک بسبب ارث و یا
 خرید یک گواهی دادند بشنوند مسئله اتفاق گواهان در لفظ و معنی
 مشترک است تا اگر یکی هزار درم گواهی داد و دوم بدو هزار نشنوند و بقول
 ابی یوسف و محمد بن احمد اگر مدعی دو هزار دعوی میکند گواهی هزار درم
 بشنوند مسئله آنکه یکی هزار درم گواهی داد و دوم به هزار و پانصد مدعی
 هزار و پانصد دعوی کرد و گواهی هزار درم نشنوند مسئله اگر دو گواهان
 هزار درم گواهی دادند و یک گواه گفت که مدیون پانصد داد، کرده است
 گواهی هزار درم بشنوند و گواهی یک گواه یا داد نشنوند مگر که گواهان دیگر
 نیز با او گواهی دهد و بر دایتی از ابی یوسف به پانصد درم حکم کنند و درین
 مسئله گواهی که یا داد، پانصد سید باید که اول هزار گواهی ندهد تا مدعی
 بقصرض یا پانصد اقرار نکند مسئله اگر دو گواه هزار درم گواهی دادند
 و یکی از ایشان گفت که کذب است گواهی هزار نشنوند و بقول زهری و محمد بن
 نشنوند مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که هزار درم را در روز شنبه در
 مکه گشته است و دو گواه دیگر گواهی دادند که هزار درم را همان روز در
 شنبه است گواهی هر دو بنده نشنوند و اگر یک بنده حکم شد بعهده بنده
 دیگر حاضر شد بنده دوم که حاضر شد باطل شود مسئله اگر دو گواه
 هر مردی گواهی دادند که کاژ او فردا بده است و در آن او اختلاف
 کرد و نطق کند و بقول ابی یوسف و محمد بن احمد اگر یک گواه گفت که
 فردا بده است و گواه دیگر گفت که باده بوده است قطع نمیشود و قهری کرد
 نشود گواهی ایشان اتفاق و اگر تعصب کاژ گواهی دادند و در آن
 ادا اختلاف کردند اتفاق گواهی نشنوند مسئله اگر یکی گواهی داد

اتفاق گواهان در لفظ و معنی
 مشترک است تا اگر یکی هزار درم
 گواهی داد و دوم بدو هزار
 نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد
 بن احمد اگر مدعی دو هزار دعوی
 میکند گواهی هزار درم بشنوند
 مسئله آنکه یکی هزار درم گواهی
 داد و دوم به هزار و پانصد مدعی
 هزار و پانصد دعوی کرد و گواهی
 هزار درم نشنوند مسئله اگر دو
 گواهان هزار درم گواهی دادند و
 یک گواه گفت که مدیون پانصد داد
 کرده است گواهی هزار درم
 بشنوند و گواهی یک گواه یا داد
 نشنوند مگر که گواهان دیگر نیز
 با او گواهی دهد و بر دایتی از
 ابی یوسف به پانصد درم حکم کنند
 و درین مسئله گواهی که یا داد
 پانصد سید باید که اول هزار
 گواهی ندهد تا مدعی بقصرض یا
 پانصد اقرار نکند مسئله اگر دو
 گواه هزار درم گواهی دادند و
 یکی از ایشان گفت که کذب است
 گواهی هزار نشنوند و بقول زهری
 و محمد بن نشنوند مسئله اگر دو
 گواه گواهی دادند که هزار درم
 را در روز شنبه در مکه گشته است
 و دو گواه دیگر گواهی دادند که
 هزار درم را همان روز در شنبه
 است گواهی هر دو بنده نشنوند و
 اگر یک بنده حکم شد بعهده بنده
 دیگر حاضر شد بنده دوم که
 حاضر شد باطل شود مسئله اگر دو
 گواه هر مردی گواهی دادند که
 کاژ او فردا بده است و در آن او
 اختلاف کرد و نطق کند و بقول
 ابی یوسف و محمد بن احمد اگر یک
 گواه گفت که فردا بده است و
 گواه دیگر گفت که باده بوده است
 قطع نمیشود و قهری کرد نشود
 گواهی ایشان اتفاق و اگر تعصب
 کاژ گواهی دادند و در آن ادا
 اختلاف کردند اتفاق گواهی
 نشنوند مسئله اگر یکی گواهی داد

در این باب از کتاب
 اختلاف در بیان
 و لفظ و معنی
 اتفاق گواهان
 در لفظ و معنی
 مشترک است تا اگر یکی
 هزار درم گواهی داد و
 دوم بدو هزار نشنوند
 و بقول ابی یوسف و محمد
 بن احمد اگر مدعی دو هزار
 دعوی میکند گواهی هزار
 درم بشنوند مسئله آنکه
 یکی هزار درم گواهی داد
 و دوم به هزار و پانصد
 مدعی هزار و پانصد دعوی
 کرد و گواهی هزار درم
 نشنوند مسئله اگر دو
 گواهان هزار درم گواهی
 دادند و یک گواه گفت که
 مدیون پانصد داد کرده است
 گواهی هزار درم بشنوند
 و گواهی یک گواه یا داد
 نشنوند مگر که گواهان
 دیگر نیز با او گواهی دهد
 و بر دایتی از ابی یوسف
 به پانصد درم حکم کنند
 و درین مسئله گواهی که یا
 داد پانصد سید باید که
 اول هزار گواهی ندهد تا
 مدعی بقصرض یا پانصد
 اقرار نکند مسئله اگر دو
 گواه هزار درم گواهی دادند
 و یکی از ایشان گفت که
 کذب است گواهی هزار
 نشنوند و بقول زهری و
 محمد بن نشنوند مسئله
 اگر دو گواه گواهی دادند
 که هزار درم را در روز
 شنبه در مکه گشته است
 و دو گواه دیگر گواهی
 دادند که هزار درم را
 همان روز در شنبه است
 گواهی هر دو بنده نشنوند
 و اگر یک بنده حکم شد
 بعهده بنده دیگر حاضر
 شد بنده دوم که حاضر
 شد باطل شود مسئله
 اگر دو گواه هر مردی
 گواهی دادند که کاژ او
 فردا بده است و در آن
 او اختلاف کرد و نطق
 کند و بقول ابی یوسف
 و محمد بن احمد اگر یک
 گواه گفت که فردا بده
 است و گواه دیگر گفت
 که باده بوده است قطع
 نمیشود و قهری کرد
 نشود گواهی ایشان
 اتفاق و اگر تعصب کاژ
 گواهی دادند و در آن
 ادا اختلاف کردند
 اتفاق گواهی نشنوند
 مسئله اگر یکی گواهی داد

برین قوای دادند
 رود نیست که قاف
 بر این حساب است
 که آنکه گویان بر است
 را با این مدعی بلشت
 یعنی بگویند بود و
 همه است و این دارا
 را با این بر است
 که از دست بخلاف
 نام ابو یوسف از
 که نزدیک دی کشیدن
 گویان در است با
 مدعی شتر و شتر
 پس که گویان گشتند
 این دارا در

[illegible]

که فلانته مذکوره را می شناسند و مدعی زنی را می بیند او دو گواهان فرج کفند
مانی و انیم که این زن فلانته مذکوره است یا نه قاضی از مدعی دو گواه دیگر
برای تعریف فلانته مذکوره طلب کند و همچنین اگر نامه قاضی بقاضی دیگر رسید
و در آن مذکور است که پیش من فلان بن فلان گواهی دادند که فلان بن
فلان را بر زید بن فلان چندین مال است و زید منکر شد که من آن زید
فلان نیستم پس نامه بر او حجت نشود تا دو گواه دیگر گواهی ندهند که این
زید همین فلان است **مسئله** اگر دو گواه فرج گویند و یا در نامه قاضی
بسوی قاضی دیگر نویسد که فلان بن فلان عیبه است روانما شد
تا نسب بقبیله خاص نکند **مسئله** اگر یک گواه اقرار کرد که گواهی
دروغ داده است تشهر کنند و نپذیرند و بقرای او بسبب و محرم شایع
بر وجهی که در حدیث و احادیث آمده است **مسئله** اگر دو گواه
عن الشریعه و از کشتن و از شهادت جانبر نبود مگر بخوف قاضی
مسئله اگر گواهان بیش از حکم حاکم رجوع کردند حکم نکند و اگر بعد از
حکم رجوع کردند حکم فسخ نشود و بر مشهود تاوان آنچه بدان گواهی
دادند بر ای مشهود علیه واجب اید اگر مدعی مال قبض کرده است اگر چه عین
و یا دین بوده است **مسئله** اگر یک گواه رجوع کرد بعد از حکم و قبض کردن مدعی
نصف مال ضامن شود **مسئله** در رجوع بقتیه مشهود معتبر است در رجوع
راجح تا آنکه سه گواه گواهی دادند و یکی رجوع کرد راجح هیچ ضامن نشود
و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مان تاوان واجب اید و اگر
یکی مرد و دوزن گواهی دادند و یک زن رجوع کرد در مال تاوان و هر
اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب اید

سأزوجه بخت اما اگر رفت عطف کردم به خوشی مردم به خطا کردم یار دودش دست تا برانجامت

از کمال اجتهاد ایشان
 چنانکه سواد و بیفتادن
 در زور را کوفتیم
 ازین پیغمبر ز مردم را
 بجز این آینه و نزدیک
 هر چه بود او را بر نهادند
 در بنوسازند و چون
 و گویند قول الشیخ فی القدر علی
 زبیر که خوفت مرا می
 فایده غرضت بر زور
 را اهل تازیانه زده
 بود و در دی و بر اسبها
 کرده بود و اسب را فایده
 گفت امام حاکم ابو محمد
 رحمه الله علیه این سبک میر
 من فرستادم اول
 الیک اجمع کرد
 بر سبک

[illegible]

[illegible]

و در حق آنکه از ان که می گویند
صفت گران و صفت ارزان
از این دو وجه است از برای اختلاف مقاصد و هر چه را که مقصد و محال باشد

[illegible][illegible]

مال بمضارعت دادی هیچ تلفی قول متضارب معتبر بود **مسئله** اگر وکیل
بیدل شدن زمین بستاند و بدست او هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر
بنشین مباحثی بستاند و مال بر کفیل هلاک شد یعنی اگر وکیل پیش قاضی
دعوی کرد و قاضی بر او اصرار حاصل کرد و بگوید کفالت چنانچه مذکور است و کفیل نقل
مرد وکیل ضامن نشود **مسئله** اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت دوم تصرف
کنند مگر در خصوص و طلاق بیعوض و اعتاق بی بدل در دو غیبت در فرض و بقول
زفر رحمه الله علیه یکی در غیبت وکیل دوم خصوصیت **مسئله** وکیل نتواند که دیگر را
وکیل گیرد بجز باذن موکل و یا بکفالت وکیل را اهل بیرون و اگر وکیل اول و دیگر برائی
اذن موکل وکیل گرفت وکیل دوم بخصم وکیل اول تصرف کرد جایز بود و بقول زفر رحمه الله
جایز نبود اگر اجنبی و یا وکیل دوم در غیبت وکیل اول تصرف کرد وکیل اول مجازت کرد
جایز بود **مسئله** اگر بنده یا سگاتب یا ذمی یا دختر خود صغیره حره مسلمان را
تزوج کرده و یا برای این دختر از مال او خریدند و یا فروختند جایز نبود
باب الوكالت بالخصوص و القبض **مسئله** اگر وکیل
گرفت بخصومت یا به اتفاق ضامن وین وکیل نتواند که قبض وین کند و این
قول زفر رحمه الله علیه است و فتوی هم برین است و بقول علماء ثلاثه توأمة که
قبض کنند **مسئله** وکیل قبض وین وکیل بخصومت تا اگر مدعا علیه
بخصوص وکیل بینه اقامت کرد یا بستیفاء موکل و یا بایراد او بشنوند و بقول
صاحبه وکیل قبض وین وکیل بخصومت و بینه مدعا علیه برو وکیل نشنوند
مسئله وکیل قبض عین وکیل بشخص بخصومت بالاتفاق تا اگر ذوالبینه بینه
اقامه کرد و بر روی وکیل که موکل تو بترت من فروخته است بینه برای
اثبات ضرر ابراهیم نبود و برای دفع خصومت مسعود بود پس توقف کنند

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

شماره ۱۳
نسخه و قلم
بازدید از سیل
فرود خن وی لوان
دور از یادگار
وکی مقرر شود
موقت میگردون
وکیل بر هفتاد و پنج
فصل در دین

و گوایان نیاد و غیم مال بویکل دهد و تیسفیه کند غیم در سب مال را بیکر و دوسو کند
 و بعد مسئله اگر بویکل مشتری بخرید بر بایع دعوی غیب جاریه کرد و
 بایع گفت که مشتری بعیب رضا داده است جاریه بر بایع رد کند تا مشتری
 سو کند بخورد مسئله اگر ده درم ببرد و داد تا بر اهل اتفاق کند و ببرد
 درم از مال خود بر اهل موکل اتفاق کرد این ده درم بمقابل این ده درم شود و مال
 اعلم **باب عزل الوکیل** اگر بویکل را عزل موکل معلوم شد و کالت
 باطل شود و بقول شافعی رحمة الله علیه بیزل موکل معزول شود اگر چه خبر عزل
 نبرد و برسد مسئله اگر بویکل یا توکل ببرد و یا یکی از ایشان دیوانه شد
 بدو ابلی مطبق یعنی باطل ماند و یا مرتد شد و بدار حرب ملحق شد و کالت باطل
 شود و لقول ابی یوسف و محمد اگر بویکل یا توکل بعد از ارتداد و لحوق بدار حرب
 مسلمانان شده باز از کالت انبیا باز آید مسئله بعد از ارتداد از شرکان
 از سبکت و کالت باطل شود مسئله اگر مکاتب بعد از توقیف ظاهر شد
 و یا بنده مازون بعد از توقیف مجبور شد و کالت باطل شود مسئله اگر موکل
 در انچه وکیل کرده است خود نصف کرد و کالت باطل شود کتاب الدعوی
 دعوی غیبت از اضافت خبریت کتبفیش خود در حال خدمت و
 مدعی کسیست که اگر ترک دعوی گیرد ببرد جبر نکند و مدعا علیه کسیست
 که اگر ترک خدمت بکند برای جواب دعوی جبر نکند مسئله دعوی
 جانبر نبود تا چیزی را ند که نکند و جنس و مقدار او معلوم بود مسئله
 اگر دعوی کالای که در دست مدعا علیه است مدعا علیه را جبر کند تا کالا حاضر
 ارد تا در حاله دعوی و گواهی دادن گواهان و سو کند دادن مدعا علیه کالاء
 اشارت کنند و اگر دعوی در چیزیست که احضار آن متعذر است

[illegible][illegible]

من الله العليم الخبير (44) الذي لا يؤمن به الا المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله

اگر میبایستی بدهد یا او مدعی ملازمت کند یعنی هر کجا که مدعا علیه برود مدعی باید آورد و اگر مدعا علیه غریب باشد بمقدار مجلس قاضی ملازمت کند **مسئله** سوگند بکلی باطل و دهند و بطلاق و عتق سوگند ندهند مگر مدعی الحاح کند و سوگند را تعلیق کند بذكر اوصاف خدا انعمالی و سوگند را بر زبان و مکان مخصوص نگوید و بقول است فقی رحمه الله علیه اگر دعوی مقدار نیست منتقل بود اگر در مکان در مکان سوگند دهند بیان دکن و مقام و اگر در مدینه بود نزدیک منبر پیر یا منبر صلی علیه و آله و سلم سوگند دهند و در شهر ناء دیگر در مسجد جامع سوگند دهند و اگر مسجد جامع نبود در مسجد محلت سوگند دهند و بعد از نماز دیگر در جمعه سوگند دهند **مسئله** جهود را سوگند دهند بخدای که نور است بر موسی علیه السلام فرستاده و ترسار سوگند دهند بخدای که انجیل بر عیسی علیه السلام فرستاده و سوگند دهند بخدای که آتش را بیا فرید و بیت پرست را سوگند دهند بخدای و ایش از در خانه عبادت ایشان سوگند ندهند **مسئله** سوگند بر حال دهند بلبس یعنی در دعوی بیع سوگند بدهند بخدای که میان شما بیع قایم نیست این زمان در دعوی نکاح سوگند دهند که میان شما نکاح قایم نیست این زمان در دعوی غصب سوگند دهند بخدای که بر تو در این کالائی واجب نیست این زمان در دعوی طلاق سوگند دهند بخدای که این زن از تو میباید نیست این زمان **مسئله** اگر دعوی شفعه بود بطلب جوار و یا زن مطلقه بطلاق باین دعوی نفقه عدت میکند و مدعا علیه است از مذهب است که شفعه جوار و نفقه مبتوت بر خود لازم نمی بیند درین دو **مسئله** سوگند بر دهند بعد بخدای که خریدی سرائی در هم انگلی مدعی دیا بخدای که طلاق ندادی زن را **مسئله** در میراث سوگند بر علم دهند یعنی اگر شخصی را بنده میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده کرد و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند از وارث میکند وارث را سوگند دهند بخدای که بنده ای که این بنده او است **مسئله** اگر مرد بنده را بخیرید و یا بخشیده یافت و قبض کرد و دیگری دعوی ملکیت این بنده کرد و مدعی

و انما یؤمن به الا المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله
هذه اعلیٰ
ولا یقبلک هذا
الکمال الذی لا یؤمن به الا المؤمنون
و هو کذا و کذا
اگر تعلیق کند بر جای نیست
و گفته تعلیق کند در کس
مرد و در صلاح و بطلان
کند و در غیر او و گفته تعلیق
کند در خطبه انزال نه چقدر
و نزد امام است فقی الله
اگر باین بیان در حق
یا همان یا مال
عظیم

اگر مدعی بینه ندارد و مدعی علیه سوگند بدهد و مدعی بینه ندارد و مدعی علیه سوگند بدهد

من الله العليم الخبير (44) الذي لا يؤمن به الا المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله

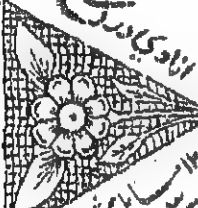
و تا آنکه بود و آنچه بود و در اصلاح است مرد را بود و اگر دهنده بود و اگر نه برای و در نه مرد بود و اگر یکی
 از زن و شوی مملوک بود و در متاع خانه اختلاف کردند تمام متاع از او را بود و اگر هر دو
 زن دهنده و اگر یکی از ایشان پدر و زوجه او بازنده در متاع اختلاف شد متاع زن دهنده را بود
 و بقول صاحبیه رحمه الله علیه باینده مازون و مکاتب بمنزله ازاد است **فصل**
مسئله اگر نه عا علیه می گوید که این کالا را فلان غایب بمن و دیعت داده است
 و یا گفت مرا اجارت و یا عاریت داده است و یا فلان غایب بدست من هن
 کرده است و یا از فلان غایب غصب کرده ام و بدین سخنان بینه اقامت کرد دعوی
 مدعی لزومی دفع شود و نزد یک امام ابو یوسف اگر ذوالیه صالح بود دفع خهرت
 کرده شود با قامت بینه و اگر معروف است بچیل دفع شود با قامت بینه رجوع کرد امام
 ابو یوسف رحمه الله علیه بسوی این قول را آنچه مبتلا شد بقضا و شناخت احوال
 مردمان را و اگر مدعا علیه گفت که این بنده را از فلان غایب خریده ام و یا مدعی گفت که
 از من دزدیده است این کالا و مدعا علیه گفت بر من امانت است از فلان غایب و بینه
 برین اقامت کرد دعوی دفع نشود و بقول امام محمد دفع می شود **مسئله** اگر مدعی
 میگوید که از فلان غایب خریده و ذوالیه میگوید همچون کس بدست من و دیعت نه
 دعوی قطع شود بی بینه **باب** مدعی علیه الرجال **مسئله** اگر کالائی
 است بدست زید و دو کس دعوی کردند و هر یکی بینه آوردند که تمام ملک من است برای
 هر دو بمن صفت حکم شود **مسئله** اگر دو مرد بر زنی دعوی نکاح کردند و هر یکی بینه اقا
 کردند و بینه ساخط شود و هر که رازن تصدیق کند و یا تابع اوسا بق بود نکاح او تمام
 شود **مسئله** اگر دو کس دعوی کالا کردند و هر یکی بینه اقامت آوردند که این کالا از ذوالیه
 خریده ام و بمن داده ام هر یکی بخیر بود نصف ثمن بستانند و بر نصف ثمن دیگر رجوع کنند
 بر بایع و یا ترک گیر و اگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد و مدعی دوم

در متاع اختلاف کردند تمام متاع از او را بود و اگر هر دو زن دهنده و اگر یکی از ایشان پدر و زوجه او بازنده در متاع اختلاف شد متاع زن دهنده را بود
 و بقول صاحبیه رحمه الله علیه باینده مازون و مکاتب بمنزله ازاد است
 و یا گفت مرا اجارت و یا عاریت داده است و یا فلان غایب بدست من هن کرده است و یا از فلان غایب غصب کرده ام و بدین سخنان بینه اقامت کرد دعوی مدعی لزومی دفع شود و نزد یک امام ابو یوسف اگر ذوالیه صالح بود دفع خهرت کرده شود با قامت بینه و اگر معروف است بچیل دفع شود با قامت بینه رجوع کرد امام ابو یوسف رحمه الله علیه بسوی این قول را آنچه مبتلا شد بقضا و شناخت احوال مردمان را و اگر مدعا علیه گفت که این بنده را از فلان غایب خریده ام و یا مدعی گفت که از من دزدیده است این کالا و مدعا علیه گفت بر من امانت است از فلان غایب و بینه برین اقامت کرد دعوی دفع نشود و بقول امام محمد دفع می شود
 مسئله اگر مدعی میگوید که از فلان غایب خریده و ذوالیه میگوید همچون کس بدست من و دیعت نه دعوی قطع شود بی بینه
 باب مدعی علیه الرجال مسئله اگر کالائی است بدست زید و دو کس دعوی کردند و هر یکی بینه آوردند که تمام ملک من است برای هر دو بمن صفت حکم شود مسئله اگر دو مرد بر زنی دعوی نکاح کردند و هر یکی بینه اقامت کردند و بینه ساخط شود و هر که رازن تصدیق کند و یا تابع اوسا بق بود نکاح او تمام شود مسئله اگر دو کس دعوی کالا کردند و هر یکی بینه اقامت آوردند که این کالا از ذوالیه خریده ام و بمن داده ام هر یکی بخیر بود نصف ثمن بستانند و بر نصف ثمن دیگر رجوع کنند بر بایع و یا ترک گیر و اگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد و مدعی دوم

در متاع اختلاف کردند تمام متاع از او را بود و اگر هر دو زن دهنده و اگر یکی از ایشان پدر و زوجه او بازنده در متاع اختلاف شد متاع زن دهنده را بود
 و بقول صاحبیه رحمه الله علیه باینده مازون و مکاتب بمنزله ازاد است
 و یا گفت مرا اجارت و یا عاریت داده است و یا فلان غایب بدست من هن کرده است و یا از فلان غایب غصب کرده ام و بدین سخنان بینه اقامت کرد دعوی مدعی لزومی دفع شود و نزد یک امام ابو یوسف اگر ذوالیه صالح بود دفع خهرت کرده شود با قامت بینه و اگر معروف است بچیل دفع شود با قامت بینه رجوع کرد امام ابو یوسف رحمه الله علیه بسوی این قول را آنچه مبتلا شد بقضا و شناخت احوال مردمان را و اگر مدعا علیه گفت که این بنده را از فلان غایب خریده ام و یا مدعی گفت که از من دزدیده است این کالا و مدعا علیه گفت بر من امانت است از فلان غایب و بینه برین اقامت کرد دعوی دفع نشود و بقول امام محمد دفع می شود
 مسئله اگر مدعی میگوید که از فلان غایب خریده و ذوالیه میگوید همچون کس بدست من و دیعت نه دعوی قطع شود بی بینه
 باب مدعی علیه الرجال مسئله اگر کالائی است بدست زید و دو کس دعوی کردند و هر یکی بینه آوردند که تمام ملک من است برای هر دو بمن صفت حکم شود مسئله اگر دو مرد بر زنی دعوی نکاح کردند و هر یکی بینه اقامت کردند و بینه ساخط شود و هر که رازن تصدیق کند و یا تابع اوسا بق بود نکاح او تمام شود مسئله اگر دو کس دعوی کالا کردند و هر یکی بینه اقامت آوردند که این کالا از ذوالیه خریده ام و بمن داده ام هر یکی بخیر بود نصف ثمن بستانند و بر نصف ثمن دیگر رجوع کنند بر بایع و یا ترک گیر و اگر یکی از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد و مدعی دوم

نسب از هر دو ثابت شود و عتق مشتری باطل بود **مسئله** اگر کودکی بدست
 مردیست گفت که این کودک پس بنده غایب من است بعد می گوید که پسر منست
 بنسب از دو ثابت نشود اگر چه بنده غایب از نسب او منکر شود تا ما از او بشود و بقول
 ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما اگر بنده منکر شود از نسب کودک پس مولی بود و در هر
 خلافت اگر گفت این کودک پس فلان است و در فرارش او زاده است بعد گفت
 که پسر منست نسب ثابت نشود اگر چه صاحب فرارش منکر شود **مسئله** اگر کودکی
 بدست مسلمانی و ترس است ترس گفت که پسر منست و مسلمان گفت که
 بنده منست این کودک از او بود و پس ترس بود **مسئله** اگر کودکی بدست زن
 و شوهر است و شوهر میگوید که پسر منست از زن دیگر وزن گفت کودک پسر منست
 از شوهر دیگر کودک پس هر دو بود **مسئله** اگر جاریه از مشتری فرزند آورد و دیگری
 جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود برای مولی عتق کننده و قیمت فرزند
 و فرزند از او بود و اگر بعد از مردن فرزند باستحقاق بر پدر قیمت فرزند ضامن نشود
 و اگر چه فرزند مالی گذاشت است و مال پدر بود و اگر فرزند گشته شد و پدر دیت بست
 و یا پدر فرزند را گشت درین هر دو صورت قیمت فرزند بر پدر واجب شود و برای خود
 و مشتری به بقاء جاریه و قیمت فرزند بر باقیم رجوع کند و بقول امام **مسئله** اگر
 بعقر جاریه رجوع کند **باب الاقرار** **مسئله** اقرار عبارتست از
 اخبار ثبوت حق غیر بر نفس خود **مسئله** اگر از ادوی عاقل و بالغ اقرار کرد بر حقی
 شود بروی اگر مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلان را بر من چیز است و یا بر من حق است
 اقرار جایز بود و جبر کند تا بیان کند و اگر منقره زیاده از ان دعوی کرد که مقربیان
 قول مقرب معتبر بود یا سو کند **مسئله** اگر گفت فلان را بر من مال است اگر کم از یکدرم
 بیان کند نصیب حق نگشته پس گرفته شود از او درم و اگر گفت فلان را بر من مال عظیم است

در اسلام بعد از ادب و حدیث
 و در اسلام ظاهر است
 اگر قول مسلمانی و غیر مسلمانی
 اسلام به تبعیت او
 می شود اما از ادوی
 محرم می ماند زیرا که حصول
 از ادوی در کسب اوست
 و اگر از ادوی عاقل و بالغ
 اقرار کرد و یا بر من حق است
 و یا بر من مال است
 و یا بر من مال عظیم است
 و یا بر من مال عظیم است
 و یا بر من مال عظیم است



در اسلام بعد از ادب و حدیث
 و در اسلام ظاهر است
 اگر قول مسلمانی و غیر مسلمانی
 اسلام به تبعیت او
 می شود اما از ادوی
 محرم می ماند زیرا که حصول
 از ادوی در کسب اوست
 و اگر از ادوی عاقل و بالغ
 اقرار کرد و یا بر من حق است
 و یا بر من مال است
 و یا بر من مال عظیم است
 و یا بر من مال عظیم است
 و یا بر من مال عظیم است

و در مایه بیان واجب شود **مسئله** اگر گفت علی مایه و ثلثه اوقاص صدقه
 جامه واجب شود **مسئله** اگر گفت من خرافلان در قوصه واجب آید اگر
 اقرار کرد بداهه در اصطبل داهه واجب آید **مسئله** اصابی اصطبل و قیاس قول امام محمد
 رحمه الله علیه داهه و اصطبل واجب آید **مسئله** اگر اقرار کرد بانگشتری کرد
 حلقه و نیکه واجب آید **مسئله** اگر اقرار کرد تیغ و دست و دو ال
 و نیام او واجب آید **مسئله** اگر اقرار کرد بجلد جوبهای و جامه آن واجب
مسئله اگر اقرار کرد بلبغص جامه در منديل یا لبغص جامه دیگر هر دو
 چیز واجب آید اگر گفت فلا نرا بر من جامه هست در ده جامه یکی واجب
 و بقول امام محمد رحمه الله علیه یازده جامه واجب شود **مسئله** اگر گفت فلان
 بر من پنجمین است در پنج و مراد ضرب و حساب دارد بیست و پنجم واجب
 و اگر مراد پنج باشد در ده درم واجب شود **مسئله** اگر گفت فلا نرا بر من از ده
 تاده است و یا گفت له علی مایه دریم الی عشرة یعنی آنچه در می تاده در می
 نه درم واجب شود و بقول صاحبیه ده درم واجب شود و بقول امام زعفران
 هشت درم واجب شود **مسئله** اگر گفت مراد راست از سر آمدن آنچه
 این دیوار است تا آن دیوار زمین که میان هر دو دیوار است واجب شود بدین
 اقرار کرده باشد فاما از هر دو دیوار هیچ واجب نشود **مسئله** اگر بجلد
 و بجلد کوسپند برای شخصی اقرار کرد درست بود و اگر برای حمل عورتی بچیزی
 اقرار کرد اگر سبب صالح بیان کرد چنانچه کوی فلان برای حمل فلان و صیت
 کرده است و یا کوی پد او مرده است و این مال حمل را میراث رسیده است
 اقرار درست باشد و اگر سببی صالح بیان نکرد اقرار جایز نباشد چنانچه کوی
 حمل به دست من چیزی فروخت یا بمن قرض داده بوده ان بیان جایز نباشد

و میت را برای زید صد درم دادنی است صلح و قسمت در ترک جایز نبود و الله اعلم

کتاب المضاربت **مسئله** مضاربت عبارت از عقدی است که در آن مال را بیک جانب و عمل از جانب دیگر **مسئله** مضاربت این است و بتصرف وکیل است و در رجحان یک است و در مضاربت فاسده مضارب اجتناب بود در مخالفت غاصب شود و اگر کل رجحان برای مضارب شرط کردند مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود **مسئله** مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط معاوضت اینست که راس مال را بهیم و یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه رجحان ایشان در شایع بود و اگر یک مال و یا مضارب را زیادت از مضارب رجحان ده درم شرط کردند جایز بود و مضارب را اجرت مثل نور زیادت از مشروط نکند و در رجحان مال را بود **مسئله** هر شرطی که موجب جهالت رجحان است مغضبه مضاربت است و اگر شرط موجب جهالت رجحان بود مضاربت درست بود و شرط باطل بود و مضاربت درست باشد و تسلیم مال بمضارب از شرط مضارب چون مضارب درست افت جایز بود که مضارب ببقعه و بلسیه بفروشد و بخرد و وکیل گیر و در سفر و ویرانی از ایلی یوسف رحمه الله علیه نتواند که بفرود **مسئله** جایز است که مضارب بصاعت و یا بدیعت دهد و جایز نبود که مضارب بنده و یا کینه زک و اگر رجحان کند و بر دانی ایلی یوسف رحمه الله علیه ترویج کینه زک جایز بود **مسئله** مضارب نتواند که دیگر بر مضارب گیرد مگر باذن رب مال و یا رب مال گفته بود که برای خود کادکن **مسئله** اگر رب تصرف در شهری معین مخصوص کرد جایز بود که مضارب از آن شهر بکند و همچنین اگر رب مال تصرف در کالای معین مخصوص کرد مضارب نتواند

باید که مضارب مال را بیک جانب و عمل از جانب دیگر
فاسده مضارب است و در رجحان یک است و در مضاربت فاسده مضارب
اجتناب بود در مخالفت غاصب شود و اگر کل رجحان برای مضارب شرط کردند
مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود
مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط معاوضت اینست
که راس مال را بهیم و یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه رجحان
ایشان در شایع بود و اگر یک مال و یا مضارب را زیادت از مضارب رجحان
ده درم شرط کردند جایز بود و مضارب را اجرت مثل نور زیادت از مشروط نکند
و در رجحان مال را بود

مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود
مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط معاوضت اینست
که راس مال را بهیم و یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه رجحان
ایشان در شایع بود و اگر یک مال و یا مضارب را زیادت از مضارب رجحان
ده درم شرط کردند جایز بود و مضارب را اجرت مثل نور زیادت از مشروط نکند
و در رجحان مال را بود

باید که مضارب مال را بیک جانب و عمل از جانب دیگر
فاسده مضارب است و در رجحان یک است و در مضاربت فاسده مضارب
اجتناب بود در مخالفت غاصب شود و اگر کل رجحان برای مضارب شرط کردند
مضارب مستقرض بود و اگر کل مال شرط کردند مضارب مستبضع بود
مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط معاوضت اینست
که راس مال را بهیم و یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه رجحان
ایشان در شایع بود و اگر یک مال و یا مضارب را زیادت از مضارب رجحان
ده درم شرط کردند جایز بود و مضارب را اجرت مثل نور زیادت از مشروط نکند
و در رجحان مال را بود

مضارب بنوائند که از آن تجاوز کند و همچنین اگر رب مال برای مضاربست
 طایق تعیین کرد و بعدین مدتی مقید شود و بگذشتن آن مدت مضاربست مال
 شود و همچنین اگر گفت با فلان بیع و شتر کنی بم بدو حقیقه شود و نتواند که با دیگری
 بیع و شتر کند چنانچه در شتر گفت نیز تجاوز این شرط جایز نیست **مسئله**
 مضارب بخود کثیر مال و یا به مضارب از او شود اگر در مال بیع بود و اگر شتر
 برای خود خریده بود و همان بروی لازم شود اگر سخن از مال مضاربست دهد و اگر در بیع
 نبود جایز بود که قریب خود را بخرد و اگر بعد از شتر بیع در قریبش نیز بیادست قیمت وی
 نصیب مضارب از او شود و برای رب مال هیچ ضامن نشود و این معنی
 در قیمت نصیب رب مال سعایت کند **مسئله** اگر بر مضارب هزار درم
 بشرط نصفه بیع و مضارب بهین هزار درم کینزک خری که قیمت کینزک هزار درم
 و مضارب کینزک را وطی کرد و کینزک فروخته آورد که قیمت او نیز هزار درم است
 و مضارب دعوی نسب کرد و مضارب تو تکرم است بعد قیمت فروخته هزار درم
 درم شد دعوی نسب است با این فروخته پس او بود پس اگر رب مال
 خواهد که کودک را سعایت نماید در هزار درم است و بخواه درم و یا از او کند و چون
 رب مال هزار درم سعایت کودک نقص کرد مضارب را در نصف قیمت
 کینزک تضمین کند **باب مضارب المضارب** **مسئله**
 اگر مضارب دیگری مضارب گرفت بی اذن رب مال و مال بدو تسلیم کرد مضارب
 اول ضامن نشود تا مضارب دوم عمل نکند و بر قول امام زفر رحمه الله علیه مضارب
 اول بمجرد دفع بمضارب دوم ضامن شود بی آنکه مضارب دوم عمل کند **مسئله**
 اگر باذن رب مال مضارب مضاربی دیگر گرفت و مال بدو تسلیم کرد و با مضارب
 اول رب مال نصف برنج شرط کرده بود و مضارب اول با مضارب دوم ثلث

دین الدین غلام
مضامین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ف. د. غلام
۲۸۳
زاد

۱۷۰۰ مال صادر است
اختیار دلی ایچ

صنعتی و خدماتی

اینست غلام از اسیران

رتبت
 رتبت بل
 که باو یگري
 مسئله
 بود و اگر
 بود و اگر
 رتبت وی
 بن معق
 هزار درم
 هزار درم
 درم سست
 هزار درم
 مال
 و چون
 رتبت
 مسئله
 لیم که مضار
 مضار
 مسئله
 مضارب
 در دوای غایب رتبت
 در دوای غایب رتبت

ب مال برای مضارب آن مدت مضارب و حقیقه شود و بتواند
 شرط جائز نیست
 از او شود اگر در مال بر او
 رجوع کرد بوی موافقت
 از مال مضارب است و در
 در قریب بزیاد است
 مضارب نشود و ایضا
 اگر بر مضارب
 خریه که قیمت کینه
 قیمت او نیز هزار در
 بعد قیمت فرزند
 او بود پس اگر در
 دنیا و درم و یا از او که
 مضارب در نصف
 المضارب
 مال و مال بدو
 امام زفر حرمه الله علیه
 مضارب دوم عمل
 و مال بدو تسلیم کرد و با
 ب اول با مضارب
 مکتوب
 مکتوب

کند و همچنین اگر
نشد شود و بگذشت
پس دست راستی هم
گرفت نیز تجاوز از این
از این دو بار مضارب است
که در ردیف است لهذا از او
نی لازم شود اگر ممکن
و اگر بعد از شش را هم
برای رب مال هر
حایت کند
بدین هزار درم کثیره که
کثیره یک فرزند آورد که
مضارب تو تک رسیده
است و این فرزند پس
در هزار دولت
بود که قصص کرده
مضارب
گرفت پی اذن رب
یم عمل نکند و بر قول
خامن شود پی آنکه
مضاربی دیگر گرفت
ط کرده بود و مضار
بخانه

[illegible]

مضارب
طی تعیین
شود و همچنین
بیم و شرک
مضارب
برای خود
نبود جایز
نصب
در قیمت
بشرط
و مضارب
و مضارب
ذم شد
خواهد که
رب مال
کثیرک
اکر مضارب
اول ضامن
اول بجز
اکر باذن
اول رب

[illegible]

[illegible]

ایک دفعہ دوا جیڑت
کو کل اور اوپر کا تھن
دور سے بعد ازان
شام پر کھینچ کر
بالیم کر
۲۸۵

انجانب خود دیں کہ
مکانک مضارب اورا
بظاہر کانک بخود داد
روز اکو شری

[illegible]

مضارب را برای تقاضای کردن دام و اگر چه بنود مضارب را جبر نکند برای تقاضا
کردن و قبض کردن دام و مضارب را گویند که رب مال را وکیل کن در تقاضا و قبض
کردن **مسئله** سبب را جبر نکند برای تقاضای کردن ثمن مبیع **مسئله** آنچه
زیر الحقوق عقد متعلق می شود با عاقده و رب مال عاقده نسبت به مضارب بر او قبض کردن پس اگر مضارب
از مال مضارب هلاک شود از ربح هلاک نشود نه از راس مال و اگر زیاده از ربح هلاک
شد مضارب ضامن نشود **مسئله** اگر ربح مال را قسمت کردند و مضارب است بآنچه
باقی است و تمام مال هلاک شد و یا بعضی از مال هلاک شد آنچه از ربح قسمت کردند باز آن
مالک راس مال خود بستاند بعده آنچه فاضل ماند میان رب مال و مضارب بود
و اگر نقصان بود مضارب ضامن نبود و اگر ربح قسمت کردند و مضارب است راس
نموده بعده عقد مضارب است بستاند و مال هلاک شد ربحی که در مضارب است اول قسمت
نموده اند و ننگد **فصل** **مسئله** اگر مضارب مال مضارب را بمالک داد
بیضا عبت و مالک خرید و فروخت کرد مضارب است فاسد نشود و بر قول ابو یوسف
و زفر زنی علیهها فاسد نشود **مسئله** اگر مضارب مسافر شد طعام و شراب و جای
و مرکب او در مال مضارب بود **مسئله** اگر مضارب در شهر خود عمل کرد نفقه
او در مال مضارب نبود و اگر مضارب دارد خود در مال مضارب نیست بلکه نفقه
در حال حضر و در او خاصه در مال مضارب بود **مسئله** چون ربح حاصل شد
و از راس مال مضارب مقداری نفقه کرده بود آنچه از راس مال نفقه کرده است
مالک بستاند **مسئله** اگر مضارب کالا را بخر اجرت فروخت آنچه بر تاع خرج
نموده است چون گریه بار کردن و مثل آن جایز بود که بر راس مال ضم کند و تمام بکند
فروشد و آنچه بر نفس خود خرج کرده است بر راس مال ضم نکند **مسئله** اگر هزار دم
مال مضارب بود و بدان جامه خرید و برای قصاصت و یا کردن صد دم از مال خود
خرج کرد و رب مال گفته است اعلی برای یک یعنی براء خود کا دکن پس مضارب متعلق بود

بسم الله الرحمن الرحيم

دخانی و دیوان
پیش از تو انداز
بسی از بزمی
بیان کن که در این
چراغ بی زبان
در این ایوان
که در این

کدام است که در این روز
در بر این روز
بهری این روز
پیشانی کن که از آب
پیشانی کن که از آب
پیشانی کن که از آب

۱- پس فیض کامل در
دار کعبه آن دار است
و در عقارباصحبت آن
فیض

قول مناسبت
و فیض کامل در اینچ
احتمال قریب در اینچ
تا مقیض بر اینچ
احوال و اقامت
کامل فیض

بطریق طریق
و در اینجا احتمال قویست
قبض کامل در آن طبعیست
قبض کامل است مایل
سستم و قایم فارسی
و در آنکه قابل نیست
آنست که بعد از دست
ماند چون آسیا و جام

و خانه خود را با حقیر که چون
فست مغفرت آن ماند
از یک پادشاه در
چراغ نیست بخلاف امام
شاهی که از یک دی
چراغ نیست بنابر ادعای
محل فیض نیست چنانچه

در هر دو صورت ضامن نشود **مسئله** اگر مغضوب و یا دویعت و از سرای مالک
رو کرد و مالک تسلیم نکرد و هلاک شد ضامن بود **مسئله** اگر مستعیر دایره را بایمنده
خود یا بامزد و در خود یک ماه و یا به بنده مالک و یا بجز دور مالک رو کرد و هلاک شد در صورت
ضامن نشود و اگر باینکه رو کرد و هلاک شد ضامن نشود **مسئله** اگر زینی را
برای زراعت عاریت سته در صحنه **أَطْعَمْتُ أَخِي** و بر قول **أَطْعَمْتُ أَخِي**
نویس **مسئله** هب عبارت از غلبه عینی است یعنی **مسئله**
الفاظی که بر آن بخشین شود اینست و هبت و هجت و **أَطْعَمْتُ**
هَبْتُ **أَطْعَمْتُ** **وَجَعَلْتُ** **هَذِهِ الشَّيْءَ لَكَ** **وَأَعْمَلْتُ**
هَذِهِ الشَّيْءَ **وَجَعَلْتُكَ** **عَلَى هَذِهِ الدَّائِرَةِ** در این الفاظ هب
شرط است و کسوتت **هَذِهِ التَّوْبَةُ** و **دَارِي لَكَ هَبْتُ** تسکینا به منعقد
شود و اگر گفت **دَارِي هَبْتُ لَكَ** تسکین و یا گفت **دَارِي لَكَ** تسکین به منعقد
شود **مسئله** هب منعقد شود بايجاب و قبول و قبض و مجلس اگر چه بی اذن
و اهب بود و بی از افتراق مجلس قبض جایز نبود بکری اذن و اهب **مسئله**
بخشیدن چیزی که قابل قسمت نیست جایز نبود مگر که مجوز و مقسوم بود و هبت **مسئله**
که قابل قسمت است جایز نبود و اگر قسمت کرد و تسلیم کرد جایز بود **مسئله** چیزی که
قابل قسمت نیست چنانکه یک بنده و یک به هب مشاع در و جایز بود **مسئله** اگر
آردی که در کندم است بخشید جایز نبود و اگر چه آس کرد و تسلیم کرد و همچنین اگر دوغن که
در کنی است بخشید جایز نبود و اگر چه روغن کشید و تسلیم کرد و همچنین اگر روغن که در
شیر است بخشید جایز نبود و اگر چه روغن کشید و تسلیم کرد **مسئله** اگر کلاهی مویوب
به دست مویوب است با مانت و یا بعاریت مجرد بخشیدن و قبول کردن
مالک شود بی قبض جدید **مسئله** اگر پدر و فرزند صغیره خود را چیزی بخشید

فازد ما حی " سید الشهدا و قدیم " فواز بن زکریا بن محمد بن علی بن ابی طالب " منقول عن عبد الله بن مسعود " ویکرم فیض " در مع ومانند آن

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام
 على من لا نبي بعده
 وآل وصحبه الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 (سوره بقره ٢٥٩)
 واما بعد
 فالحمد لله الذي جعل القرآن
 حجة على كل قوم
 واما بعد
 فالحمد لله الذي جعل القرآن
 حجة على كل قوم

گفت چون فرما شود این وام ترا بود و یا گفت تو از آن وام نیز باشی و یا گفت
 اگر نه از آن وام بمن ادائیگی نصف دیگر ترا بود و یا گفت از ادائیم باقی نیز از
 این بیه و امراء باطل بود **مسئله** اگر گفت داری ملک عمری درست است
 و معنی وی اینست که زید را گوید که این سره ملک تو گردانیم تا نوزده یا گوید تا مدت
 عمر تو بود و چون بمیری این سرای ملک مرا باشد و شرط باطل بود پس بعد موه
 زید ورثه او را بود **مسئله** اگر گفت داری ملک سر قبی باطل بود و معنی وی
 اینست که اگر زید را گفت که اگر من بمیرم پیش از تو این سره ترا بود و اگر تو پیش
 از من بمیری این سرای مرا بود و این تعلیک باطل بود و بر قول ابی یوسف
 رحمه الله علیه رقی نیز جایز بود **مسئله** صدقه حکم هبه دارد چنانچه هبه بی قبض
 در تعلیک صدقه نیز بی قبض درست بود و صدقه مشای که محتمل قسمت است جایز نبود
مسئله در صدقه رجوع جایز نیست **کتاب الاجاره** **مسئله** اجاره عباد
 از بیع منفعت معلوم باجری معلوم است **مسئله** آنچه جایز نیست که ثمن سازند جایز است
 اگر اجرت سازند **مسئله** منفعت معلوم شوبه بیان من چنانچه سر را را استیجار
 کرد برای ساکن شدن بمن شش ماه و یا زمین را استیجار کرد برای زراعت در مدت
 معلوم پس هر مدتی که تعیین کند جایز بود **مسئله** اجارت دادن وقف زیاده از سه سال
 درست نبود **مسئله** منفعت نام گرفتن نیز معلوم شود چنانچه استیجار کرد برای
 گردن جامه و یا برای دوختن جامه و منفعت با شماره نیز معلوم شود چنانچه اجیر
 گرفت برای نقل کردن طعام تا فلان موضع **مسئله** اجرت بجز عقد اجاره
 ملک اجیر نشود مگر که مستاجر تعجیل کند و اجرت دهد و یا بشرطی تعجیل اجرت عقد جا
 بسته باشد و یا مستاجر منفعت استیفا کند و بر قول امام شافعی رحمه الله علیه
 بجز عقد اجیر ملک اجرة شود **مسئله** اگر سرایر اجاره گرفت برای ساکن شدن

بقیه استقامت بخار
 بقیه مالک است و نیز یک
 امام ابو یوسف و نیز یک
 رقی جایز نیست در ادائیگی
 رقی نیز یک دی این
 که سرای من از آن است
 تا نوزده یا پیشی یعنی من
 استقامت یک نوبت را
 تا سرای من بن عود است
 پیش باطل است
 تعلیک جایز بود با یک
 تعلیق تعلیک با خط
 سایل شرح ذایه فایده
 بقول بعضی زیاده از یک سال
 در اجاره دیگر در مدتی
 مستاجر تواند کرد و عوی
 ملک آن یکند در

بقیه مالک است و نیز یک
 امام ابو یوسف و نیز یک
 رقی جایز نیست در ادائیگی
 رقی نیز یک دی این
 که سرای من از آن است
 تا نوزده یا پیشی یعنی من
 استقامت یک نوبت را
 تا سرای من بن عود است
 پیش باطل است
 تعلیک جایز بود با یک
 تعلیق تعلیک با خط
 سایل شرح ذایه فایده
 بقول بعضی زیاده از یک سال
 در اجاره دیگر در مدتی
 مستاجر تواند کرد و عوی
 ملک آن یکند در

او نه زوری مقابل معلوم تا که با سبب برسی
 اگر باشد عیال او اللیل این وقت
 از این بر او بود بعضی معوضه را
 از این بر او بود بعضی معوضه را

و اگر عمل مطلق فرموده است تواند که از دیگری بکار کند **مسئله** اگر اجیر گرفت
 تا عیال او را بیاورد از شهری اجیر گرفت و بعضی را مرده یافت و دزدانه را آورد
 بحساب آن مزد واجب آید و اجرت کسانی که مرده اند ساقط شود **مسئله**
 اگر اجیر گرفت تا نامه او بر فلان برد در فلان موضع و جواب نامه بیاورد و گرفت
 و فلان مرده بود این نامه را باز آورد مزد واجب نیاید و بقول امام محمد رحمه الله علیه
 مزد رفتن واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله علیه دور و است
 بیکر دایت اجرت رفتن واجب آید و بر دایت دوم اجرت واجب نیاید اما
 اگر مکتوب هم بخارها کرد و اجرت رفتن با اتفاق واجب شود **مسئله** اگر
 اجیر گرفت تا طعام او و بفلان موضع بر دبرد و رساند پس اجیر گرفت و دید
 بود طعام باز آورد با اتفاق مزد واجب نیاید و نزدیک امام زفر رحمه الله علیه واجب آید

باب ما یجوز من الاجارة و ما یلوی خلافها

مسئله اجارت گرفتن سرای و دوکان برای سکنی جایز بود اگر چه بیای
 نکر که چه عمل خواهند کرد مستاجر تواند که هر عمل که خواهد بکند مگر آنکه نتواند که اهنگیر
 یا بر کوب و یا خا سیران ساکن کند **مسئله** جایز نیست اجرت گرفتن زمینها
 برای زراعت اگر بیان کرد که آنچه زراعت خواهد کرد و یا گوید که اجارت کردم
 برین شرط هر چه خواهم زراعت کنم **مسئله** جایز نیست اجارت گرفتن
 زمین از برای کفال کردن و یا بنا کردن سرای و یا خانه بمدت معلوم درست
 باشد و چون مدت گذشت بر مستاجر لازم شود که بنا و کفال قلع کند و زمین را
 فارغ کرده مالک تسلیم کند مگر آنکه صاحب زمین قیمت آن کفال و بنا که واجب
 قلع بود ضامن شود پس بنا و کفال را مالک شود و این برضا صاحب کفال و بنا
 بود و اگر زمین را بسبب قلع بنا و کفال نقصان می شود درین صورت مالک

غیر معلوم در جاییست
 زوری کل ساقط است
 عینی شیخ کمر ۱۳ مائنه
 وضو و اغتسال و کشتن با
 و شکافتن هیزم در شام
 کافی اگر احاده گرفتار
 سکنی چاه بکند این
 جایز نیست بر انجا و
 بنده در آن دایره
 و سکنی کند اگر
 دارد و این وقت
 باشد در آن جای بنا
 کرده باشد برای آن

که از این شیخ کمر
 میگوید این است
 تا سبب بر او
 از این بر او
 از این بر او

تواند که بیرون صاحب بناد کمال مالک شود و یا مالک زمین رضاعی به بتر کمال
و بناد و زمین پس بناد و کمال صاحب بنای و کمال را بود و زمین صاحب زمین را بود
مسئله اگر مدتی اجاره گذشت و در زمین تری کاشته است تری را قلم کند زمین
فارغ نگردد مالک تسلیم کند **مسئله** اگر مدتی اجاره گذشت و در زمین زراعت است
زراعت را ترک گیرند باجر مثل تا وقت ادراک **فصل** اگر دایره را بتر
برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامه استیجار کرد برای پوشیدن اگر
سوار شدن و پوشیدن مطلق گفته است رد بود که دیگر بر امور کند و یا دیگر بر پوشیدن
و اگر به آن شرط استیجار کرد که فلان سوار شود یا فلان پوشد اگر دیگر بر سوار کند یا
پوشد باید ادای و یا جامه ملاک ضامن شود **مسئله** هر چه اختلاف مستعمل
عین حکم دارد تا اگر مطلق گفته است تواند که دیگری استعمال کند و اگر مقید گفته است
دیگر نتواند که استعمال کند اگر استعمال مستعمل مختلف نشود شرط تنقید باطل شود
چنانکه اگر اجاره را در خانه را و شرط کرد که فلان سکن شود مستاجر تواند که دیگر را ساکن
کند اگر حضرت نمک آن خانه را چنانکه این **مسئله** اگر دایره را استیجار کرد تا مقدار
معین از کندم باز کند تواند که چیزی دیگر مثل کندم یا سبکتر از آن باز کند چون جو در کبی
فاما آنچه از کندم در ضرر بیشترست چون نمک و این تواند که باز کند **مسئله** اگر دایره
دایره را اجاره گرفت برای سوار شدن و دیگر بر این شرط خود سوار کرد و این دایره را
ضامن شود نصف قیمت دایره را اگر چه آن دیگری که آن تر باشد یا سبکتر **مسئله**
اگر سوار اجاره گرفت تا مقداری معین از کندم باز کند و زاده افان باز کرد و
مالک شد مقدار یک زاده کرده است ضامن شود آنرا **مسئله** اگر مردی دایره را
و یا دکانم کشید و دایره ملاک شد خان واجب آید و لقول ابو یوسف و محمد و حماد علیه
اگر چنانچه متعارفست لکانم کشید و یا بر ضامن نشود **مسئله** اگر در از گوش

تمام منتهی
 وقت دور و بی فایده
 سبیل شمع و قایم
 زیاده و فتنه
 بجزین عداوتی باشد
 مکن آن چنین که از او
 دلالت و قیاس نیست
 که خاص شود به بار کردن
 بروی خلاف حسن طبع
 که باشد مخالفت او
 آنست که پیش از این کرده
 شود و وقتیکه میباید در
 پر که در وی مانده و زن
 گفت از آن ملک

در این کتاب
 از کتب قدیم
 و متون معتبره
 استخراج شده است
 و به خط نستعلیق
 در سال ۱۲۸۵
 در شهر تهران
 چاپ گردیده است
 و در دسترس
 عموم خوانندگان
 قرار گرفته است

[illegible]

اگر ایستاد باین زمین هم و آن زمین دو دیگر و دیگر بخدا اگر این زمین مثل آن زمین است
ضمامن نشود و اگر این زمین چنانست که این درازد کومش را بدین زیان می کند ضامن
شود و پالان همین حکم دارد تا اگر سئویر یا پالان کر لیه کرد و آن پالان در داور و دپالان
دیکر خدا اگر این پالان مثل آن پالان است ضامن نشود و اگر بر این سئویر مثل آن پالان
نمونه ضامن شود **مسئله** اگر حمال را اجیر گرفت تا طعام او بر گیرد و در فلان راه
و حال در راه دیگر رفت که مردمان در آن راه میزدند و طعام بکشد ضامن و اجب
و اگر میان این بر دو راه تفاوت است ضامن نشود و اگر طعام را بکشد در بار کد ضامن
شود و اگر طعام را سینه و اجرت واجب آید **مسئله** اگر زمین اجارت گرفت
تا کندم زراعت کند و مستاجر تره کاشت آنچه در زمین نقصان شود ضامن نشود
و اجرت واجب میباشد و اگر در زیر اجاره داد تا پیراهن دوزد و او قباد و خست
جامه مخیر بود یا قیمت جامه را تضمین کند و یا تا قبول کند و اجرت مثل دزد که زیاده نشود

[illegible]

عین و اجنبی
همی زیاده باشد
که در نیم دنیا
عقد اجاره کرد
نوازی را از
قطر آوردند
در جمع کجا
راه عقد
سایه شمع
فارسی و اعراس

اینکه در وقت اجاره
 و اگر در آن ضامن شود
 و اگر صاحب اجاره
 نیست از دست کشد
 ضامن را دست
 و از قبل نه از اجاره
 چنانچه

در مستقیم پس اگر امر و زوخت بیکدم دهد و اگر فردا و زوخت اجرتش واجب آید و
 بقول صاحبیه رحمه الله علیهما هر دو شرط جایز بود و اگر امر و زوخت بیکدم دهد و اگر فردا
 و زوخت بیکدم دهد و بقول امام زفر هر دو شرط فاسد بود و اجرتش واجب آید **مسئله**
 اگر در کانی و یا خانه را با اجارت داد و گفت اگر عطار را ساکن کنی در ماهی بیکدم ده
 و اگر این کار را ساکن کرد و در ماهی جایز بود اگر آنکار را ساکن کند و در ماهی دهد و اگر
 عطار را ساکن کند بیکدم دهد و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما اجارت فاسد بود
مسئله اگر ابراهیم را استیجار کرد تا بصره بیکدم دهد و اگر از آنجا تا قاصد سیب برد
 و در ماهی اجارت جایز نبود و اگر ابراهیم را استیجار کرد بشرط آنکه اگر یک خر و اگر یک
 بار کند یک دینم دریم دهد و اگر یک خر و اگر یک گوسفند دهد جایز بود و بقول صاحبیه
 رحمه الله علیهما جایز نبود **مسئله** اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت نتواند
 در سفر و مگر که با مولی او شرط کرده باشد در وقت عقد اجارت **مسئله**
 اگر بنده را بخرید و در یک ماه و عمل کرد و مزد بداد نتواند که مستاجر ازین بنده
 مزد بازستاند **مسئله** اگر بنده مغضوب مزدوری کرد غاصب مزد از بنده بستاند
 و بخورد ضامن نشود و بقول صاحبیه ضامن شود و اگر مولی عین اجرت بیا بد جایز بود
 او را که بستاند اجماعاً **مسئله** اگر بنده اجرت خود قبض کرد با اتفاق جایز بود
مسئله اگر بنده را اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار دریم و یکماه بدین دریم
 جایز بود در ماه اول چهار دریم واجب آید و در ماه دوم بدین دریم لازم شود **مسئله**
 اگر بنده را استیجار کرد یکماه بیکدم در اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر
 بنده که رخصت یا بیارشد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض کرختی است
 و بیایار بود و مولی میگوید بیشتر ازین زمان کرختی است یا بیارشد است حکم
 حال کنند و اگر در وقت اختلاف بنده خجیم و حاضر بود قول مستاجر معتبر بود

در مستقیم پس اگر امر و زوخت بیکدم دهد و اگر فردا و زوخت اجرتش واجب آید و
 بقول صاحبیه رحمه الله علیهما هر دو شرط جایز بود و اگر امر و زوخت بیکدم دهد و اگر فردا
 و زوخت بیکدم دهد و بقول امام زفر هر دو شرط فاسد بود و اجرتش واجب آید **مسئله**
 اگر در کانی و یا خانه را با اجارت داد و گفت اگر عطار را ساکن کنی در ماهی بیکدم ده
 و اگر این کار را ساکن کرد و در ماهی جایز بود اگر آنکار را ساکن کند و در ماهی دهد و اگر
 عطار را ساکن کند بیکدم دهد و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما اجارت فاسد بود
مسئله اگر ابراهیم را استیجار کرد تا بصره بیکدم دهد و اگر از آنجا تا قاصد سیب برد
 و در ماهی اجارت جایز نبود و اگر ابراهیم را استیجار کرد بشرط آنکه اگر یک خر و اگر یک
 بار کند یک دینم دریم دهد و اگر یک خر و اگر یک گوسفند دهد جایز بود و بقول صاحبیه
 رحمه الله علیهما جایز نبود **مسئله** اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت نتواند
 در سفر و مگر که با مولی او شرط کرده باشد در وقت عقد اجارت **مسئله**
 اگر بنده را بخرید و در یک ماه و عمل کرد و مزد بداد نتواند که مستاجر ازین بنده
 مزد بازستاند **مسئله** اگر بنده مغضوب مزدوری کرد غاصب مزد از بنده بستاند
 و بخورد ضامن نشود و بقول صاحبیه ضامن شود و اگر مولی عین اجرت بیا بد جایز بود
 او را که بستاند اجماعاً **مسئله** اگر بنده اجرت خود قبض کرد با اتفاق جایز بود
مسئله اگر بنده را اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار دریم و یکماه بدین دریم
 جایز بود در ماه اول چهار دریم واجب آید و در ماه دوم بدین دریم لازم شود **مسئله**
 اگر بنده را استیجار کرد یکماه بیکدم در اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد و در آخر
 بنده که رخصت یا بیارشد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض کرختی است
 و بیایار بود و مولی میگوید بیشتر ازین زمان کرختی است یا بیارشد است حکم
 حال کنند و اگر در وقت اختلاف بنده خجیم و حاضر بود قول مستاجر معتبر بود

چنانچه در زمانه مال مستقیم
 مافی البیاد مال مستقیم
 نیابت نیابت مال مستقیم
 نیابت و بقول مستقیم
 نیابت و بقول مستقیم
 نیابت و بقول مستقیم
 نیابت و بقول مستقیم

سئل اگر میان خیاط و مالک جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید که فرموده
 تا قبایه وزی و درزی میگوید که پیراهن فرموده بودی و یا مالک جامه رنگ برامی گوید
 که رنگ سرخ فرموده ام و قورنگ زد کردی رنگ برامی گوید که رنگ زرد فرموده در دو
 مسئله قول ثوب معتبر بود **مسئله** اگر مالک جامه می گوید که بی مزد عمل کرده جامه
 می گوید که بشرط مزد عمل کرده ام قول صاحب جامه معتبر بود و قول ایوسف رحمه الله
 اگر میان صاحب ثوب و صانع بدین حرقت بستان مزد معروف است قول او
 معتبر بود و الله اعلم **باب فسخ الاجارت** **مسئله** اگر سرایر استیجار
 کرد برای سکنی و دروغی یافت که سکنی را زیان میدارد تواند که فسخ کند **مسئله**
 اگر مردی سرایر اجارت گرفت و آن سرای خراب شد و یا زمین را استیجار کرد و
 گره براه نداعت و از آن زمین آب منقطع شد و یا آسیار استیجار کرد و
 آب آسیا منقطع شد متجاوز تواند که اجارت فسخ کند **مسئله** اگر یکی از
 متعاقبین ببرد و متجاوز برای خود عهده اجارت بستاند است آن اجارت فسخ
 شود و اگر برای دیگری عهده اجارت بستاند یعنی وکیل و یا وصی بود یا متولی در
 وقف بود بموت او اجارت فسخ نشود **مسئله** عهده اجاره بخیار شرط
 و یا بخیار ردیت و بعد تواند که فسخ شود و عذر آن بود که عاقد عاجز بود که حکم اجاره
 بگذرد مگر تحمل ضرری زاید که بسبب اجاره مستحق شده است چنانکه مردی اجیر گرفت
 تا دندان او بر کند بسبب درد پیش از بر کند در دیار آسیا اجیر گرفت تا برای اجاره
 عروسی طعام پزند وزن خلم کرد و یاد و گانی را استیجار کرد برای تجارت و مال او
 هلاک شد و یا مالک دوکان مغسول شد و بر و او همراه بر آمد بمعاینه و یا به بیان و یا با قرار
 و بجز این دوکان مال دیگر ندارد در جمیع مسائل قاضی اجارت فسخ کند و همچنین اگر
 دایر استیجایی بگوید براء سفرو از سفر بازماند چنانچه برای طلب غریبی میرفت

سئل اگر او غیر از جامه
 و گفت این را بلیه
 صانع است
 پس اگر اجاره
 بکند دندان
 اجاره آنست
 فسخ است
 عهده اجاره باقی مانده است
 از او رسید که دندان
 عجم و بر کند شود و در ای
 غیر بلیه طعام بر زمین
 بانی نشستن زمین کردای
 نی و در حق چنانکه او اجاره
 داد است مگر نیست دندان
 اگر اجاره باقی مانده است

اگر اجاره باقی مانده است
 ادا میدون جسمی کند
 و یا فسخ را عهده
 اگر اجاره باقی مانده است
 بلیه است
 قاضی مال
 اعلم بالصواب

[illegible]

مردی است که بخواهد بر دو صورت عقر این کثیرت بر مکتب در حال واجب شود **مسئله**
 اگر مکتب بی اذن مولی کثیرت را نکاح کرد و وطی کرد عقر واجب شود بعد از تحقق **فصل**
مسئله اگر مکتب از مولی خود فرزند آورد و این مکتب را اختیار بود اگر خواهی فی الحال مال نکاح
 بدهد و عقر بگیرد و یا بکثرت بکثرت یا نفس خود را عجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود **مسئله**
 اگر مولی ام ولد و یا پدر خود را مکتب کرد جایز بود و بموت مولی ام ولد بی عوض ولی ساقط
 انداد شود و اما در صورتی که بران بود که اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نفیست مدبر مخیر بود
 یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در کل مال کتابت سعایت کند و بقول محمد بن حنفیه
 علیه در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند **مسئله** اگر مکتب
 مکتب خود را مدبر کرد جایز بود و این مکتب را بجز این مدبر مکتب است یا بکثرت ثابت است
 یا نفس خود را از بدل کتابت عجز کند و مدبر شود و اگر بکثرت ثابت باشد و مولی
 ببرد و بجز او مال دیگر ندارد و این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت خود سعایت کند یا در
 ثلثان مال کتابت سعایت کند و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما ایضا که حجت
 در آن سعایت کند **مسئله** اگر مولی مکتب خود را از او کرده و او را از خود داده و مال کتابت
 از وی ساقط شود **مسئله** اگر مکتب کرد این بنده خود را بر هزار درم تا یک سال بعد
 بر پانصد درم حال صلح کرد جایز بود **مسئله** اگر بیای بنده خود را مکتب کرد این
 بر دو هزار درم یک سال و قیمت این بنده هزار درم است و مولی ببرد و بجز این مکتب
 مال دیگر داشت و ورثه او را اجازه بمحطت کردند این مکتب ثلثان از دو هزار درم
 او را بقی مهلت و بیاغش خود را عجز کند و با این باشد شود و بقول محمد بن حنفیه
 ثلثان یک هزار در حال ادانده و باقی مهلت **مسئله** اگر بیای بنده را مکتب
 کرد این بنده بر هزار درم مهلت یک سال و قیمت او دو هزار درم است و مولی ببرد و ورثه او
 نکند و بجز هزار درم مهلت و بجز او مال دیگر داشت ثلثان قیمت در حال ادانده

و اگر مکتب را بکثرت بکثرت یا نفس خود را عجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود
 اگر مولی ام ولد و یا پدر خود را مکتب کرد جایز بود و بموت مولی ام ولد بی عوض ولی ساقط
 انداد شود و اما در صورتی که بران بود که اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نفیست مدبر مخیر بود
 یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در کل مال کتابت سعایت کند و بقول محمد بن حنفیه
 علیه در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند
 مکتب خود را مدبر کرد جایز بود و این مکتب را بجز این مدبر مکتب است یا بکثرت ثابت است
 یا نفس خود را از بدل کتابت عجز کند و مدبر شود و اگر بکثرت ثابت باشد و مولی
 ببرد و بجز او مال دیگر ندارد و این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت خود سعایت کند یا در
 ثلثان مال کتابت سعایت کند و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما ایضا که حجت
 در آن سعایت کند
 اگر مولی مکتب خود را از او کرده و او را از خود داده و مال کتابت
 از وی ساقط شود
 اگر مکتب کرد این بنده خود را بر هزار درم تا یک سال بعد
 بر پانصد درم حال صلح کرد جایز بود
 اگر بیای بنده خود را مکتب کرد این
 بر دو هزار درم یک سال و قیمت این بنده هزار درم است و مولی ببرد و بجز این مکتب
 مال دیگر داشت و ورثه او را اجازه بمحطت کردند این مکتب ثلثان از دو هزار درم
 او را بقی مهلت و بیاغش خود را عجز کند و با این باشد شود و بقول محمد بن حنفیه
 ثلثان یک هزار در حال ادانده و باقی مهلت
 اگر بیای بنده را مکتب کرد این بنده بر هزار درم مهلت یک سال و قیمت او دو هزار درم است و مولی ببرد و ورثه او
 نکند و بجز هزار درم مهلت و بجز او مال دیگر داشت ثلثان قیمت در حال ادانده

و اگر مکتب را بکثرت بکثرت یا نفس خود را عجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود
 اگر مولی ام ولد و یا پدر خود را مکتب کرد جایز بود و بموت مولی ام ولد بی عوض ولی ساقط
 انداد شود و اما در صورتی که بران بود که اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نفیست مدبر مخیر بود
 یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در کل مال کتابت سعایت کند و بقول محمد بن حنفیه
 علیه در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند
 مکتب خود را مدبر کرد جایز بود و این مکتب را بجز این مدبر مکتب است یا بکثرت ثابت است
 یا نفس خود را از بدل کتابت عجز کند و مدبر شود و اگر بکثرت ثابت باشد و مولی
 ببرد و بجز او مال دیگر ندارد و این مدبر مخیر بود یا در ثلثان قیمت خود سعایت کند یا در
 ثلثان مال کتابت سعایت کند و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما ایضا که حجت
 در آن سعایت کند
 اگر مولی مکتب خود را از او کرده و او را از خود داده و مال کتابت
 از وی ساقط شود
 اگر مکتب کرد این بنده خود را بر هزار درم تا یک سال بعد
 بر پانصد درم حال صلح کرد جایز بود
 اگر بیای بنده خود را مکتب کرد این
 بر دو هزار درم یک سال و قیمت این بنده هزار درم است و مولی ببرد و بجز این مکتب
 مال دیگر داشت و ورثه او را اجازه بمحطت کردند این مکتب ثلثان از دو هزار درم
 او را بقی مهلت و بیاغش خود را عجز کند و با این باشد شود و بقول محمد بن حنفیه
 ثلثان یک هزار در حال ادانده و باقی مهلت
 اگر بیای بنده را مکتب کرد این بنده بر هزار درم مهلت یک سال و قیمت او دو هزار درم است و مولی ببرد و ورثه او
 نکند و بجز هزار درم مهلت و بجز او مال دیگر داشت ثلثان قیمت در حال ادانده

بانی بهیلت بدیافنس خود را عاجز کند باز بنده شود باتفاق **باب الحزب من المكاتب**
عن عبد الله بن مسعود عن ابي ابي موسی بنده را گفت که بنده خود را مکاتب کن
 بر هر از درم بر آنکه اگر من هزار درم بتوا دکنم او ازاد باشد و موسی بدین شرط مکاتب
 کرد و او هزار درم داد اگر بنده ازاد شود و اگر پیش ازاد کردن این خبر بنده رسیده
 و بنده قبول کرد مکاتب شود **مسئله** اگر موسی بنده حاضر غایب خود را مکاتب
 کرد این بر هر از درم و حاضر قبول کرد جایز بود و از هر کدام که ادانته هر دو ازاد شوند و هر که
 ازاد است آن ادانته در دوم و جوع نکند و موسی نتواند که غایب را برای بدل کتابت بکند
 و اگر بنده غایب کتابت را قبول کرد قبول اول بود **مسئله** اگر کثیر یک را مکاتب
 کرد این بر هر از درم از نفس او ازاد و پس خود او جایز بود و هر که ام که ازاد است آن ادانته
 در دیگری جوع نکند و الله اعلم **باب کتابت عده مشترک**
 سه شریک میان دو کس شریک و دو کس را ازاد کردن مکاتب
 خود هر از درم مکاتب کند و بدل مکاتب قبض کند پس شریک باذن اول نصیب
 مکاتب کرد این بر هر از درم ازاد و بعد ازاد بدل کتابت
 عاجز شد مال مقوض با بصر بود و آن بنده در هر دو مشترک بود و بقول صاحبی
 علیهما هر دو شریک را بود **مسئله** اگر کثیر است شریک میان دو کس هر دو شریک
 این کثیر یک را مکاتب کرد این دو یکی ازین دو شریکان و طی کرد و این کثیر یک فرزند او
 و موسی یک دوم شریک دوم نیز شریک را ادانته کرد و کثیر یک فرزند او و موسی یک
 دو اوطی دوم نیز دعوی نسب کرد بعد از کثیر یک ازاد و بدل کتابت عاجز شد کثیر یک ام و
 و اوطی اول را بود و دعوی اول برادر شریک دوم بهینه قیمت کثیر یک و بهینه مهر کثیر
 ضامن شود و شریک دوم برای شریک اول تمام مهر و قیمت فرزند ضامن
 شود و نسب فرزند دوم از شریک دوم ثابت شود و هر که ام که عقر کثیر یک یا کثیر یک
 جایز بود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه شریک اول برادر شریک دوم نصف

بانی بهیلت بدیافنس خود را عاجز کند باز بنده شود باتفاق **باب الحزب من المكاتب**
عن عبد الله بن مسعود عن ابي ابي موسی بنده را گفت که بنده خود را مکاتب کن
 بر هر از درم بر آنکه اگر من هزار درم بتوا دکنم او ازاد باشد و موسی بدین شرط مکاتب
 کرد و او هزار درم داد اگر بنده ازاد شود و اگر پیش ازاد کردن این خبر بنده رسیده
 و بنده قبول کرد مکاتب شود **مسئله** اگر موسی بنده حاضر غایب خود را مکاتب
 کرد این بر هر از درم و حاضر قبول کرد جایز بود و از هر کدام که ادانته هر دو ازاد شوند و هر که
 ازاد است آن ادانته در دوم و جوع نکند و موسی نتواند که غایب را برای بدل کتابت بکند
 و اگر بنده غایب کتابت را قبول کرد قبول اول بود **مسئله** اگر کثیر یک را مکاتب
 کرد این بر هر از درم از نفس او ازاد و پس خود او جایز بود و هر که ام که ازاد است آن ادانته
 در دیگری جوع نکند و الله اعلم **باب کتابت عده مشترک**
 سه شریک میان دو کس شریک و دو کس را ازاد کردن مکاتب
 خود هر از درم مکاتب کند و بدل مکاتب قبض کند پس شریک باذن اول نصیب
 مکاتب کرد این بر هر از درم ازاد و بعد ازاد بدل کتابت
 عاجز شد مال مقوض با بصر بود و آن بنده در هر دو مشترک بود و بقول صاحبی
 علیهما هر دو شریک را بود **مسئله** اگر کثیر است شریک میان دو کس هر دو شریک
 این کثیر یک را مکاتب کرد این دو یکی ازین دو شریکان و طی کرد و این کثیر یک فرزند او
 و موسی یک دوم شریک دوم نیز شریک را ادانته کرد و کثیر یک فرزند او و موسی یک
 دو اوطی دوم نیز دعوی نسب کرد بعد از کثیر یک ازاد و بدل کتابت عاجز شد کثیر یک ام و
 و اوطی اول را بود و دعوی اول برادر شریک دوم بهینه قیمت کثیر یک و بهینه مهر کثیر
 ضامن شود و شریک دوم برای شریک اول تمام مهر و قیمت فرزند ضامن
 شود و نسب فرزند دوم از شریک دوم ثابت شود و هر که ام که عقر کثیر یک یا کثیر یک
 جایز بود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه شریک اول برادر شریک دوم نصف

بانی بهیلت بدیافنس خود را عاجز کند باز بنده شود باتفاق **باب الحزب من المكاتب**
عن عبد الله بن مسعود عن ابي ابي موسی بنده را گفت که بنده خود را مکاتب کن
 بر هر از درم بر آنکه اگر من هزار درم بتوا دکنم او ازاد باشد و موسی بدین شرط مکاتب
 کرد و او هزار درم داد اگر بنده ازاد شود و اگر پیش ازاد کردن این خبر بنده رسیده
 و بنده قبول کرد مکاتب شود **مسئله** اگر موسی بنده حاضر غایب خود را مکاتب
 کرد این بر هر از درم و حاضر قبول کرد جایز بود و از هر کدام که ادانته هر دو ازاد شوند و هر که
 ازاد است آن ادانته در دوم و جوع نکند و موسی نتواند که غایب را برای بدل کتابت بکند
 و اگر بنده غایب کتابت را قبول کرد قبول اول بود **مسئله** اگر کثیر یک را مکاتب
 کرد این بر هر از درم از نفس او ازاد و پس خود او جایز بود و هر که ام که ازاد است آن ادانته
 در دیگری جوع نکند و الله اعلم **باب کتابت عده مشترک**
 سه شریک میان دو کس شریک و دو کس را ازاد کردن مکاتب
 خود هر از درم مکاتب کند و بدل مکاتب قبض کند پس شریک باذن اول نصیب
 مکاتب کرد این بر هر از درم ازاد و بعد ازاد بدل کتابت
 عاجز شد مال مقوض با بصر بود و آن بنده در هر دو مشترک بود و بقول صاحبی
 علیهما هر دو شریک را بود **مسئله** اگر کثیر است شریک میان دو کس هر دو شریک
 این کثیر یک را مکاتب کرد این دو یکی ازین دو شریکان و طی کرد و این کثیر یک فرزند او
 و موسی یک دوم شریک دوم نیز شریک را ادانته کرد و کثیر یک فرزند او و موسی یک
 دو اوطی دوم نیز دعوی نسب کرد بعد از کثیر یک ازاد و بدل کتابت عاجز شد کثیر یک ام و
 و اوطی اول را بود و دعوی اول برادر شریک دوم بهینه قیمت کثیر یک و بهینه مهر کثیر
 ضامن شود و شریک دوم برای شریک اول تمام مهر و قیمت فرزند ضامن
 شود و نسب فرزند دوم از شریک دوم ثابت شود و هر که ام که عقر کثیر یک یا کثیر یک
 جایز بود و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه شریک اول برادر شریک دوم نصف

در این عقد که در روز ۱۱ ماه ۳۱۳۰
 در این عقد که در روز ۱۱ ماه ۳۱۳۰
 در این عقد که در روز ۱۱ ماه ۳۱۳۰

سید الشهدا و قاضی قاضی
 نیز از ملک بیدل بی خود
 بیدل شدن ملک ما
 بیدل شدن بین این
 پس کشماند بین دیار
 نیز از کوهی ملک شود
 قوص از بن و بعد هر
 نمود صدق را و بچین رقم
 و فیکه غنی شد حالش
 برای او آن چهره ای کرد
 است از کوه حالت بی
 و بچین این سید فیکه
 گرفت صدق را بعد از آن
 رسید سوی مال و حال دیگر
 درست او مال صدق را
 حالش را برای او کرد
 حاجت

درو
 حلال است برای او
 حاجت مکان
 قبل از سوئی مول
 حلال بود برای او
 آنچه که قیامت
 صدق زریک را
 کجاست
 حلال است برای او
 روضه العلیه
 عینی
 ۱۶

شتری قیمت بیع برای بایع ضامن نشود و مکروه تواند که اگر اه کشته را تضمین کند **مسئله**
 اگر اه کشته بر خوردن گوشت خوک و یا مردار و یا خون و یا بر استامیدن خمر نجس
 خوردن و یا بر زدن سخت و یا بقیه کردن حلال نبود که بخورد مگر بکشتن و یا به بریدن عضو
 ترسانند درینصورت حلال بود که بخورد و در آنوقت که صبر کند و بکشد شاید اگر صبر کند و بخورد
 و کشته شد بزهکار بود **مسئله** اگر اه کشته دانه تا مال مسلمان را تلف کند و یا کافر
 شود بخدائی عزوجل و یا برای پیغمبر صلی علیه و آله و سلم دشنام گوید اگر اه کشته بکشتن
 و یا به بریدن عضو بود در خصت بود که اظهار کفر کند و یا مال مسلمان هلاک کند و یا اگر
 اظهار کند و دل او با ایمان ارامیده بود بزهکار نبود و اگر کلمه کفر تلف کند و مال مسلمان
 تلف نکند و صبر کند تا کشته شود متاب و ما جور بود و اگر اه کشته بکفر و یا بجهلک مسلمان
 نجس و قبیح و ضرب بود و یا بکشته شود که کلمه کفر گوید و یا مال مسلمان هلاک کند و صاحب
 مال بعد از زوال اه کشته تواند که اه کشته تاوان بستاند **مسئله** اگر اه کشته
 برای کشتن دیگری بغیر حق بخوف کشتن رواند که بکشد و صبر کند تا کشته شود شایسته
 بود و اگر کشت بزهکار بود و قصاص بر اه کشته واجب شود اگر بعد از او در کشته
 واجب شود و بقول شافعی رحمه الله علیه بر هر دو واجب شود بر اه کشته دبر
مسئله اگر اه کشته تاوان را طلاق گوید و یا بنده را ازاد کند و زن را طلاق
 و بنده را ازاد کرد طلاق واقع شود و بنده ازاد شود و در طلاق پیش از دخول طلاق
 نویسنده و ازاد کننده بقیه بنده و بنده مهر بر اه کشته رجوع کند **مسئله** اگر اه
 کشته برای مرتد شدن و او را دقت اظهار کرد و دل او ارامیده بود بایمان زن او میبایست
 نشود **باب الحرج** **مسئله** حرج عبارت از منم کردن است از تصرف
 بقول نه بفعل یعنی حرج در اقوال بوده در افعال و اسباب حرج صغر و بنده کی و دیوانه
 است **مسئله** تصرف کودک بی اذن ولی و بنده بی اذن مولی جایز نبود **مسئله**

در صورتیکه عاقل باشد
 بیکه است و اگر عاقل
 عجز از کار است
 قبول امام در وضو
 نصص بر فاعل
 میباید قتل و قتل
 او را حلال
 امام ابوالموفق رحمه الله
 علیه ایچا یکی قصاص و جرم
 نشود زیرا که بینه قصاص
 انفکاد و بقول امام
 رحمه الله علیه
 واجب است
 باطل است
 فاعل است
 از کفری چون مجنون
 است مانند شیطان
 قصاص از او
 فاعل است
 در امام و باطل است

فاعل است
 از کفری چون مجنون
 است مانند شیطان
 قصاص از او
 فاعل است
 در امام و باطل است

باین سخن گوید
 در آن مسوئله گویند جایز است
 عطف کلام کند ملامی بود
 خدایت ملامی بود
 ملامی دیگر منظر
 ملامی دیگر منظر
 دقوال دی ای
 خدایت ملامی بود
 باین سخن گوید

۳۱۳

تصرف دیوانه مغلوب بهمیم حالی روا باشد و هر که از ایشان خرید و یا فروخت کند
 و او فروختن و خریدن میدهد ولی محقر بود در اجازت و نه **مسئله** اگر کسی و
 مجنون و بنده مال کسی کردند ضامن شوند **مسئله** اگر کودک و مجنون برای کسی
 اقرار کرده نافذ خود و اقرار بنده در حق بنده نافذ است و در حق مولی نافذ نیست تا اگر
 نیس بای اقرار کند بعد از آزاد شدن لازم شود و اگر بنده بجهد و یا بقصاص اقرار کند
 در حال بروی لازم شود **مسئله** اگر ازادی عاقل و بالغ سفیهست بروی حجر جائز
 نبود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمه الله علیه بر سفیه حجر جائز بود **مسئله**
 اگر کودک بالغ شد و رشید نیست مال او بدو و شکیم نکنند تا بیست و پنج ساله نشود
 و اگر پیش ازین مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او جائز بود چون بیست و پنج ساله
 شده و وی رشید ظاهر شد مفیدست مال او بدو و بقول صاحبیه و
 علیه ما رشید ظاهر شود مال او بدو و نه **مسئله** بر حجر عاقل و بالغ بسبب فسق و
 دوام حجر جائز نبود و بقول صاحبیه رحمه الله علیه بجهت فسق حجر جائز بود که حجر کنند
 و بقول شافعی رحمه الله علیه حجر جائز بود که بجهت اسباب حجر کنند **مسئله** اگر و ام
 طلب جنس مدیون کردند قاضی جنس کند تا مال خود را بفروشد و و ام ادا کند
مسئله اگر مال مدیون از جنس دراهم است و و ام نیز دراهم است قاضی تواند که
 بی امر مدیون و ام او ادا کند و اگر و ام او دراهم است و مال دینار است و و ام
 دینار است و مال دراهم قاضی تواند که دراهم و درینار بفروشد و و ام او ادا کند
 و اگر مال عروضی و یا عقار است قاضی تواند که بفروشد و بقول صاحبیه رحمه
 علیه قاضی تواند که بفروشد رخت او و زمین او اگر چه مدیون را و اندارد **مسئله**
 حجر بسبب افلاس جائز بود و بقول صاحبیه رحمه الله علیه اگر غرما طلب حجر مفلس
 قاضی حجر کند **مسئله** اگر مردی مفلس شد و بدست او کالای است که از مردی

باین سخن گوید
 در آن مسوئله گویند جایز است
 عطف کلام کند ملامی بود
 خدایت ملامی بود
 ملامی دیگر منظر
 ملامی دیگر منظر
 دقوال دی ای
 خدایت ملامی بود
 باین سخن گوید
 در آن مسوئله گویند جایز است
 عطف کلام کند ملامی بود
 خدایت ملامی بود
 ملامی دیگر منظر
 ملامی دیگر منظر
 دقوال دی ای
 خدایت ملامی بود
 باین سخن گوید

باین سخن گوید
 در آن مسوئله گویند جایز است
 عطف کلام کند ملامی بود
 خدایت ملامی بود
 ملامی دیگر منظر
 ملامی دیگر منظر
 دقوال دی ای
 خدایت ملامی بود
 باین سخن گوید

در صباغی دار کار باغی
گفت در هر ماه این قدر عا
رسا بنده بکس مازون
میکرد و زیر آنکه بخرم
بیتصرف قدره اندازد اما
اگر بخردین چیزی بمو
اوق که مازون نمی شود
زیرا که در خانه نیست
بشاه و قیام
آن بنسبت درینا اندک
کنند این را بکار
یاغری ابدی او یاغری از او
باز است که بگویم
ببینی و در

دردی است که در عروق
باطنی نمی شود و درین
بین اود را بس که مانده
رمان در عروق و درین
پنجین اعلی و فیکه اینه
لادن نمی شود و
عیان او بس که مانده
نمی آید و درین
دقیقه بنده نمی شود
و اگر اود فاضل از عروق

جس کند برای استیفاء ثمن جایز بود **مسئله** اگر مولی ماذون دیون را ازاد کرد
 درست باشد و قیمت ماذون براء غماء ضامن شود و آنچه وام زیاده از قیمت بود
 از ماذون بعد از عتق طلب کنند **مسئله** اگر مولی بنده ماذون دیون خود را فرو
 و مشتری ماذون را غایب کرد ایند پس وام داران مخیر اند اگر خواهند بایع را بمقدار
 قیمت تضمین کنند و یا قیمت مشتری بستانند و یا بایع را اجازت کنند و ثمن بستانند
 پس اگر بایع را تضمین کردند بقیه ماذون بعیب بر بایع رد شد مولی بقیه
 بر وام داران رجوع کند و حق وام داران در ذمه بنده باشد **مسئله** اگر مولی
 مشتری را اعلام کرد که این بنده دیون است و یا وجود این اعلام مشتری این
 بنده را خرید پس وام داران توانستند که بایع را باز گردانند و اگر بایع غایب شد مشتری
 خصم وام داران نبود **مسئله** اگر مردی در شهر درآمد و گفت من بنده ماذون
 زیدم و خرید و فروخت کرد هر چه از تجارت است بر او لازم شود مگر او را برای وام نفوذ
 تا مولی او حاضر نشود و اگر مولی او حاضر شد و گفت که این بنده ماذون ملت حاضر
 بود که برای وام بفروشد و اگر گفت که او تجویر است توانست که بفروشد **مسئله**
 اگر ولی کودک را دیا معنوهی را عاقل است در خرید و فروخت اذن کرد
 در بیع و شرا این کودک و معنوه بمنزله بنده ماذون بود **کتاب الغصب**
مسئله غصب عبارت از اذالت یا محقق با ثبات یا بسطه **مسئله**
 اگر بنده غیر بر اخذ مت فرمود و یا برد ا به غیر می سوار شد یا بار کرد غاصب بود
 و اگر بر باد غیري غاصب بود **مسئله** واجب بر غاصب که عیان
 مغصوب را در جای که غصب کرده است بر مالک رد کند و اگر مالک شده است اگر متلی
 چنانکه مکمل و موزون و عددی متفاری چون جوز و میوه و فلس و مثل آن رد کند
 و اگر مثل آن منقطع شد و موجود نیست قیمت مغصوب روز حصول واجب

از قبیل کتاب
 نیاید برای وام لازم
 نیاید برای وام خود را
 و اگر وام زیاده از قیمت
 بنده باشد زیاده را
 بنده ضامن نشود
 سبیل ح و قایم
 غصب عبارت از گرفتن
 مال متعلق بغيره است
 دلی اذن مالک آن
 که دست مالک از آن
 شود پس در اذن بنده اذن
 غصب عتق شود و اگر
 و از مال نیست و اگر

بنده بدار مال
 در اذن مال
 غصب بدار مال
 در اذن مال
 غصب بدار مال
 در اذن مال
 غصب بدار مال
 در اذن مال

تأوان باشد تاوان نقصان بر غاصب لازم شود
از آنکه در ملک بوی یک کار کند
میکویم بسبب زنا و بی د
نقصان یکی است تاوان
ولادت مستحق پس نقصا
ثابت نشود خان لا ذم

نیاید صاحب شجر
وقایع فارسی را بقول
صاحبیه رحمه الله علیها
تاوان دار نشود زیرا که
بعد حجت رد کنیز در
دست مالک رود حجت
بسبب ولادتی که در ملک
او جاد شده است

تمام میگوید و نزدیک
مالک آن حکایت
سبب زنا و بی د
غاصب حاصل
رجوع و قایم دارد
والله اعلم بالصواب

تأوان نام آنست که از غاصب یا کسی که به غیر حق تصرف کرده باشد بازگرداندن آنرا به صاحبش را گویند. تأوان در لغت معنی بازگشت دادن است.

در فقه امامیه تأوان بر غاصب واجب است و اگر غاصب بداند که چیزی را غصب کرده و قصد بازگرداندن آن را داشته باشد، تأوان بر او واجب نیست. اما اگر غاصب نداند که چیزی را غصب کرده یا قصد بازگرداندن آن را نداشته باشد، تأوان بر او واجب است.

در فقه شیعه نیز تأوان بر غاصب واجب است و اگر غاصب بداند که چیزی را غصب کرده و قصد بازگرداندن آن را داشته باشد، تأوان بر او واجب نیست. اما اگر غاصب نداند که چیزی را غصب کرده یا قصد بازگرداندن آن را نداشته باشد، تأوان بر او واجب است.

در فقه حنفی نیز تأوان بر غاصب واجب است و اگر غاصب بداند که چیزی را غصب کرده و قصد بازگرداندن آن را داشته باشد، تأوان بر او واجب نیست. اما اگر غاصب نداند که چیزی را غصب کرده یا قصد بازگرداندن آن را نداشته باشد، تأوان بر او واجب است.

در فقه مالکی نیز تأوان بر غاصب واجب است و اگر غاصب بداند که چیزی را غصب کرده و قصد بازگرداندن آن را داشته باشد، تأوان بر او واجب نیست. اما اگر غاصب نداند که چیزی را غصب کرده یا قصد بازگرداندن آن را نداشته باشد، تأوان بر او واجب است.

در فقه رومی نیز تأوان بر غاصب واجب است و اگر غاصب بداند که چیزی را غصب کرده و قصد بازگرداندن آن را داشته باشد، تأوان بر او واجب نیست. اما اگر غاصب نداند که چیزی را غصب کرده یا قصد بازگرداندن آن را نداشته باشد، تأوان بر او واجب است.

زمرہ کے متعلقہ کرداروں
 کہ بیخ کی کہ بہ بان ان
 و جب سوئی تھی لیکن بیخ
 (۱۲۲)
 جو کہ اس کی کہیں کی
 مغنیہ کی پیش کردن
 زمرہ دعاء بر سر حق و
 و کہ یک ایک کہتے ہیں
 الی الی

شده است مالک با عاصب بازدهد **مسئله** اگر مالکی بر بطریا طبل و یا مزار و یا باب
 و یا دف از آن سلمایی بشکست ضامن شود بقیمت چو بجهاء این است یا و یا شرب
 سکر یا نصف سلمایی بر بخت ضامن شود و بیع این چیز جایز بود و بقول صاحب
 رحمه الله علیهما ضامن نشود و بیع این اشیاء جایز نباشد **مسئله** اگر پدر و یا مادر
 کس را عصب کرد و بدست او مرد قیمت مرد با اتفاق ضامن شود و قیمت ام و ولد
 ضامن نشود و بقول صاحب رحمه الله علیهما قیمت ام و ولد را نیز ضامن شود و الله اعلم
کتاب الشفعه **مسئله** شفعه عبارت از مالک شدن بقیعتی
 برای شفعه به بهای که مشتری خرید است بطریق جبر بر مشتری **مسئله** شفعه
 واجبست برای شریک در نقض میم بعد برای شریک در حق میبع چون شریک
 و طریق اگر شرب و طریق خاص باشند بعد برای همایه متصل بقعه و بقول
 رحمه الله علیه شفعه مرد مگر کسیر که در بقعه شریک بود **مسئله** اگر یکی از دو
 دیگری تیرا ست و یا جویی که بر دیوار دیگر است شرکت دارد شریک نباشد درین سراسر
 بلکه همایه باشد در شفعه **مسئله** شفعه در شفعه انرا بر عدد رؤس بودن بر اندازد
 نصیب تا اگر یکی شریک ثلث دارد و دوم نصف دارد در شفعه هر دو برابر اند و
 همچنین اگر یکی همایه به و جانب اتصال دارد و میبع و همایه دوم بیکجانب
 در شفعه هر دو برابر اند و مناصف بر نه **مسئله** شفعه بعقد میبع واجب شود و
 گواه گرفتن استقرار گیر و دیگر فتن سراسر ابرایم مشتری و یا بحکم قاضی مالک
باب طلب الشفعه **مسئله** اگر شفعه را عمل شد به میبع در آن
 مجلس گواه گیر در طلب شفعه بعد از اگر میبع بدست بایم است بر ایم گواه گیر و اگر
 بدست مشتری است نزد یک مشتری گواه گیر و یا نزد یک عقار گواه گیر و
 بطلب شفعه و بعد از آن است تمام اگر تاخیر کرد و برای طلب شفعه خصوصت نکرد حق

[illegible]

دلف ضامن شود
چشم غمضه
خداوند شود در دلب
و در باب ضامن
نمود چمن قطع
خداوند شود در دلب
آشپز ماشان
دلقه خلاف در دلب
عیل

هفت التفتیح
 یعنی سب کو خدا بین
 شفیع برین
 شفیع نواز واک
 مختلف فیست
 دارالاسلام
 حیدرآباد
 اکبر علی بیگ
 دارالاسلام

[illegible]

مسئله شفعه باطل شود بمرن شفعه اگر بعد از بیع پیش از قضا شفعه مرد به باطل
 بمرن مشتری شفعه باطل نشود **مسئله** اگر شفعه خانه مملوک خود را که بسبب آن
 شفعه طلب میکرد فروخت پیش از آنکه حکم شود بشفعه شفعه او باطل شود **مسئله** باید
 در آن خانه که فروخت شفعه نرسد اگر چه باید وکیل بود یا حاصل و همچنین اگر وکیل باید و
 نیز باید را شفعه نرسد و همچنین اگر شفعه همان درک شایع شفعه او باطل شود **مسئله**
 اگر خانه خرید و یا وکیل او یا دیگری برای او خرید او را شفعه نرسد **مسئله** اگر شفعه را
 خبر شد که این سرائی بجز از دم فروخته شده و شفعه را تسلیم کرد بعد معلوم شد که یکم از
 هزار درم فروخته شده است و یا بجنط و یا بجز فروخته شده است که قیمت جنط و بجز درم
 است و یا بیشتر شفعه نرسد و اگر معلوم شد که به نایز فروخته شده است که قیمت آن هزار درم
 است شفعه نرسد **مسئله** اگر شفعه را خبر کردند که این خانه را زید خریده است شفعه
 تسلیم کرد بعد معلوم شد که عمر خریده است شفعه نرسد **مسئله** اگر خانه را فروخت
 مگر مقدار یک گز بجانب حدی که متصل خانه شفعه است شفعه نرسد **مسئله** اگر
 خانه کسی یک سهم خرید به بقاء معین بعد باقی خانه نیز خرید همایه را در سهم اول
 شفعه نرسد و در باقی شفعه نرسد **مسئله** سرائی را خرید به بقاء معین بعد
 مشتری بوجوهن بقاء جامه داد شفعه به آن بقاء جامه بستاند بقاء جامه **مسئله** حلیه
 کردن برای اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و بقول محمد رحمه الله
 مکروه بود **مسئله** اگر پنجگس سرائی خرید شفعه تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی
 پنج نفر خرید شفعه تمام بستاند و یا بکند و تواند که حصه بعضی بکند و بقول
 رحمه الله علیه تواند که در **مسئله** دوم حصه یکی بستاند چنانکه در **مسئله** اول
 بیه سرائی غیر مقسوم خرید بعد با باید قسمت کرد شفعه تواند که این نصف که بعد از
 قسمت بجانب مشتری آمده است حکم شفعه بستاند **مسئله** اگر سرائی فروخت

مسئله شفعه باطل شود بمرن شفعه اگر بعد از بیع پیش از قضا شفعه مرد به باطل
 بمرن مشتری شفعه باطل نشود
 اگر شفعه خانه مملوک خود را که بسبب آن
 شفعه طلب میکرد فروخت پیش از آنکه حکم شود بشفعه شفعه او باطل شود
 باید در آن خانه که فروخت شفعه نرسد اگر چه باید وکیل بود یا حاصل و همچنین اگر وکیل باید و
 نیز باید را شفعه نرسد و همچنین اگر شفعه همان درک شایع شفعه او باطل شود
 اگر خانه خرید و یا وکیل او یا دیگری برای او خرید او را شفعه نرسد
 اگر شفعه را خبر شد که این سرائی بجز از دم فروخته شده و شفعه را تسلیم کرد بعد معلوم شد که یکم از
 هزار درم فروخته شده است و یا بجنط و یا بجز فروخته شده است که قیمت جنط و بجز درم
 است و یا بیشتر شفعه نرسد و اگر معلوم شد که به نایز فروخته شده است که قیمت آن هزار درم
 است شفعه نرسد
 اگر شفعه را خبر کردند که این خانه را زید خریده است شفعه
 تسلیم کرد بعد معلوم شد که عمر خریده است شفعه نرسد
 اگر خانه را فروخت مگر مقدار یک گز بجانب حدی که متصل خانه شفعه است شفعه نرسد
 اگر خانه کسی یک سهم خرید به بقاء معین بعد باقی خانه نیز خرید همایه را در سهم اول
 شفعه نرسد و در باقی شفعه نرسد
 سرائی را خرید به بقاء معین بعد مشتری بوجوهن بقاء جامه داد شفعه به آن بقاء جامه بستاند بقاء جامه
 حلیه کردن برای اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و بقول محمد رحمه الله
 مکروه بود
 اگر پنجگس سرائی خرید شفعه تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی پنج نفر خرید شفعه تمام بستاند و یا بکند و تواند که حصه بعضی بکند و بقول
 رحمه الله علیه تواند که در **مسئله** دوم حصه یکی بستاند چنانکه در **مسئله** اول
 بیه سرائی غیر مقسوم خرید بعد با باید قسمت کرد شفعه تواند که این نصف که بعد از
 قسمت بجانب مشتری آمده است حکم شفعه بستاند
 اگر سرائی فروخت

در این کتاب
 مسأله شفعه باطل شود بمرن شفعه اگر بعد از بیع پیش از قضا شفعه مرد به باطل
 بمرن مشتری شفعه باطل نشود
 اگر شفعه خانه مملوک خود را که بسبب آن
 شفعه طلب میکرد فروخت پیش از آنکه حکم شود بشفعه شفعه او باطل شود
 باید در آن خانه که فروخت شفعه نرسد اگر چه باید وکیل بود یا حاصل و همچنین اگر وکیل باید و
 نیز باید را شفعه نرسد و همچنین اگر شفعه همان درک شایع شفعه او باطل شود
 اگر خانه خرید و یا وکیل او یا دیگری برای او خرید او را شفعه نرسد
 اگر شفعه را خبر شد که این سرائی بجز از دم فروخته شده و شفعه را تسلیم کرد بعد معلوم شد که یکم از
 هزار درم فروخته شده است و یا بجنط و یا بجز فروخته شده است که قیمت جنط و بجز درم
 است و یا بیشتر شفعه نرسد و اگر معلوم شد که به نایز فروخته شده است که قیمت آن هزار درم
 است شفعه نرسد
 اگر شفعه را خبر کردند که این خانه را زید خریده است شفعه
 تسلیم کرد بعد معلوم شد که عمر خریده است شفعه نرسد
 اگر خانه را فروخت مگر مقدار یک گز بجانب حدی که متصل خانه شفعه است شفعه نرسد
 اگر خانه کسی یک سهم خرید به بقاء معین بعد باقی خانه نیز خرید همایه را در سهم اول
 شفعه نرسد و در باقی شفعه نرسد
 سرائی را خرید به بقاء معین بعد مشتری بوجوهن بقاء جامه داد شفعه به آن بقاء جامه بستاند بقاء جامه
 حلیه کردن برای اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و بقول محمد رحمه الله
 مکروه بود
 اگر پنجگس سرائی خرید شفعه تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی پنج نفر خرید شفعه تمام بستاند و یا بکند و تواند که حصه بعضی بکند و بقول
 رحمه الله علیه تواند که در **مسئله** دوم حصه یکی بستاند چنانکه در **مسئله** اول
 بیه سرائی غیر مقسوم خرید بعد با باید قسمت کرد شفعه تواند که این نصف که بعد از
 قسمت بجانب مشتری آمده است حکم شفعه بستاند
 اگر سرائی فروخت

[illegible]

مزارعت وقتی درست بود که زمین و تخم از یکی بود و عمل و ستور از دیگری بود و یا
 زمین از یکی بود و تخم و عمل و ستور از دیگری بود و یا عمل از یکی بود و زمین و ستور
 از دیگری بود **مسئله** اگر زمین و ستور از یکی بود و تخم و عمل از دیگری بود و یا تخم
 از یکی بود و باقی از دیگری بود و یا تخم و ستور از یکی بود و باقی از دیگری بود و یا یکی را چند
 بیانه معین شرط کنند و یا آنچه از زراعت برکناره جوی بود برای یکی شرط
 کنند در بنصرت عقد مزارعت جایز نبود **مسئله** اگر شرط کردند که صاحب تخم
 خود را بر سر کرد و یا فی بیان ایشان مشترک باشد و یا شرط کردند که اول خراج
 بر گیرند و یا فی بیان ایشان قسمت شود و در هر دو صورت مزارعت فاسد شود **مسئله**
 اگر عقد مزارعت فاسد شد خراج صاحب تخم را بود برای شریک دیگر اگر شریک
 زمین واجب آید و زیاده بر شرط نگذرد **مسئله** اگر عقد مزارعت درست
 شد خراج بحکم شرط قسمت شود و اگر در بنصرت از زمین هیچ بیرون نیاید
 برای عامل هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر بعد از عقد مزارعت صاحب تخم
 از عمل متاع آورد جبر نکند و اگر دیگری امتناع آورد از عمل جبر نکند **مسئله** بیرون
 نمی از متعاقبین مزارعت باطل شود **مسئله** اگر مدت مزارعت گذشت و زراعت
 هنوز فرسیده است بر مزارع را جری زمین واجب آید تا دراک مزارعت **مسئله**
 نفقه زراعت بر آنکه از حصه هر یکی قسم کنند چنانچه مزد در دادن و گرفتن و پاک
 کردن و برداشتن زراعت بعد از در دادن بر آنکه از هر یکی قسمت کنند **مسئله**
 اگر در عقد مزارعت نفقه زراعت بر عامل شرط کرده باشد مزارعت فاسد شود
 و بر دانی از ابی یوسف رحمه الله علیه اگر این عمل بر عامل شرط کرده اند جایز بود و الله اعلم
كتاب المزارعات **مسئله** فاق عبارت از عقدی است
 که واقع شود بر دفع کردن درختان بکسی که در آن عمل کند بر آن شرط که بیوه میان

درین وقت
 مزارعت
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور

عمل در مزارعت
 مزارعت
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور

درین وقت
 مزارعت
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور
 زمین
 تخم
 عمل
 ستور

حرام است که آن سبک حلقوم و مری و یکی از دو و دجین بود و بقول محمد
 است که از هر یکی بیشتر بریده شود **مسئله** اگر بناخن و یا برون و یا ستر
 و یا بدنه آن جدا شده و یا پوست بی و یا بکند و یا آنچه رک پیر و خون بریزد
 و دیگر کند جایز بود و اما بدنه الی و ناخنی که جدا نگردد باشد و زخم جایز نبود و بقول شافعی
 رحمه الله علیه بدنه آن و ناخن جدا شده اگر دزدید و بوج حرام باشد **مسئله**
 سبک است که کار و تیز کند **مسئله** مکره است که در حال دزدی کردن کار در یا ستر
 کردن رساند و یا تمام سر برود و یا از لبس کردن دزدی کند **مسئله** اگر شکاری
 موالت گرفت دزدی کند و اگر چهار پای ابله ریمه و یا در چاه افتد و دزدی او بچرخ بود
 و بقول مالک رحمه الله علیه بجراحت کردن حلال نشود **مسئله** سبک
 شتر را نخ کنند یعنی رگهای مگوشته نزدیک سینه ببرند و در کاه و کوفته
 سبک است که دزدی کند و اگر شتر را دزدی کند و کاه و کوفته را نخ کنند مکره بود
 و دزدی حلال بود و بقول مالک رحمه الله علیه حرام بود **مسئله** اگر ماده شیر
 نخر کرد و یا ماده کاه را دزدی کرد و از شکم او بچه مرده ببرد آن خوردن اگر چه نموی بزن
 او بر آمده باشد و یا بر نیامده باشد و بقول صاحبیه و شافعی رحمه الله علیه
 چون خلقت او تمام شده است خوردن او جایز بود و از مادر او بمنزله دزدی
 او بود **فصل** آنچه از چهار پای شک دارد و از پیرندگان جنگل
 دارد بخورند و مراد از شک و جنگل است که سلاح بود ایش از او به آن
 شکار و بجراحت کند **مسئله** ذاع کشت خوار حلال است و زاع مردار خوار
 حرام است **مسئله** خوردن کفتار و سوسمار و زنبور و باخه و حشرات
 یعنی آنچه زیر زمین باشند حرام است و بقول شافعی رحمه الله علیه کفتار
 و سوسمار حلال است **مسئله** خوردن خراپه و استرواسپ حرام است

[illegible]

و بقول صاحبیه رحمه الله علیه بخوردن گوشت اسب باکی نیست **مسئله** خوردن
 زکوکش حلال است **مسئله** آنچه گوشت او خوردن حرام است چون ذبح کنند
 گوشت و پوست او پاک شود مگر آدمی و خوک و بقول شافعی رحمه الله علیه چه
 حرام است بذب کردن گوشت و پوست او پاک نشود **مسئله** از حیوان ایلی
 آنچه زنده بکراهی زنده فاما ماهی که در آب بی افت مرده باشد حرام بود **مسئله** ماهی
 و می می ذبح حلال است **مسئله** اگر گوشتی بعد از ذبح جنبه و یا خون او بیرون
 آمد حلال بود و اگر جنبه و خون او بیرون نیامد حلال نبود و این **مسئله** جای است
 در وقت ذبح کردن حیوان معلوم بود و اگر در وقت ذبح حیات او معلوم بود
 حلال بود اگر چه جنبه و خون بیرون نیاید **مسئله** اگر حیوانی در وقت ذبح
 اضمی و اجنبی بر شلمان ازاد و مقیم و تو نکر از نفس خود ذبح و زعیذ اضمی و
 بقول شافعی رحمه الله علیه و روایتی از ابو یوسف رحمه الله علیه اضمی است
مسئله اگر از فرزند صغیر اضمی واجب نیست **مسئله** اضمی از یک
 نفس یک گوشت و از هفت نفر یک شتر و یک گاو دهند **مسئله** وقت اضمی
 از صبح صادق روز عید اضمی است و دو روز دیگر بعد از عید و بقول شافعی رحمه
 الله علیه بعد از عید تا سه روز اضمی جایز نیست **مسئله** شتر پیر پیش از نماز عید ذبح قربا
 جایز نبود و بقول مالک و شافعی رحمه الله علیه پیش از قربانی امام اضمی روا نشد
 اگر چه بعد از نماز بود **مسئله** در پیش از نماز عید اضمی جایز بود **مسئله**
 در اضمی گاو و یکا گوشت بی سرون و حصی و دیوان جایز بود و نابینا و کور و لاغ و
 لنگ و آنکه بشتی از گوشتش یا از چشم و یا از دهن او بریده باشد جایز نبود
 و همچنین اگر بشتی از سرن او بریده باشد جایز نبود **مسئله** اضمی از یک
 و گاو و گوشت کم از یک اند و یک از او بیشتر از آن جایز بود و از گاو کم از دو سار

حرام نیست از این جنبه
 و برایتی حسن
 رحمه الله علیه از طفل خود
 نیز واجب کرد و چنانکه شافعی
 فطر واجب نبود اگر چه
 غنچه باشد بر سر یا و حیوان
 است که از مال آن طفل
 و برایش کند و نزدیک امام
 رحمه الله علیه بدارد یا نه
 بر این طفل قربانی کند یا نه
 مال طفل نیز اگر طفل تمام را
 نتوان خورد و الا ول او
 که از آن مال عید و طفل جایز
 یا بی مانده از او را بچشم یا کلاه
 آن لقمه توان که فستق بد

در حکم بیداری شود پس چون از بیدار گوشت نفق کیر که یک از عین گوشت نفق کیر باشد بخلاف اگر بیدار بود بیدار بکشد و در آنجا

از اینجمله

[illegible]

جوابی

مرد از احرام است مگر مقدار چهار انگشت چون علم و زنان را پوشیدن حریر حلال است
 مسئله نالت دلبسته حریر پوشیدن جامه که تار او حریر نبود و پنبه و یا قزین است
 حلال بود و جامه که تار او پنبه و پود او حریر است پوشیدن او حرام است مگر در روز حرب
 مسئله پوشیدن پیرایه زرو نقره مرد از احرام است مگر انگشتری و کمر بند و پیرایه تمیز از
 نقره و بجز دست ترک آوردن انگشتری مگر قاضی و سلطان مسئله حرام است
 انگشتری زرد آهن و سنج و برنج مسئله حلال است سلطان اسلام کردن بجز
 در سوراخ نیکینه و سحت کردن دندان نقره فاما سحت کردن بر زحل حلال نبود مسئله
 مکروه است پوشیدن زرو حریر کودک را مسئله ناک نیست دست کردن
 پاره جامه برای وضو و پاک کردن بینی و پاک نیست ریش و بستان بستن در انگشت
 برای یاد آمدن حاد **فصل في النظر واللمس** مسئله جایز نیست که مرد بر
 بیگانه از اد نظر کند مگر در روی و در کف دست و این جایز نیست که ایمن بود از شش
 و اگر از شش بود ایمن بود نظر در روی او و در کف او نیز جایز نبود مگر گواه را در حال ادای نماز
 و قاضی را در حال حکم جایز بود که بر روی زن بیگانه نظر کند اگر چه از شش بود بر سر
 جایز نیست که طبیب نظر کند در موضع مرض زن اگر زن طیبیه در شهر نشاند مسئله
 نظر مرد در تن مرد جایز نیست مگر از ناف تا ذنوب مسئله
 نظر زن در تن زن جایز نیست مقدار نظر مرد
 تن مرد و بر و این از ابی حنیفه رحمه الله علیه نظر زن بر زن چون نظر مرد است بر
 زن از محارم بود مسئله جایز نیست نظر مرد در فرج مشکو و کینرک خود مسئله
 جایز نیست نظر مرد در روی و سر و سینه و دوساق و دوازده در زنی که
 نکاح او حرام است مسئله حرام است نظر مرد کردن مرد در شکم و پشت و دوا
 محارم خود را مسئله جاریه بیگانه در حق نظر حکم زنان محارم دارد و در دوا بود که

در عرض این است
 مقدار علم جامه است
 مرد از احرام است
 مسئله نالت دلبسته
 حریر پوشیدن
 جامه که تار او
 حریر نبود و پنبه
 و یا قزین است
 حلال بود و جامه
 که تار او پنبه و
 پود او حریر است
 پوشیدن او حرام
 است مگر در روز
 حرب مسئله پوشیدن
 پیرایه زرو نقره
 مرد از احرام است
 مگر انگشتری و
 کمر بند و پیرایه
 تمیز از نقره و
 بجز دست ترک
 آوردن انگشتری
 مگر قاضی و
 سلطان مسئله
 حرام است انگشتری
 زرد آهن و سنج
 و برنج مسئله
 حلال است سلطان
 اسلام کردن بجز
 در سوراخ نیکینه
 و سحت کردن
 دندان نقره
 فاما سحت کردن
 بر زحل حلال
 نبود مسئله
 مکروه است
 پوشیدن زرو
 حریر کودک را
 مسئله ناک نیست
 دست کردن
 پاره جامه برای
 وضو و پاک
 کردن بینی و پاک
 نیست ریش و
 بستان بستن
 در انگشت برای
 یاد آمدن حاد
فصل في النظر واللمس
 مسئله جایز نیست
 که مرد بر بیگانه
 از اد نظر کند
 مگر در روی و در
 کف دست و این
 جایز نیست که
 ایمن بود از شش
 و اگر از شش بود
 ایمن بود نظر در
 روی او و در کف
 او نیز جایز نبود
 مگر گواه را در
 حال ادای نماز و
 قاضی را در حال
 حکم جایز بود که
 بر روی زن بیگانه
 نظر کند اگر چه
 از شش بود بر سر
 جایز نیست که
 طبیب نظر کند در
 موضع مرض زن
 اگر زن طیبیه در
 شهر نشاند مسئله
 نظر مرد در تن
 مرد جایز نیست
 مگر از ناف تا
 ذنوب مسئله
 نظر زن در تن
 زن جایز نیست
 مقدار نظر مرد
 تن مرد و بر و
 این از ابی حنیفه
 رحمه الله علیه
 نظر زن بر زن
 چون نظر مرد است
 بر زن از محارم
 بود مسئله جایز
 نیست نظر مرد در
 فرج مشکو و
 کینرک خود مسئله
 جایز نیست
 نظر مرد در روی
 و سر و سینه و
 دوساق و دوازده
 در زنی که نکاح
 او حرام است
 مسئله حرام است
 نظر مرد کردن
 مرد در شکم و
 پشت و دوا محارم
 خود را مسئله
 جاریه بیگانه در
 حق نظر حکم
 زنان محارم دارد
 و در دوا بود که

در عرض این است
 مقدار علم جامه است
 مرد از احرام است
 مسئله نالت دلبسته
 حریر پوشیدن
 جامه که تار او
 حریر نبود و پنبه
 و یا قزین است
 حلال بود و جامه
 که تار او پنبه و
 پود او حریر است
 پوشیدن او حرام
 است مگر در روز
 حرب مسئله پوشیدن
 پیرایه زرو نقره
 مرد از احرام است
 مگر انگشتری و
 کمر بند و پیرایه
 تمیز از نقره و
 بجز دست ترک
 آوردن انگشتری
 مگر قاضی و
 سلطان مسئله
 حرام است انگشتری
 زرد آهن و سنج
 و برنج مسئله
 حلال است سلطان
 اسلام کردن بجز
 در سوراخ نیکینه
 و سحت کردن
 دندان نقره
 فاما سحت کردن
 بر زحل حلال
 نبود مسئله
 مکروه است
 پوشیدن زرو
 حریر کودک را
 مسئله ناک نیست
 دست کردن
 پاره جامه برای
 وضو و پاک
 کردن بینی و پاک
 نیست ریش و
 بستان بستن
 در انگشت برای
 یاد آمدن حاد
فصل في النظر واللمس
 مسئله جایز نیست
 که مرد بر بیگانه
 از اد نظر کند
 مگر در روی و در
 کف دست و این
 جایز نیست که
 ایمن بود از شش
 و اگر از شش بود
 ایمن بود نظر در
 روی او و در کف
 او نیز جایز نبود
 مگر گواه را در
 حال ادای نماز و
 قاضی را در حال
 حکم جایز بود که
 بر روی زن بیگانه
 نظر کند اگر چه
 از شش بود بر سر
 جایز نیست که
 طبیب نظر کند در
 موضع مرض زن
 اگر زن طیبیه در
 شهر نشاند مسئله
 نظر مرد در تن
 مرد جایز نیست
 مگر از ناف تا
 ذنوب مسئله
 نظر زن در تن
 زن جایز نیست
 مقدار نظر مرد
 تن مرد و بر و
 این از ابی حنیفه
 رحمه الله علیه
 نظر زن بر زن
 چون نظر مرد است
 بر زن از محارم
 بود مسئله جایز
 نیست نظر مرد در
 فرج مشکو و
 کینرک خود مسئله
 جایز نیست
 نظر مرد در روی
 و سر و سینه و
 دوساق و دوازده
 در زنی که نکاح
 او حرام است
 مسئله حرام است
 نظر مرد کردن
 مرد در شکم و
 پشت و دوا محارم
 خود را مسئله
 جاریه بیگانه در
 حق نظر حکم
 زنان محارم دارد
 و در دوا بود که

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال
الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والنقصاء
فما لم یصلحکم عن ذکر الله وکلمته
وینسئد جاکم

چیزیکه گوسفند و حلال است و چیزیکه گوسفند و حلال نیست جایز بود و الله اعلم
کتاب الرهن **مسئله** رهن عبارت از چیدن کردن چیزیست برای
حقیکه استیفاء آن حق از وی ممکن بود چنانچه وام **مسئله** رهن لازم شود
بایجاب و بقبول و قبض و بقول مالک رحمه الله علیه رهن لازم شود بایجاب
و قبول بی قبض **مسئله** چون مرخص رهن را محو و مفرغ و متمیز قبض کرد یعنی
قسمت شده و فارغ از ملک را بن و جدا از ملک را بن قبض کرد رهن لازم شود
و در ضمان او در آید و بقول شافعی رحمه الله علیه رهن امانتی است **مسئله**
تخلیه در رهن و در مبیع حکم قبض دارد **مسئله** بلیش از قبض مرخص را بن محو است
تواند که از رهن رجوع کند **مسئله** رهن مضمون است به آنچه کمتر است از قیمت و ازین
تا اگر رهن هلاک شد و قیمت رهن مثل دین است و این بحکم شرع دین خود را استیفاء
کرده باشد و اگر قیمت رهن زیادت از دین است مرخص مقدار دین استیفاء کرده
باشد و زائده امانت بود و اگر قیمت رهن کمتر از دین است مرخص مقدار قیمت
رهن از دین خود استیفاء کرده باشد و زیادت بر رهن رجوع کند **مسئله**
مرخص تواند که رهن را مطالبه کند بدین و تواند که رهن را حبس کند **مسئله** چون
استیفاء حق دین باشد چون رهن هلاک شود استیفاء حق مرخص در نزد مالک بر رهن بقیه دین حاکم شود و در
مرخص از رهن طلب دین کرد مرخص را بفرمایند تا رهن را حاضر دارد و بعد از آن حصه
رهن را رهن را بفرمایند تا اول تسلیم دین کند بقیه رهن را قبض کند **مسئله** اگر
رهن بدست مرخص است تمکین نکند رهن را بر رهن از برای فروختن تا دین را
داد نکند و چون اداء دین کرد رهن را بر رهن تسلیم کند **مسئله** روا باشد که مرخص
از رهن استیفاء گیرد بخدمت فرمودن و یا بکن شدن و یا پوشیدن و یا باجا
دادن و یا بعاریت دادن **مسئله** مرخص رهن را نکاهد بانه غصبی و وزن
و وزن و ضرر متعارف در عیال او باشد نه رهن را نکاهد از او و اگر بخواند رهن

علی ازین مال بکند و او را نوزاد
 در آن ملک نیست و آن ملک را از
 و ام او را که غلامی است یعنی
 حاضر نیست و غلامی را که
 نگه دارد و اگر در این ملک
 معلوم نیست و تحصیل آن را دارد
 و در آن ملک نیست
 سبیل
 بی آنکه لازم که در این
 جای نیست که در این
 شکم کند و جای نیست
 مقدار جمع نماید و چون
 سبیل
 نوزاد از شکم
 سبیل

۱- در این مورد به این دلیل که
 ۲- در این مورد به این دلیل که
 ۳- در این مورد به این دلیل که
 ۴- در این مورد به این دلیل که
 ۵- در این مورد به این دلیل که
 ۶- در این مورد به این دلیل که
 ۷- در این مورد به این دلیل که
 ۸- در این مورد به این دلیل که
 ۹- در این مورد به این دلیل که
 ۱۰- در این مورد به این دلیل که

محققان درین فرموده باید بگیری امانت داد ضامن بشود و اگر نه درین بقدری کرد
قیمت درین ضامن شود مثل اجرت خانه که درین را درون کند و از آن واجبت
نکاید ارند هر مرقن واجب شود واجبت چنانچه در مرقن و لفقه مرهون
خارج زمان مرهون بر این واجب شود یا بجای خود را بخانه والا
بجای خود را بخانه والا بجای خود را بخانه والا بجای خود را بخانه والا
بقول شافعی جایز نیست پس درین کردن میوه که برداشت خرد است
و درین کردن کشت بخار زمین و درین کردن درختی که در زمین است جز زمین
و درین کردن آزاد و مدبر و مکاتب و ام دله جایز نبود و همچنین اگر کالاء را امانت
می دهند و بدان درین می ستانند جایز نبود مثل درین به رنگ و بمیمع مال
است مثل درین جایز نیست مگر بدین اگر چه دین سوغو بود تا اگر گفت
این کالاء به دست تو درین کردم تا هزار درهم وام دهی مرا پس در مرقن کالاء را
گردد و درین به دست مرقن هلاک شد پیش از دادن هزار درهم بمقابل هزار درهم
هلاک شد مثل جایز نیست درین کردن براس مال سلم و با بتمش صرف
و یا بسلم فیه و بحلاک آن استیفا بود و بقول زفر رحمه الله علیه جایز نبود
مثل اگر پدر بنده پسر صغیر را بوام خود درین کرد جایز بود و سردایتی از ابی
لیوسف و زفر رحمه الله علیه جایز نبود مثل رهن کردن نذوقه مکمل و موزون
جایز بود و اگر این اشیا را بجنس خود درین کرد و هلاک شدند بقدر آن دین ساقط
شود وجودت را اعتبار نیست و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما مرقن قیمت مرهون
از جنس جنس خود مستضامن شود و بدست او درین باشد بجای آن مرهون

زندان عالم را
شود و دنیا جای نیست
که بیاورد کسی
کس کند که هیچ نیست
کسی از دیکری اوست
که با احد بدیند
چشم بیند
تا دل شود
بیل شمع وقایع
خار کس و اورا علم

پس آئینه را کرم کنند و بر چشم دوم زید و بر روی زید پنبه تر کنند و آئینه کرده را بر چشم زید بدارند
تا بینایی او برود و اگر چشم بر کند قصاص واجب شود و دیت واجب شود **مسئله** در دندان
قصاص واجب شود اگر چه دندان یکی بزرگتر از دندان دیگر بود **مسئله** در هر جراحتی که
مماثل ضرب متحقق شود قصاص واجب شود **مسئله** در استخوان قصاص واجب است
مسئله در میان مرد و زن و میان آزاد و بنده در اعضا قصاص واجب شود تا اگر مردی دست
زنی برید و یا زن دست مردی برید و یا بنده دست ازاد برید و یا ازاد دست بنده برید درین
مسائل قصاص واجب شود و همچنین اگر بنده دست بنده برید قصاص واجب نشود
و بقول شافعی رحمه الله علیه در جمیع مسائل قصاص واجب شود مگر در جری که دست و پا
بنده برید درین صورت قصاص نکند **مسئله** اگر مسلمانی دست و پایی کافی برید یا
کافی دست و پایی مسلمانی برید قصاص نکند **مسئله** اگر زید دست عمر را از نصف
برید و یا در شکم عمر جراحت کرد و عمر نیکو شد قصاص واجب شود **مسئله** در زبان و ذکر قصاص
نیست مگر که ذکر را از حشفه برود و بر صورت قصاص واجب شود **مسئله** اگر زید دست
را بر او زد و نه قصاص می شود و بنده را بر او زد و نه قصاص می شود و از تمام او بر او زد و نه قصاص می شود
عمر برید دست زید **مسئله** و یا انگشتان دست او را برید و نه قصاص می شود و سر عمر را برید و نه قصاص می شود
و اگر کسی او را زد و نه قصاص می شود و اگر کسی او را زد و نه قصاص می شود و اگر کسی او را زد و نه قصاص می شود
خورد و نه قصاص می شود و اگر کسی او را زد و نه قصاص می شود و اگر کسی او را زد و نه قصاص می شود
بعضی از قصاص واجب نشود بخلاف کوفت گوش ۱۲
نیرد در هر دو **مسئله** عمر مخیر بود یا دست معینه زید را برید و سر زید را بمقدار آن زخم کشد و چیزی
دیگر نتاند و یا از سرش کامل ستاند **فصل فی الصلح فی القتل** **مسئله** اگر قاتل و کُتِل
مقتول صلح کردند بر مالی قصاص ساقط شود و مال در حال لازم آید **مسئله** اگر ازاد و بنده
شخصی را کشتند و آن ازاد و مولی بنده یکی را فرمودند تا آن قصاص ایشان بر سر او درم صلح کند
و او صلح کرد یا نه درم بر ازاد واجب آید و یا نه درم بر مولی واجب شود **مسئله** اگر یکی از
اولیاء مقتول از نصیب خود بر عوضی صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیگران از قصاص
ساقط شود و نصیب ایشان از دیت واجب آید **مسئله** اگر جماعتی یکی را کشتند همه را بر او

زیرا که در غیر دندان
مماثل ممکن نیست
مماثل با احتمال زیاد
و نقصان در دندان
کرم
روان از این جهت
در کتب معتبره
آن بیوان کشته
سایل
ماری
در بعضی وقتها
ممكن باشد پس اگر نخورده
یا باقی که ادراست
جدا در قصاص لازم
اگر چه بنده و یا ازاد
است اگر با دست و پا
مماثل در آن ممکن است
مخلاف اگر از نصف
باید از نصف ساقط
نکست قصاص لازم
مماثل ممکن نیست
سایل
زیرا که چون بنده را
نادر است احتمال است که
ثانی بهر جهت رساند
بیش از دیت
سر است نکند یعنی
ملاکت رساند
فصل واجب
بعد از سر است
فصل و اگر
کود
سایل
سایل و قایم
فصل و قایم
اعمال
و غیره

او بکشد و اگر بکشد جماعتی را کشت و اولیاء ایشان حاضر شدند کشته را برای او بکشند و بکشند
 او قصاص همه استیفا شود و اگر یکی از اولیاء کشتگان حاضر شد برای او بکشد و حق دیگر
 ساقط شود چنانکه مردن کشته حق مقتول ساقط شود و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر
 مرد جماعتی را بترتیب کشته بر او اول بکشد و برای دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته
 قرعه اندازند هر که بنام او قرعه بیرون آید برای او قصاص کند و برای دیگران دیت واجب شود
مسئله اگر دو مرد دست یکدیگر در بیدند بر پنجلس قصاص واجب شود و نصف دیت بر هر دو
 شود و بقول شافعی رحمه الله علیه دست هر دو بر نه **مسئله** اگر یکدیگر دست راست و دو مرد بر
 هر دو حاضر شدند بفرمانند که دست راست او بزنند و نصف دیت بمانند و میان خود بمانند
 قسم کنند اگر چه بیکبار و یا بتعاقب بریده و اگر یکی ازین دست بریدگان حاضر شد و دست
 او برید برای دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی رحمه الله علیه اگر یکبار بریده دست
 قرعه اندازند بنام هر که قرعه بیرون آید برای او برید و برای دیگر دیت واجب شود و اگر بتعاقب
 بریده دست برای اول دست راست برید و برای دوم ازین واجب شود **مسئله** اگر بکشد
 بقتل عمد اقرار کرد قصاص کند و بقول زفر رحمه الله علیه اقرار جائز نبود **مسئله** اگر بر روی زد
 بقصد تیر فرستادن و در رسید و از دیکه نشت بد بیکری تیر رسید و هر دو بریدند برای اول قصاص
 کنند و برای دوم بر عاقله کشته دیت واجب شود **فصل من قطع ید رجل**
 اگر دست یکی بریده بعد بکشت بحد و چیز مواخذه باشد اگر چه هر دو فعل بقصد باشد و یا هر دو
 بخطا باشد و یا یکی عمد باشد و دیگری بخطا و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده و یا نشده باشد
 مگر در صورتی که هر دو فعل خطا باشد و میان ایشان بر نشده باشد و بی ضرورت یک دیت واجب است
 و اگر میان هر دو فعل بر شده باشد فعلی علاوه معتبر بود پس اگر هر دو فعل بقصد باشد میان ایشان
 نیکو شده باشد و بی مقتول اهرم قطع رسد و می قتل اگر هر دو بخطا باشد و میان ایشان
 بر شده بود یک دیت واجب است و اگر قطع بقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص و اگر

و در قتل بخطا دیت واجب آید و اگر قطع بخطا بود و قتل بقصد بود در قطع نصف است
 واجب آید و در قتل قصاص واجب آید و اگر میان بر دو فعل شده باشد و یا نه و یکی بقصد
 بود و دوم بخطا هر فعلی را علاوه اعتنا نکند در خطا دیت واجب آید و در عمد قصاص
 واجب شود و اگر بر دو فعل بقصد باشند و میان بر دو نیکو نشده بود و لی مقتول مجزیه بود
 یا دست برد بعده بکش و یا بکش تن بسته کند و بقول صاحبیه رحمه الله علیه بکش و دست
 بند **مسئله** اگر یکی را صد تازیانه زد و پس از آن نود نیکو شد و از سبب ده تازیانه بمرد یک
 واجب آید و از سبب نود تازیانه هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر کسی دست زید بعد بر زید
 زید از قطع عفو کرد و بعد ان سبب بمرد بر قاطع دیت واجب آید در مال زن و دیگر جایزه
 رحمه الله علیه دیت واجب نشود و اگر از قطع و از آنچه از حد است عفو کرد و یا از جنایت
 عفو کرد و بعد ان سبب بمرد هیچ واجب نیست و بقول صاحبیه رحمه الله علیه عفو از قطع عفو
 از نقض بود و اگر عفو از قطع خطا باشد از ثلث مال معتبر بود و اگر از عمد بود از کل مال معتبر بود
مسئله اگر زنی دست مردی بقصد برید و آن مرد این زن را نکاح کرد و مهر او همین دست
 بود و ایند بعده بمرد این زن را مهر مثل شد و دیت در مال زن واجب نشود و اگر قطع بخطا
 دیت بر عاقله زن واجب آید و اگر این زن را نکاح کرد برین دست و بر آنچه ازین سبب
 حادث شود و یا مهر او این جنایت کرد و بعد ان سبب بمرد زن را مهر مثل شد و بر زن هیچ
 واجب نشود و در قطع بعد و اگر قطع بخطا بود از عاقله زن مهر مثل بردارند و مهر عاقله را بود
 ثلث آنچه گذشته است حکم و صیت **مسئله** اگر زید دست عمر برید و حکم قصاص
 بر زید برید و عمر سبب بریدن دست بمرد زید بکشد و بقول ابی یوسف رحمه الله
 بکشد **مسئله** اگر وی مقتول دست قابل برید بعده عفو کرد بر زید دست
 واجب آید و بقول صاحبیه رحمه الله علیه هیچ واجب نیست **باب التماس القتل**
مسئله اگر مردی کشته شد و او را دو پسر است یکی حاضر دوم غایب حاضر بینا اقامت کرد

در زنی الدیته اگر کشته شود
 صد تازیانه در جنایت مجرم
 سبب و آنچه از حد است
 حکومت واجب نشود
 تقصیر حکومت عدل
 کتاب الدیته بیکه جزای
 سبب شرح و قایم باشد
 سبب از قطع عفو کرده
 سبب چون بکشد
 معلوم است که قطع عفو
 بود دلیل ایجاب عفو
 قصاص لازم نشود و اگر
 صاحبیه هیچ لازم نیست از آن
 عفو کردن از قطع عفو
 از آنچه قطع لازم میشود
 لازم و ان قطع است
 اگر شود و قتل است
 سبب سبب قتل
 در آنچه از حد است
 واجب اگر مردی
 در میان مقتول
 شود و عفو است
 سبب بیکه جزای
 آن جایزه است
 و در زن

در رسیدن تیر مرتبه لغو ذباله می باشد و تیر به و رسید و به آن سبب بمرد و میت برای و در شش
شود و بقول صاحب رحمة الله علیها هیچ واجب نشود **مسئله** اگر تیری مرد و یا جری تیر فرستاده و
از اسلام آوردن به و رسید و به آن سبب بمرد و یا جری تیر فرستاده **مسئله** اگر کسی
تیر فرستاده و بعد از از آمدن تیر به و رسید و به آن سبب بمرد و یا جری تیر فرستاده قیمت
برای موی او واجب شود و بقول محی رحمة الله علیه قیمت که بر و تیر فرستاده باشد قیمت
بسته که بر و تیر فرستاده باشد به بدینند آنچه داده بود همان واجب آید **مسئله** اگر مردی
بشکستار کردن حکم شده است و مردی بر دستک فرستاد و یکی از آن رجوع کرد
صورت او است حکم که تیری بشکستار کردن مردی را بشکستار کرد پس رجوع کرد یکی از آن رجوع کرد
بعد شکستار به و رسید و به آن سبب بمرد و یا جری تیر فرستاده **مسئله**
اگر کسی تیر فرستاده و بعد از از آمدن تیر فرستاده و بعد از از آمدن تیر فرستاده
مخرج شده و بعد خوردن صید حلال بود و اگر کافری بکافری تیر فرستاده و بعد از
اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مخرج شد و بعد حلال نبود و اگر مردی حلال
تیر فرستاده و بعد از از آمدن تیر بصید رسید و صید مخرج شد و بعد حلال نبود و اگر مردی حلال
تیر فرستاده و بعد از از آمدن تیر بصید رسید و صید مخرج شد و بعد حلال نبود و اگر مردی حلال
مسئله خون بجاء در شب هفتصد شتر است چهار ماهه بیست و پنج شتر یک و بیست و پنج شتر
دو سال و بیست و پنج شتر سه سال و بیست و پنج شتر چهار سال و بقول محمد و شافع رحمۃ الله علیهما
بسیارتر **مسئله** و شش تیر چهار سال و چهل شتر پنج سال که در شکم ایشان بچند **مسئله**
تغلیظ نیست که در شتر **مسئله** و بیت در خطا صد شتر است آن پنجم نهم و بیست و پنج شتر
ماده و بیست و پنج شتر چهار ساله ماده و دیت خطا از ده هزار و دینار و ده نقره و ده هزار درم
و بقول شافعی و مالک رحمۃ الله علیهما از نقره دوازده هزار درم به **مسئله** کفارت
عمه و خطا چنانچه در نفس قرآن مذکور است بدین فاما طعام درین دو کفارت جایز نیست
از او کردن گوشت در شکم مادر بود از کفارت جایز نیست و از او کردن گوشت شیر خواره که مادر او را

از کربانیت در وی
از شش مقدار از عصب
سهم نمکن نیستند
دو لیکن
هوشت عدل داین
نمونه از ابراهیم
نوحی و عمر بن عبد العزیز
واحد است
از کربانیت در وی

و حکما حمله آنست که بگویند رسد و پیرود آن گوشت را در سحاق آنست که به پوستی تنگ رسد که در میان گوشت استخوان است **مسئله** در غیر موضعی قصاص نیست و در آنکه تنگ نیست واجب است اگر آنکه تنگ با کف برید نیز نصف دیت واجب است و کف تخم آنکه تنگ است و اگر آنکه تنگ را نصف ساعد برید و در آنکه تنگ با کف نصف دیت واجب شود و در غیر آن حکومت عدل واجب آید **مسئله** اگر کف برید و در ویک آنکشت و یا دو آنکشت است اگر یک است عشرين دیت واجب آید و اگر دو آنکشت است چهل دیت واجب آید و در کف پنجم واجب است و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما در حکومت عدل دین آنکشت بکنند هر چه بیشتر بود میان واجب آید **مسئله** در آنکشت زایه و در چشم و زبان و ذکر و گردن صحت آن بنظر حرکت و سخن معلوم نبود حکومت عدل واجب بقول شیخ رحمه الله علیه در چشم و دندان و ذکر و گردن نیز کامل واجب آید **مسئله** اگر مردی از خرم زد و عقل او و یا موی سر او برید دیت واجب آید و اگر در موضعی در داخل بود و بقول فرجه رحمه الله علیه داخل نبود و دیت باین موضع واجب آید **مسئله** اگر در موضع زخم زد و شتوایی و یا بینایی و یا گویائی او برید ارش موضع داخل نبود بلکه دیت باین موضع واجب آید و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه در دیت شتوایی و شون ارش موضع داخل بود **مسئله** اگر مردی را در سر زخم زد و جراحت موضع زخم کرد و سر دیت او برید و یا آنکشت از زخم و آنکشت دیگر مثل زخم الله علیه در زخم شقی و روی نیز واجب بود و اگر در دانه حنابیت جاست او را بر سر زخم دانه شکست و یا بر دانه اول از آنکشت برید یا بی آنکشت شکست و یا تمام دست شکست و یا بینه دندان شکست و باقی دندان سیاه شد درین سائل قصاص واجب شود و دیت واجب شود و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما در موضعی قصاص واجب آید **مسئله** اگر دندان یکی بر کند و بجاء آن دندان دیگر بر آمد ارش دندان سقط شود و بقول صاحبیه رحمه الله علیهما سقط نشود **مسئله** اگر زید دندان عمر بر کند و عمر نیز دندان زید بر کند و دندان زید بر نیامد دیت دندان زید بر عمر با لصد دم واجب آید **مسئله** اگر مردی را در زخم زد و گوشت بر آمد و اثر زخم باقی نماند و یا در جراحت کرد و جراحت نیکو شد و اثر جراحت رفت ارش واجب نیست و بقول ابی یوسف رحمه الله علیه ارش در واجب آید و آن حکومت

از کفایت
 جسد را فخر این از خود
 از آن قیامت کرد شود
 در باستان آن ابرو دیده
 نمود سویی تفاوت
 آنچه در میان
 باشد ملک عشرت
 مولا واجب شود
 عشرت دین و اگر باشد
 در علم عشرت فیت و اجابت
 در علم عشرت فیت و اجابت
 امام ابرو از آن
 شعله و محو از آن

۱۲ عینی
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

١٠
 بنابر فضیلت علی
 الصلاة والسلام من
 ان یقلص من
 جمیع حتی یروا
 (۳۶۸)
 احمد و حارث
 و بنو حلیس
 قولام شافعی و
 علی و قول و
 کرم و زور و
 بنی شیح

عند است و بقول محمد رحمه الله عليه اجز طبیب و بکاه دارد و واجب است در جراحتاء و جمل نکند تا نیکو نشود و بقول شافعی رحمه الله عليه در حال قصاص واجب شود مسئل هر عری که در دو قصاص ساق شود بشبه چنانکه پدر پسر خود را بقصد کشیت او در مال قاتل واجب است همچنین هر ارثی که بکس اقرار یا برب مسلح واجب شود و باکم از نصف شر بود بر مال قاتل واجب است مسئل عی مجنون مجنون بمنزله خفا هست و میت بر عاقلان ایشان واجب است اگر بی انصاف درم برسد و اگر کم از بی انصاف درم بود و نه مال ایشان واجب شود و مقتل صبی و مجنون کفارت واجب شود و صبی مجنون بقتل از میراث مقتول محروم نشود و بقول شافعی رحمه الله عليه قصه کدک دیوانه قصه است و برایشان لغازه واجب است و میراث محروم شوند **فصل في الجنين** مسئل اگر بر شکم زنی حامل بزدل شکم دی که بچه زنده افتاد و بزدل شکم را واجب است و اگر بچه مرده افتاد بعهده مادر او محروم است و غزه واجب است و اگر او زن ببرد بعهده بچه مرده افتاد بزدل شکم را واجب است و بقول شافعی رحمه الله عليه غزه کودک نیز واجب است و آنچه درین بچه واجب شود میراثش شود و مرده بچه را واجب است میراثش بزدل اگر مردی بر شکم زن خود بزدل و ازین زن پس بچه مرده افتاد بعهده مادر او واجب است و بچه میراثش بزدل زن غزه **مسئل** بچه که از شکم زن افتاد اگر زست نصفه عشر قیمت او در حال حیات واجب است و اگر مرده است عشر قیمت واجب است و بقول شافعی رحمه الله عليه عشر قیمت مادر او واجب است **مسئل** اگر مولی بعد از زدن کنیز که بچه را زاده کرده بعهده بچه از شکم او افتاد بزدل او بچه ببرد بکنیز که اگر زنده بودی قیمت او صد مقدار بودی چنان عقد او واجب است **مسئل** در بچه که از شکم مرده افتاد کفارة بر ضارب واجب است و بقول شافعی رحمه الله عليه واجب است **مسئل** اگر زن دارد و بچہ زده و بفرج معالجت کرد تا بچه از شکم زن از وی بچہ از شکم افتاد درین مرد صورت عاقل زن غزه این بچه را ضامن شود اگر بیهوشی شوهر کرده باشد و اگر بهستی شوهر کرده است هم ضامن نشود **باب ما يحدث الرجل في الطريق** **مسئل** اگر سویی مشاء عمر دینی یا ناودانی یا جرحینه یا مستراحی کشید یا دکانی برآورد

۴۴
 یی ساج از سر
 هم نه علی کرم الدوبید
 حسن و خطاه
 فی محزون صاعلی
 خلیف ضرید
 دی مظهر حیت
 ان الله و قلیک
 عشر از یاد
 خلاف آنچه که باشد
 خواجه در این عالم و خیرین
 پیرانست عقوبت
 داف هر دو از دل عقوبت
 بیست ۱۱ عینی
 زیاده که نوست زن بسبب
 بیست طایفه

[illegible]

بر کسی از مردمان توانست که در گذشت **مسئله** در شارع عام تصرف جائز نیست مگر در خلق
 به آن تصرف زبان رسد و در کوچ سر بسند تصرف جائز بود مگر باذن اهل آن کوچ **مسئله**
 اگر مردان و غیر آن افتاد و کسی هلاک شد ویت او بر حاکم صاحب مآوردان بود و بخیار
 آن صاحب مآوردان است و نه به ذواتی و فتنه بخیر و در وی خیر بود که داد و خاست و صاحب مآوردان در آن
 اگر در شارع عام چاهی کنند و سبب بکند و به آن سبب می و یا چهار یا به هلاک شود و سبب
 زاده و اجتناب و مردمان چاه باید در مال چاه کنده و سنگ نهاده و اجتناب **مسئله** اگر مرد
 بادن سلطان در شارع عام چاه بیز کرد و کسی به آن سبب هلاک شد ضامن نشود و اگر
 ملک چاهی حفر کرد و یا سنگ نهاده و شیخی به آن سبب هلاک شد ضامن نشود **مسئله** اگر
 در شارع عام دیوایی کرد و ستری امام و مردی بران جواب و بران بلای غصب بکند شد
 هلاک شد همان واجب است **مسئله** اگر مردی در راه چیزی برداشت و بر آدمی افتاد و آدمی را
 ضامن شود و اگر در راه را پوشیده و بر کسی افتاد و هلاک کرد ضامن نشود **مسئله** اگر مردی
 تندیال و یخت از اهل آن مسجد و یا بود یا نه احتیاج است باینکه نه نهاد و بسبب آن کسی هلاک شد
 ضامن نشود و اگر از اهل آن محلت نیست ضامن نشود و بقول صاحب رحمه الله علیه ضامن نشود
مسئله اگر مردی محلت مردی را از اهل محلت نشاند و کسی هلاک شد ضامن نشود اگر چه
 نماز بود و اگر در نماز بود ضامن نشود و بقول صاحب رحمه الله علیه در هر دو حال ضامن نشود و اعلم
فصل فی الحایط المائل مسئله اگر دیواری بجانب شارع عام میل کرد و
 و یا زمی فرو آوردن آن دیوار طلب کرد و در مدتی که قدرت بر فرو آوردن دیوار داشت
 فرو نیاورد و بسبب آن دیوار نفسی دیوالمال و هلاک شد صاحب دیوار ضامن نشود و بقول
 رحمه الله علیه ضامن نشود درین قیاس است و اگر دیواری مایل بر آورد هر چیزی که ببقیادن او
 هلاک شود ضامن شود بی آنکه کسی از لای طلب نقض کرده باشد **مسئله** اگر دیواری سویی
 کسی نیل کرد و دلایت مطالب فرود آوردن از صاحب دیوار صاحب سرانی را بود تا اگر صاحب
 سرانی او را محلت داد و یا بری کرد اینست جائز بود بخلاف آنکه اگر دیوار سویی شارع عام را

و تفکیک بین این دو
 این وقت است که بکار
 نفس خود را اگر بکار
 سلطان مانده باشد
 مانده او در کرده نشود
 بچنین روایت است
 محله گفت استعیل
 و تفکیک است
 بطور او اگر بکار برای
 آن ممانعت آن پس اگر
 برای او مانع آن القات
 بوده نه در بلو خود است
 یعنی شش کمر و جامع
 ی ارد بقول بعضی از
 مثل آن در مشقه
 فزده کند بعد از آن

در غایت و در مشقه
 با سبب و در مشقه
 دیوار همان در مشقه
 مذکور و تفکیک
 که باذن سلطان
 عادت ندارد
 سبب و در مشقه
 فارسی و در مشقه
 بلو و در مشقه

۶۰۰

داود از این بهر بهر

لیکھتے ہیں

نیم سون

14-00000

وان وصفي

ببین از این

1943

الانجيل

1

مسئله دیت کو که جائیز نیست اگر چه بعد از ادرک میرد و بقول شافعی رحمة الله علیه وصیت
نمودن در خیرات درست **مسئله** وصیت مکاتب در نیست اگر چه وقایع کتابت گذاشته
مسئله وصیت برای حمل نیمی دو وصیت بحمل کنیزک برای کسی درست است اگر در هر دو صورت
شش ماه فزنده آورد از وقت وصیت و بخت ن برای حمل جائیز بود **مسئله** اگر کنیزک وصیت کرد برای
کس در عیال از وقت موت توبه از وقت وصیت بقیه تعیین در مکاتب نگذاشته و در صورتیکه
شیخ بکر حمل این کنیزک وصیت کنیزک استغنائی حمل جائیز بود **مسئله** جائیز نیست که وصیت
در وقت فوت کند از وصیت بقول چنانکه گوید در جوع کردم ازین وصیت دیبا بفعل چنانکه آن کار را بفرد
نمودن که وقت عینی است بر آن **مسئله**
و یا بچند و یا بجاهد وصیت کرده بود و بعد برید یا بکسو سپند وصیت کرده بود و بعد دیگر کرد **مسئله**
نکردن از وصیت بمنزله جوع نباشد **باب الوصیت المال** **مسئله** اگر یکی
ثلث مال وصیت کرد و دیگر را نیز ثلث مال وصیت کرد و ورثه اجازت نکردند بثلث میان هر دو نصف
باشد **مسئله** اگر برای زید وصیت کرد ثلث مال برای عمر سعد مال کرد و ورثه اجازت نکردند
زیرا ثلث مضاف است از میرد و باینکه نیا ده کرده نشود و ثلث هم اجازت دارد و اگر در عیال است عیال
ثلث میان زید و عمر سعد حصه شود و حصه ثلث زید بر دو یک حصه عمر سعد **مسئله** اگر برای زید بکل مال
وصیت کرد و برای عمر سعد ثلث مال در ثلث اجازت نکردند ثلث مال اینان مضاف است و بقول
رحمة الله علیه ثلث مال بر چهار سهم کهنه و سه سهم زید و دهنه و یک سهم عمر سعد **مسئله** برای کسی که بیشتر
از ثلث وصیت کرده است او را خرب نمکنند باینکه از ثلث که درین سه صورت در محابا و سعاد و در دراهم
در سه صورت محابا آنست که شخصی دویسده دارد در مرض موت بنده که قیمت او دویسده هزار و صد درم
بدست زید بیسده درم فروخت و بدو هزار محابا کرد و بدست عمر بنده که قیمت او یک هزار و صد درم است
بصد درم فروخت و یک هزار محابا کرد و بعد از این دویسده مال دیگرند است و ورثه اجازت نکردند محابا
در هزار درم است و میان زید و عمر دویسده هزار بر سه سهم شوند پس از زید یک هزار و صد و سی و سه درم
و ثلث درم بازستانند و شصت و شصت درم و ثلث درم و ثلث درم بر دو یک هزارند و از عمر شصت و شصت
ثلث درم و در ثلث درم بازستانند و سیصد و سی و سه درم و ثلث درم بر او یک هزارند و صورت سعاد
آنست که مردی دویسده دارد یکی را سالم نام بدست و ثلث او و دویسده درم بدست و ثلث درم را بنام

جانمیت الامام
 آن ایست اخفت
 کرد و صیغه زبونی آن
 چیزی که ملک شود به حق
 بین گفت و قیله از ادوم
 پس شغال من و صیغه
 ایضا فلان یافت و صیغه
 آدم پشت مال من را
 او و قیله از ادوم کرده شوم
 تا کار از ادوم شده
 قبل موت بادای بدست
 یا غیر آن را بشناسد
 برای موی نه گفت مال او
 و کار از ادوم شده تا کار
 و دوا و بیل گفت بکند
 و صیغه بیوم

باطل تو بود
 خصلت است و او آفت است
 گفت و صیت کردم
 و غلبت من اینجای
 فلان العبد الزمان
 شد یک ربع حبس
 باطلش از کبریا
 ای بی
 عیون خدایا لخص
 رفته از علیها
 عیون بی

و قیمت را یک هزار درم است و بجز آن دو سنده مال یک هزار درم و در عرض ست هر دو سنده هزار و دو درم در هر ست
 هزار تیرم کرد و در یک هزار درم است پس یک سده یک هزار و سیصد و بی درم و ثلث درم سقا کنه برای
 دره و ششصد و شصت درم و دو جسد درم از وی ساقط شود و بجز ششصد و بی درم و ثلث درم
 از وی ساقط شود و صورت درام هر ست آن که مردی ست هزار درم دارد و در عرض ست به هزار درم برای
 وصیت کرده و بجز درم برای غرض وصیت کرد و بجز آن ست هزار درم مال یک هزار درم وصیت دیگر از درم
 درست باشد پس از ششصد و شصت و شصت درم و ثلثان درم دهند و عمر را سیصد و بی درم
 و ثلث درم دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بن حبیب سر خود و وصیت باطل بود و اگر ثلث نصیب
 وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کنه را دو پسر باشد موصی را سه درم حصه دهند **مسئله** اگر
 وصیت کرد برای زید بن حبیب از مال خود و یا بجز وی از مال خود بیان آن بدست در ششصد و شصت درم
 به **مسئله** اگر گفت سید مال من زید را باشد باز در آن مجلس و یا در مجلس دیگر گفت ثلث
 پس گفته شود برای آن بدست به چه بود زید بن حبیب است پس ثلث درم و دو درم و ثلث درم و دو درم
 مال من زید را و به پسرین بیدار ثلثان چند و سید درین اخل بود **مسئله** اگر گفت سید مال
 من زید را پس بعد از گفت سید مال من زید را پس یک سده و ثلث درم **مسئله** اگر ثلث درام
 و یا ثلث کو سندان برای زید وصیت کرد ثلثان آن هلاک شد و آن ثلث باقی از درام و کو سندان
 ثلث کلان میشود پس تمام آنچه از درام و کو سندان باقیست دهند و بقول فرجه العلیه از
 باقی ثلث دهند **مسئله** اگر مردی وصیت ثلث جامه را برای زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
 از سه سنده و یا یکی از سه سرای و وصیت کرد برای زید و ثلثان سنده و برای هلاک شد درین سنده
 زید را ثلث از باقی دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بجز درم و او را درام عین ست و درام
 درین ست یعنی درام نقد دارد و درام دام یافت دارد اگر از درام نقد بجز درم ثلث ست می شود
 هزار درم از نقد دهند و اگر نمی شود ثلث از نقد دهند و هر چند که از دام حاصل شود ثلث آن نیز بدهد
 تا بجز درم تمام شود **مسئله** اگر وصیت کرد ثلث مال برای زید و عمر مرد ست تمام ثلث مال
 زید را پس **مسئله** اگر گفت ثلث مال من زید و عمر باشد و عمر مرد ست در صورت زید را

و ثلث درم و دو جسد درم از وی ساقط شود و بجز ششصد و بی درم و ثلث درم
 از وی ساقط شود و صورت درام هر ست آن که مردی ست هزار درم دارد و در عرض ست به هزار درم برای
 وصیت کرده و بجز درم برای غرض وصیت کرد و بجز آن ست هزار درم مال یک هزار درم وصیت دیگر از درم
 درست باشد پس از ششصد و شصت و شصت درم و ثلثان درم دهند و عمر را سیصد و بی درم
 و ثلث درم دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بن حبیب سر خود و وصیت باطل بود و اگر ثلث نصیب
 وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کنه را دو پسر باشد موصی را سه درم حصه دهند **مسئله** اگر
 وصیت کرد برای زید بن حبیب از مال خود و یا بجز وی از مال خود بیان آن بدست در ششصد و شصت درم
 به **مسئله** اگر گفت سید مال من زید را باشد باز در آن مجلس و یا در مجلس دیگر گفت ثلث
 پس گفته شود برای آن بدست به چه بود زید بن حبیب است پس ثلث درم و دو درم و ثلث درم و دو درم
 مال من زید را و به پسرین بیدار ثلثان چند و سید درین اخل بود **مسئله** اگر گفت سید مال
 من زید را پس بعد از گفت سید مال من زید را پس یک سده و ثلث درم **مسئله** اگر ثلث درام
 و یا ثلث کو سندان برای زید وصیت کرد ثلثان آن هلاک شد و آن ثلث باقی از درام و کو سندان
 ثلث کلان میشود پس تمام آنچه از درام و کو سندان باقیست دهند و بقول فرجه العلیه از
 باقی ثلث دهند **مسئله** اگر مردی وصیت ثلث جامه را برای زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
 از سه سنده و یا یکی از سه سرای و وصیت کرد برای زید و ثلثان سنده و برای هلاک شد درین سنده
 زید را ثلث از باقی دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بجز درم و او را درام عین ست و درام
 درین ست یعنی درام نقد دارد و درام دام یافت دارد اگر از درام نقد بجز درم ثلث ست می شود
 هزار درم از نقد دهند و اگر نمی شود ثلث از نقد دهند و هر چند که از دام حاصل شود ثلث آن نیز بدهد
 تا بجز درم تمام شود **مسئله** اگر وصیت کرد ثلث مال برای زید و عمر مرد ست تمام ثلث مال
 زید را پس **مسئله** اگر گفت ثلث مال من زید و عمر باشد و عمر مرد ست در صورت زید را

و ثلث درم و دو جسد درم از وی ساقط شود و بجز ششصد و بی درم و ثلث درم
 از وی ساقط شود و صورت درام هر ست آن که مردی ست هزار درم دارد و در عرض ست به هزار درم برای
 وصیت کرده و بجز درم برای غرض وصیت کرد و بجز آن ست هزار درم مال یک هزار درم وصیت دیگر از درم
 درست باشد پس از ششصد و شصت و شصت درم و ثلثان درم دهند و عمر را سیصد و بی درم
 و ثلث درم دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بن حبیب سر خود و وصیت باطل بود و اگر ثلث نصیب
 وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کنه را دو پسر باشد موصی را سه درم حصه دهند **مسئله** اگر
 وصیت کرد برای زید بن حبیب از مال خود و یا بجز وی از مال خود بیان آن بدست در ششصد و شصت درم
 به **مسئله** اگر گفت سید مال من زید را باشد باز در آن مجلس و یا در مجلس دیگر گفت ثلث
 پس گفته شود برای آن بدست به چه بود زید بن حبیب است پس ثلث درم و دو درم و ثلث درم و دو درم
 مال من زید را و به پسرین بیدار ثلثان چند و سید درین اخل بود **مسئله** اگر گفت سید مال
 من زید را پس بعد از گفت سید مال من زید را پس یک سده و ثلث درم **مسئله** اگر ثلث درام
 و یا ثلث کو سندان برای زید وصیت کرد ثلثان آن هلاک شد و آن ثلث باقی از درام و کو سندان
 ثلث کلان میشود پس تمام آنچه از درام و کو سندان باقیست دهند و بقول فرجه العلیه از
 باقی ثلث دهند **مسئله** اگر مردی وصیت ثلث جامه را برای زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
 از سه سنده و یا یکی از سه سرای و وصیت کرد برای زید و ثلثان سنده و برای هلاک شد درین سنده
 زید را ثلث از باقی دهند **مسئله** اگر وصیت کرد برای زید بجز درم و او را درام عین ست و درام
 درین ست یعنی درام نقد دارد و درام دام یافت دارد اگر از درام نقد بجز درم ثلث ست می شود
 هزار درم از نقد دهند و اگر نمی شود ثلث از نقد دهند و هر چند که از دام حاصل شود ثلث آن نیز بدهد
 تا بجز درم تمام شود **مسئله** اگر وصیت کرد ثلث مال برای زید و عمر مرد ست تمام ثلث مال
 زید را پس **مسئله** اگر گفت ثلث مال من زید و عمر باشد و عمر مرد ست در صورت زید را

برای یقین در حبس و
احتمال دارد که
حق او در حبس باشد
که امکان دارد که
حق او در حبس باشد
و احتمال دارد که
برای او حق در حبس
باشد که در حبس
و سبب شده
از ایشان حق را
احتمال دارد

ایمان و ایمان
کرم و کرم
دین و دین
فردی و فردی
نفس و نفس
دین و دین
نفس و نفس
دین و دین

و این تقصیر اختیار نام
 محمد باقر علییه و در
 ایل بیستون اندونیه
 زنده محمد بن محمد بن محمد
 زنده محمد بن محمد بن محمد
 آن اندو کلال شش
 او ماخذ دفتر آن عم و خاله
 از قریب

باب الوصیت لا قبار و غیر هم مثل از برای هم یکان

و وصیت کرد مستحق وصیت همایکان متصل او باشد و بقول صاحبیه رحمه الله علیه هر که ساکن
 است در آن محلست جمع می شوند در وصیت یکسان داخل بود و بقول شافعی رحمه الله علیه جوار تا بار
 خانه از هر جانب بود **مسئله** اگر وصیت برای اصل یا برای یکی برای خرد و وصیت کرد هر قریبی که
 نکاح او با زن احرام بود درین وصیت در آید و اگر برای اختان یعنی برای دامادان وصیت
 کرد هر شوهری که ذات هم محرم او بود درین وصیت داخل شود و اگر وصیت برای اهل بی که درین
 مستحق وصیت بود و بقول صاحبیه رحمه الله علیه هر که در عیال و اولاد او مستحق وصیت بود و اگر
 وصیت برای اهل بی که در عیال و اولاد او مستحق وصیت بود و اگر وصیت برای اهل بی که در عیال و اولاد او
 مستحق وصیت بود و اگر وصیت برای اقارب و یا برای ذی قریبت و یا برای ذی
 ارحام و یا برای ذی ارحام و یا برای ذی النسب کرد هر که از ذی رحم نزدیکتر بود او مستحق وصیت
 بود و درین وصیت شافعی و پدر و فرزند و اوست در بنیاد و دو کس از اقارب و یا بیش از آن که وصیت
 بشوند پس اگر وصیت برای اقارب کرد و وصیت کرده دو خال و دو عم و دو عمه و دو خاله
 بنزد و بقول صاحبیه رحمه الله علیه چنانچه حصه شود هر یکی یکسان حصه از وصیت بداند و اگر یک
 دو و خال نصف وصیت هم را بود و نصف دیگر دو خال و اگر یک عم و یک عمه نصف وصیت هم را بود و
 نصف دیگر عم را حصه **مسئله** اگر وصیت کرد برای در شرف فلان از دو هم بردوزن یکسوم و اگر وصیت
 برای در فلان زن مرد را برابر دهند **باب الوصیت بخدمت و السلک و التمسک**
مسئله اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود را و بکنه سرایی خود برای زیاده بدی معلوم درست است
 و بچنان که اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بکنه سرایی خود برای زیاده هیت جائز بود پس اگر
 بنده از ثلث مال پیرنی آید بنده را بر زیاده تسلیم گفته تا او را خدمت کند بدان حد که تعیین کرده
 در سر او را یا بپوست و بیک دوم و اگر از ثلث مال پیرنی آید و در شرف او و در خدمت کند
 او را از خدمت زیاده او و در خدمت کند و اگر در زیاده در حیات مالک بنده هر دو وصیت باطل شود

[illegible]

وفاقیہ
الامانیہ
وامامتہ
و از صہ
بیت الامین
بنات لای
خامسہ
عماد
واخوانہ

کتابخانه شخصی آقا میرزا محمد تقی
نایب جوانان الکلیه
ضمیمه مخبر کرم
سخت دولت
حکایت خوش
از انجمن حکماء
اعتبار کرده سنو
دولت کردار
احسان و عفو
و غیره

فرزند و یا فرزند پسر نبود اگر چه فروتر اند و باید دانست که خواهان و برادران نباشند بوجود ایشان
 مادر سدس بر دو اولاد برادران حکم خواهد کرد و برادران ندارد و اگر میت زن و مادر و پدر کذا
 و یا شوهر و مادر و پدر کذا است در هر دو صورت بعد از انصاف زن و شوهر آنچه باقی بود ثلث
 بر دو نشان پدر بر دو **مسئله** چهارم از اصحاب فرائض چه هست و انصاف چه است
 هر چه کذا باشد سدس است و چه صحیح آنست که در باب او بمیت چه فاسد در میان باشد
 یعنی مادر چه فاسد چه سدس است و از فرائض نیست و چه که بمیت از دو جهت فرائض دارد
 یا چه که بمیت از یک جهت فرائض دارد برابر است در میراث یعنی سدس میان هر دو **مسئله**
 باشد و قبول محمد و حنفی از سدس چه بر دو جهت فرائض است و یکصد از سدس چه
 بر دو جهت فرائض است و چه که بر دو جهت فرائض است و چه که بر دو جهت فرائض است
 در نکاح کرده باشد و از ایشان فرزندی متولد نشود و این فرزند را آن چه در جهت فرائض
 بود پدر از آن چه پدری بود و مادر از آن چه مادری بود و دم چه مادر و پدر **مسئله** چه که
 نزدیک تر است بمیت محبوب و محرم گرداند چه را دور تر بود از میت **مسئله** مادر را کذا است بمیت
 محرم شوند **مسئله** پنجم از اصحاب فرائض شوهر است و اولاد و میراث برادر میت را
 فرزند پسر نبود اگر چه فرزند باشد و اگر میت را فرزند یا فرزند پسر بود اگر چه فروتر باشد شوهر را بر هم بود **مسئله**
 ششم از اصحاب فرائض زن است و انصاف و یا بر هم است از ترکه شوهر اگر شوهر را فرزند یا فرزند پسر
 نبود اگر چه فروتر است بوجود ایشان نصیب ثلث بود **مسئله** هفتم از اصحاب فرائض دختر
 و نصیب نصف میراث است و اگر دو دختر و یا سه ازین باشد نصیبشان ثلثان بود از کل ترکه
 و اگر میت را پسر بود دختران میت را نصف کردند و هر چه بر دو دختر یا یکصد بر دو فرزند پسر
 حکم زن میت دارد در حالتی که میت را فرزند نباشد و گوی بگای مذکور بود و انان بجای انان بود
 بوجود میت فرزند پسر محبوب بود **مسئله** هشتم از اصحاب فرائض دختر پسر است اگر میت دختر
 و پسر کذا است دختر نصف از ترکه بر دو باقی پسر بر دو و اگر میت را یک دختر و یک پسر و دختر

پسر نصف تر که دختر صلیب برد و دختران پسر سمن برند و اگر میت را دو دختران اند دختران پسر
 شوند و هیچم برند مگر که بایشان پسر و یا فرزند ایشان پسر بود و این پسر عصبه گردانند هر دختری را که برادر
 بود عصبه بالا تر از وی بود بشرطیکه این خربالا تر از سیمی معین و هر دختری که فرود تر از وی بود محروم
 شود **مسئله** نیم از اصحاب فرایض خواهر مادر و پدری است و خواهر مادری و پدری حکم دختر
 صلیبی و بطیله دارد و اگر میت را دختر نباشد یعنی اگر میت یک خواهر مادری و پدری گذاشت
 نصف میراث برد و اگر خواهر مادری و پدری و زیادت از آن گذاشت نصف میراث برد و اگر
 دو خواهر مادری و پدری و زیادت از آن گذاشت نشان تر که برند و اگر با خواهران مادری
 و پدری برادر باشد خواهران را عصبه گردانند برادر دوم بر دو خواهر یکم بر **مسئله** دهم از
 اصحاب فرایض خواهر پدریت و حکم او حکم دختر پسر است یعنی اگر با وجود خواهر مادری و پدری
 بی بی باشد خواهر مادری و پدری نصف برد و خواهر پدری سسک برد و اگر میت را دو خواهر مادر
 و پدری نصف برد و خواهر پدری سسک برد و اگر میت را دو خواهر مادری و پدری باشند خواهر پدری
 محروم شود و اگر میت را دختر و یا دختر پسر بود خواهران عصبه شوند و اگر میت را برادران و خواهر
 پدری باشند خواهران پدری عصبه شوند با برادران **مسئله** یازدهم دو از دهم از اصحاب فرایض
 خواهر برادر مادری است یکی از ایشان سسک برد و اگر دو یا زیادت از ایشان باشند ثلث
 برند برادران مادری بجز خواهر مادری **مسئله** شانزدهم اگر میان خواهران و برادران بی جفا
 قسم شوند خواهران و برادران با وجود پسریت و یا پسر اگر چه فرود تر بود و با وجود جد اگر چه بالا تر بود
 محروم نشوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران و خواهران مادری **مسئله** اوزار
 دوم از ورثه عصبه آن بود که اگر یکی است کل تر که برد و اگر با وی صاحب فرض است
 آنچه از صاحب فرض ماند عصبه بر مرد اولی از عصبه پسر است و بعد پسر اگر چه فرود بالا تر است
 و بعد پدر و پدر را اگر چه بالا تر است و بعد برادر مادری و پدری و بعد برادر پدری و بعد برادر
 زاده پدری و مادری و بعد برادر زاده پدری و بعد عم مادری و پدری و بعد عم پدری

بعد از سر عم مادری پدری میت بعد از سر عم پدری میت و بعد از اعمام پدر میت و بعد از اعمام جد
 پدر میت ترتیب قسمت کنند و بعد از آن که عصبه از او گذشته و ترتیب مذکور **مسئله** زنا
 از نصیب ایشان نصف و ایشان است یا برادران خود عصبه شوند و زنیکه از نصیب معین نیست در او
 عصبه است این زن برادر او عصبه نکند چون عم و عمه تمام مال مرد و عه را هم نرسد که ترتیبی او
 نزدیک است بپس شخصی با وجود آن شخص میراث ببرد مگر فرزند مادر که ایشان با وجود مادر میراث
 ببرد **مسئله** محبوب دیگر را محجوب نیست چنانچه دو کس از برادران و خواهران از هر جهت که باشند
 با وجود پدر میت میراث بزنند فاما مادر را محجوب همان کشته از ثلث ترک بپس رسانند و محروم
 از میراث بپسیت و یا بکشتن بمباشرت و یا با اختلاف دین و یا بسبب اختلاف دارد دیگر
 محجوب نکند یعنی وارث کافر که از ترک میت محروم بود دیگر را محجوب نکند و همچنین اگر میت را وارث
 است در دین حرب از میراث میت در دین اسلام محروم بود دیگر را محجوب نکند **مسئله**
 کافری از کافر از جهت نسب و بپسیت ببرد چنانکه مسلمان از مسلمان و اگر کافری از کافر محجوب
 آن **مسئله** اگر کافری زنی محرم را نکاح کرد بر یکی از ایشان بپسیت میراث ببرد
 تا اگر محجوبی دختر خود را نکاح کرد و بعد از این دختر بسبب آنکه دختر است میراث ببرد فاما بسبب نکاح
 میراث ببرد **مسئله** فرزند که از زنا بود و فرزند که در و بعلان کرده اند از مادر میراث بزنند و از پدر
 میراث بزنند **مسئله** اگر مردی بمرد زنی حامله که داشت برای حمل ضعیف پس موقوف دارند و
 فتوی برین است و اگر اکثر از حمل بیرون آمد و بعد میراث ببرد و اگر کمتر بیرون آمد بود و بعد میراث
 ببرد و بقول ابی حنیفه رحمه الله علیه بپسیت برایشان موقوف بدارد و بقول امام محمد **نصیب**
 در موقوف دارند **مسئله** اگر دو کس قریب یکجا غرق شدند و یا سوخته شدند و تقدیم و تاخیر
 ایشان معلوم نیست هیچ یکی از ایشان از دیگری میراث ببرد مگر که ترتیب مردن ایشان
 معلوم شود تا اگر زن و شوهر یکجا غرق شدند و بر یک برادر که داشته است مال زن برادر او
 ببرد و مال مرد برادر او بر نوع سیوم از ورثه ذی رحم است و او قرابتی است که حبس و زن

بود و نه عصبه و با وجود صاحب فرسخ و عصبه ذورحم هیراث بنزدیک بود و مشکو و یا شریعت
 اگر بعد از استیفاء نصیب ایشان ترک دهنه ذورحم بر دیز اگر در ایشان جایز نیست و بقول امام مالک
 و شیعیان رحمۃ الله علیهما ذوی الارحام را میراث نیست و ترک در بدین الحال **مسئله**
 ذوی الارحام چون ترتیب عصبه است از هر قرابتی در درجه نزدیکتر است بحیثیت او را چنانچه دختر
 دختر اولی بود از دختر دختر دختر اگر در قرابتی برابر اند هر که اصل او را داشت بود اولی بود و در حالتیکه
 قرابت مختلف باشد یعنی زن عصبه صاحب فرسخ اولی بود از اول ذورحم چنانکه دختر دختر اولی
 از پدر دختر و پسرین پس از دختر اولی است از پدر دختر قرابتی پدر و دو حصه بر دو قرابت یک حصه بر دو
 اصول متفق اند قسمی بر این گفته چنانکه از دختر و دختر دختر که داشت ترک بیان ایشان حصه
 بود و از دختر حصه بر دو دختر یک حصه بر دو با اتفاق و اگر اصول مختلف اند بعد از آن از ایدان فرغ گیرند و نصف
 از بطنی که مختلف شده اند تا آنکه دختر دختر دختر دختر که داشت بقول ابو یوسف رحمۃ الله علیهم
 ایشان نصف بود باعتبار ایدان و بقول محمد بن حصه شود و دو حصه دختر پسر و دو حصه دختر دختر
 باعتبار اصول و در اینست هر دو در جمیع ذوی الارحام از امام اعظم ابو حنیفه رحمۃ الله علیه قول قول
 رحمۃ الله علیه و فتویٰ بمرین است و بسط از امام سیبوی رحمۃ الله علیه منقول است که قول ابو یوسف
 رحمۃ الله علیه صحیح است و در محیط آورده است که مشایخ بخارا قول ابو یوسف رحمۃ الله علیه گرفتند
 در جنس این مسائل **مسئله** اگر یک پسر و یک دختر از دختر که داشت اگر دو زن و دختر و پسر یک پسر
 و دو زن از دختر یعنی یک پسر و یک دختر که داشت بقول ابو یوسف و امام زفر که باعتبار ایدان قسمت
 کنند بر سیم سیم بر دو پسر و یک پسر و بقول محمد بن حصه باعتبار اصول قسم کنند کوی که دختر
 دختر از دختر که داشت دو حصه از ترک از دختر بر دو حصه دختر و پسر بر دو حصه بر دو دختر رسیده
 میان درش او قسمت شود بر سیم سیم بر دو دختر یک سیم بر دو دختر از دختر رسیده بیان شد
 و نیز بر سیم سیم قسمت شود بر دو پسر و یک پسر و بقول محمد بن حصه بر دو پسر و یک پسر
 در قرآن مجید بطوریکه شش شصت و نیم و ثلث ثلثان و ثلث و سیم و اقل مخرج نصبت

۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و در خواهر مادری گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تقسیم از سهم بود وجه را یک سهم بود و هر
 خواهر را یک سهم بود و اگر در مسئله نصف و سه سهم بود تقسیم مسئله از چهار سهم شود و در شش سهم
 و در خواهر را یک سهم و اگر در مسئله ثلث و سه سهم بود چنانچه شخصی نبرد و دختر دارد گذاشت اصل مسئله
 از شش سهم بود و تقسیم از پنج سهم بود و مادر را یک سهم و هر دختر را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و سه سهم
 و یا نصف و ثلث بود تقسیم مسئله از پنج سهم بود چنانکه شخصی نبرد یک خواهر عیالی و یک
 مادری و مادر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تقسیم از پنج سهم شود و خواهر عیالی را یک سهم
 بود و یک را بود و یک خواهر مادری را یک سهم و هر مادر و یک خواهر مادری و پدری گذاشت اصل مسئله
 از شش سهم بود تقسیم از پنج سهم بود و مادر را بود و خواهر را و اگر با صاحبی بود از یک جنس بود
 صاحب غیر از دیگر موجود اند از اول صاحب غیر رده از اقل مخیر او باقی بر دوسر صاحب او قسمت
 اگر مستقیم آید مسئله تمام شود چنانکه زنی نبرد و شوهر و سه دختر گذاشت اقل مخیر صاحب
 غیر زنی چهار سهم یک سهم از چهار سهم شود نرده و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آید و تقسیم
 مسئله از چهار سهم می شود و اگر باقی سهام بر دوسر صاحب و مستقیم نبود پس اگر میان صاحب
 سهام از مخیر فرض صاحب غیر دو میان دوسر صاحب رد موافقت بود جز و موافقت
 از عدد دوسر مخیر صاحب غیر رد ضرب کن از آن مبلغ تقسیم مسئله شود چنانکه زنی نبرد
 و شوهر و شش دختر گذاشت اقل مخیر صاحب غیر چهار سهم است ربع آن یک سهم شود نرده
 سهم باقی مانده بر دوسر دختر آن قسمت بخیر آید و میان دوسر و سهام موافقت
 ثلثی است جز و موافقت عدد در ایشان این دو سهم است که ثلثی می شود از شش سهم
 لن در مخیر فرض صاحب غیر دو این چهار سهم است پس هشت شود شوهر را یک سهم بود
 در دو ضرب کن دو سهم شود به ده باقی سه بود در دو ضرب کن شش سهم شود و آن دختر از آن
 یک سهم آید و اگر میان باقی سهام از مخیر فرض صاحب غیر رد میان دوسر صاحب با موافقت
 بود کل دوسر در مخیر صاحب غیر رد ضرب کن آنچه حاصل شود در تقسیم مسئله از آن

چنانکه زنی بمرد شوهر و پنج دختر گذاشت شوهر را ربع است از اقل مخرج آنکه چهار سهم است
یك سهم بشوهر ده و يك سهم باقي بر پنج دختر مستقیم بنیاید و میان سهام روس موافقت نیست
عد در دس دختران که آن پنج سهم است در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر و است ضرب کن يك سهم
شود ازین مبلغ تصحیح مسئله هر دو فریق شود شوهر را از اصل مسئله يك سهم بود آنرا در مفرد
آن که پنج سهم است ضرب کن بم پنج شود آن شوهر را آمد و دختران از مسئله يك سهم بود آنرا در مفرد
آن پنج سهم است ضرب کن پانزده شود میان دختران آن قسمت کن هر دختر يك سهم بد و اگر
اصحاب بود و جنس آنه و یا بایشان از اصحاب غیر ده هم بود پس قسمت کن چیز را که باقي
ماند است از مخرج فرض کن لا یدک به مسئله من بید اگر مستقیم بید تصحیح از آن شود
چنانچه مردی دیگر و چهار جده و شش خواهر مادری که گشت و مخرج فرض اصحاب
غیر در چهار سهم ربع آن يك سهم بر زنی ده سهم ماند و مسئله اصحاب رد است زیرا که
جده را سه سهم است و خواهران مادر را اصل مسئله از يك سهم شود و سه سهم را یکی بود
و ثلث او دو مجموع يك سهم شود پس ثابت شد که مسئله اصحاب رد يك سهم است و سه
باقی است از مخرج فرض اصحاب غیر و درین روس مستقیم می آید جدهات را يك سهم
دو سهم و اگر خواهی که مسئله تصحیح کنی چنانچه در صحیح مسئله ذکر شده است همچنان فرض
کن و اگر سهام باقي از مخرج فرض اصحاب غیر در مسئله اصحاب رد تقیم بنیاید تمام سهام اصحاب
رد در مخرج فرض اصحاب غیر در ضرب کن آن مبلغ مخرج فرض هر دو فریق بود و بعد سهام
اصحاب غیر در ضرب کن در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب رد در باقي از مخرج فرض اصحاب
غیر کن آنچه حاصل شود نصیب هر یک از دو فریق بود چنانچه مردی در چهار زن و نه دختر و
جده گذاشت آنکه از اصحاب غیر در است اول فرض او از اقل مخرج او دهند و آن زمان است
و قبل مسئله از هشت است و نم و یک بود این یک تا نوزده هفت سهم ماند و مسئله اصحاب رد
پنج سهم شود زیرا که نصیب دختران او ثلث است و نصیب یک سهم و اصل مسئله از يك سهم

[illegible]

شود و دو نعل از شش سهم چهار سهم بود و سه سهم بود مجموع پنج سهم شود باقی سهام آن
 مخرج فرض زوجات هفت سهم است بر پنج مستقیم نمی آید و میان ایشان موافقت نیست پنج را در هشت
 در اقل مخرج زنان است ضرب پنج سهم شود این مبلغ مخرج فرض هر دو فرقی شود بعد سهام اصحاب
 غیر و در مسئله اصحاب دیگر پنج است ضرب کن زیرا پنج مفروض است اصحاب است و یکی در پنج ضرب
 پنج پنج بود پس پنج سهم را از چهل سهم که شش است نصیب زنان باشد و نیز سهام اصحاب را در
 سهام باقی از مخرج اصحاب غیر در ضرب کند و دختر از مسئله اصحاب را در چهار سهم این چهار سهم
 ضرب کنند در باقی از مخرج فرض از اصحاب غیر در که هفت سهم است پس هشت سهم شود
 این بیست و هشت سهم دختر از آن دهند و جدا یک سهم است در هفت سهم ضرب کنند میان
 هفت بود نصیبات بود اگر بعضی که شود تصحیح مسئله اصول کوره کنند چنانکه درین
 زنان پنج است از چهل سهم و ایشان که چهار اند پنج بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمع عدد زنان
 و چهار است بکار دارد دختر از بیست سهم بود و ایشان نه زن و بیست و هشت سهم مستقیم نیاید و میان ایشان
 موافقت نیست جمع عدد زنان که در آن که دارد و دختر از هفت سهم بود و عدد و در میان ایشان شش و هفت
 مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمع عدد در میان جدا که باقی است و در میان شش و هفت
 نصیب است تصحیح در جمع عدد دیگر ضرب کن چهار در و شش در و دوازده در موافقت نیست
 کل عدد را در ثلث دیگر ضرب کن دوازده در و چهار در و شش در و دو مفروض میان این و این و شش
 و چهل که مخرج فرض و فرقی است ضرب کن یکبار در و چهار در و چهل سهم شود تصحیح مسئله ازین مبلغ شود
 و نیز از اصد و هشتاد سهم بود بر یکی با چهل سهم سه و نصیب است و در پنج سهم بود بر یکی با چهل
 دو سهم سه و دختر از یکبار در و هشت سهم بود در دختر از اصد دوازده سهم سه اگر بعضی در شش از قسرها
 مسئله است اول تصحیح کند سهام بر داری را دهند بعد تصحیح مسئله است دوم کنند و بکنند میان آنچه در
 دوم است از تصحیح است اول تصحیح دوم مستقیم نیاید بکنند ایشان میان ایشان موافقت نیست جز و موافقت
 جز و موافقت را در تصحیح است زنی در کل تصحیح مسئله است ضرب کن و اگر در میان ایشان میان

کل تقسیم دوم در تقسیم اول ضرب کن از آن مبلغ هر دو مسئله تقسیم شود چنانکه زنی مرد و شوهر و مادر و
 که داشت این مسئله در دست زیر که از دوازده شوهر را به یک سهم است و دختر نصف یک سهم است
 و مادر را سه سهم و یک سهم است و مانده و خرج فرض آنکه از اصحاب غیر دست چهارده شوهر را به یک سهم
 سهم مانده و مسئله دختر و مادر نیز از چهار سهم زیر که مادر را سه سهم است و آن یک سهم باشد از شش و فرض را
 نه سهم و آن سهم باشد از شش مجموع چهار سهم شود و آن سهم که از خرج فرض بود شوهر باقی
 بر چهار سهم بیاورد و باقی موافقت نیست پس کل مسئله دختر و مادر را که آن چهار سهم است در خرج فرض
 که آن نیز چهار سهم است تا نشانده شود شوهر را چهار سهم است و دختر از آن سهم و مادر از سهم دیگر
 شوهر پیش از تقسیم دیگر و مادر و پدر که داشت مسئله و در شوهر از چهار سهم از ربع یک سهم و مادر از شش
 باقی به در باقی آن که است و این دو سهم است و در شوهر نیز چهار سهم است و بر وجه تقسیم می آید هر دو مسئله از نشانده
 تقسیم می آید دختریت اول از آن سهم است و مادریت اول از آن سهم است و زن میت دوم را یک سهم
 دوم را یک سهم است و میت دوم را دو سهم اگر دختر در دو سهم دیگر و یک سهم دیگر که داشت و این جده مادر و دختر
 اول و تقسیم مسئله میت دوم را شش سهم است و جده را سه سهم یک سهم از شش و هر سهم را دو سهم دختر را یک سهم
 و در میت زهم است به شش تقسیم بیاورد میان ایشان موافقتی است پیش شش سهم
 آن دو سهم است در شانزده ضرب کن بی دو سهم شود هر مسئله از ذی راس آید هر که سهام او را از شانزده
 سهام او در جزو موافقت مسئله دختر ضرب کن و آن دو سهم است و هر که سهام او را شش سهم است سهام او
 ضرب کنند در جزو موافقت آن دختر در دست و آن سهم است پیش میت او را بود و سهم
 یک سهم زن میت دوم را بود از شانزده آنرا بر دو ضرب کن و شود و آن دو سهم زن میت دوم را بود و
 به میت دوم را دو سهم از شانزده بود و دو ضرب کن چهار سهم شود و هر چهار سهم به میت دوم را بود و ما
 میت دوم را دو سهم بود و دو ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم مادریت دوم را بود و هر یک از آن را یک سهم
 شش سهم دو سهم بود از شش سهم در شش ضرب کن شش شود و هر دو سهم دختریت دوم را که آن مادریت
 اول است یک سهم بود از شش سهم ضرب کن بان سهم شود هر سهم را این جده را شش سهم

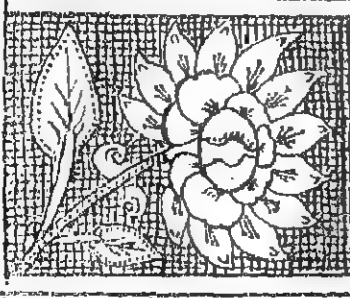
کرده اند مثل آن و مثل خشت آن دارد پس هر دختر را مثل یک مضروب و مثل خشت آن و بده و آن سصد
 و سی و شش سهم بود و سهام جداست که چهار است نسبت بعد و شش و آن کن که شش است پس
 نشان دارد پس هر چه را مثل آن مضروب بده که آن صد و چهل سهم می شود بده سهام اعمام را که یک
 نسبت کن بعد و شش و آن هفت است پس مثل سیم آن باشد پس هر عی با سیم مضروب بده و آن
 سی سهم است اگر خواهی که ترک میان ورثه و غزائی قسم کنی سهام هر وارثی را از تقسیم خرب کن در جیم ترک بده
 مبلغ را بر تقسیم قسمت کن یعنی تقسیم کن برای طلب موافقت میان تقسیم میان ترک اگر میان ایشان
 ماینت است سهام هر وارثی از تقسیم در کل ترک خرب کن بعد و مبلغ را قسم کن بر تقسیم آنچه حاصل آید بده
 هر وارثی بود چنانکه ذی بمر و دشو و مادر و پدر که داشت و یک برود و دختر که داشت ترک بده و دینار است
 اول تقسیم مسئل کن پس اصل مثل از دوازده سهم شود شوهر را بود سهم بر و خنقیم آید و مادر و پدر را
 و پس چهار سهم است برایشان نیز چهار خنقیم آید و فرزند آن را با تقسیم سهم مستقیم نیاید و در و شش
 که چهار اند در تقسیم میان موافقت نیست پس چهار را اصل خرب کن چهل و هشت سهم شود دشو را
 دوازده سهم و بر یکی از مادر و پدر را هشت سهم و پسر را ده بر و دختر را پنجم سهم بعد و موافقت میان چهل
 هشت و میان ترک که آن بده و دینار است طلب کن میان ایشان موافقت پس سهام شود بر که دوازده
 اند و ترک خرب کن که آن بده و دینار است دولت و چهار سهم شود بر تقسیم قسم کن و آن چهل و هشت است چهار دینار
 در ربع بیرون آید و شش سهم که به پدر بود و بده خرب کن و حاصل آنکه صد و سی و شش سهم است بر چهل و هشت
 کن و دینار و نصف و دینار شود و مادر را میان قیاس کن و سهم پسر بده بده خرب کن و حاصل آنکه
 صد و هفتاد و هشت بر چهل و هشت قسم کن سه و نیم دینار و یک طوچ شود و آن پسر بده و سهام که پنجم است
 خرب کن و بده و حاصل آن هشتاد و پنج است و چهل و هشت قسم کن یک دینار و سه ربع دینار و یک
 این مقدار هر دختر را باشد از ترک و اگر میان تقسیم میان ترک موافقت است در جز و موافقت از ترک خرب
 بده و مبلغ را بر جز و موافقت تقسیم کن آنچه بیرون آید تقسیم کن بود چنانکه اگر ترک کرده دینار باشد در
 مسئل بیان کرده و میان چهل و هشت قسمت کن میان ایشان موافقت است سصد سهم شود

که دوازده سهم است ضرب کن در جزو موافقت ترک آن دینار است و حاصل آنکه شش سهم است و شش
تصحیح که هشت قسمت کن حاصل چهار دینار شود و این شود هر باب و دوازده که دینار است و در آنکه شش
در سه ضرب کن و حاصل آنکه بیست و چهار سهم است بر شش سهم کن دینار شود و آن به را بود و مادر را
نیز بچیان رسد و سهام پدر که ده است در سه ضرب کن و حاصل آنکه سی سهم است بر هشت قسمت کن سه دینار و سه
دینار شود و این را پدر از ترک سهام هر و غری که پنجم است در سه ضرب کن و حاصل آنکه پانزده سهم است بر
قسمت کن یک دینار و سه سهم و یک طرح شود و این مقدار هر و غری را ده و اگر ترک آنکه است دوام بسیار میان
مجموع و میان ترک موافقت طلب کن و اگر میان ایشان مباثیت و ام هر غری را ضرب کن در کل ترک
و اصل را به مجموع و ام قسمت کن چنانکه اگر ترک هفده دینار است و ام چهل و هشت دینار است و دوازده دینار
است و عمر را شانزده و چار باقی است و عمر را شانزده دینار دیگر را بیست و دینار و میان هفده و چهل و هشت
و دوام زید که دوازده دینار است در کل ترک که هفده دینار است ضرب کن و حاصل آن دولت
چهار دینار است بر مجموع و ام قسمت کن به آنکه اگر چهل و هشت دینار است چهار دینار شود و این بر زید و
و بریت و ام زید هفت دینار و سه سهم و دینار مانده و دوام عمر دیگر برین قیاس کن و اگر میان ایشان موافقت
است و ام هر غری در جزو موافقت است و ام هر غری در جزو موافقت ترک ضرب کن و حاصل آن بر جزو و
مجموع و ام قسمت کن آنچه بیرون آید نصیب از غریم بود چنانکه اگر ترک هر دینار بود و میان ایشان موافقت
سه سهم است پس و ام زید که دوازده دینار است در جزو موافقت ترک ضرب کن و آن سه سهم و حاصل آنکه
شش سهم است بر وفق مجموع و ام که هشت قسمت کن چهار دینار شود و این بر زید دهند و زید را
بریت هفت دینار و دوام مانده عمر و دیگر برین قیاس کن **مسئله** اگر بعضی از ورثه به چیزی از ترک
صلح کردند سهام او را اصل مسئله دیار تصحیح طرح کن چنانکه گویی در تقدیر این وارث در میان
نبوده است بعد باقی ترک قسمت بر سهام بقیه ورثه تصحیح مسئله کن با وجود مصالح بعد سهام
از تصحیح طرح کن و باقی بر بقیه ورثه قسمت کن چنانکه زنی مرد و شوهر و مادر و عم که داشت و شوهر را صلح کرد
به آنچه در ذمه اوست از مهر و از میان ورثه بیرون آمد پس سهام او را از تصحیح بیفکن و ترک میان

مادر و عم میت قسمت بسم دوم هم مادر زاده و یکسم عم زاده اصل مسئل از شش شوی
ست و آن سیم باشد و مادر ثالث آن دو سیم است و عم رابعی یک سیم پس چون سهام شود هر طری
سیم مانده پس دو سیم مادر را بود و یکسم عم را بود و آنچه له الذي وفقني على ترجمه نه الكتاب والصلوة
والسلام على رسول محمد وآله وصحبه وعلى اوليائه الله تعالى اجمعين بر حمتك يا ارحم الراحمين

تتمتعون المالك

تمام شد که نزاری بی بیاریم ششم ریم الما
فقیر حقیق و مانده بدین شری محمد رکن الدین ابن حضرت قطب الاقطاب غوث
شریعت اکاه حقیقت و معرفت دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ماسوت مرشد حق
رهنمای خلائق مادی کرمان برده پوشش عزیز نیش کثیر الاخلاق عظیم الاشفاق حضرت فواج
سید الله تعالی حضرت قطب الاقطاب غوث الزمان شیخ المشایخ و الاصفیاء سلطان الاولیاء
شریعت اکاه حقایق و معارف دستگاه واقف اسرار ملکوت ماهر دقایق لاهوت و ماسوت
مرشد نادر مشه الخلائق ناطق بالصدق و الحقایق مادی کرمان رهنمای سالکان
مقبول معشوق رب جلیل حضرت قطب محمد معجیل خفیه قادری شطاری جانی
غزونی ثم الحضور رحمة الله علیه رحمة واسعة تامة كاملة بفضل و هبات رب العالمان
و باهتمام فقیر محمد رکن الدین و تصحیح تحشی مولوی محمد ارک الدین صاحب و بصیعی کارکنان مطبع
غریب یعنی بر خود دار محمد غلام رسول و محمد قطب الدین و محمد بر مان الدین و محمد نور حسن
و اقم حصیله در
در مطبع غریب خلیه انطا عیو شید



Handwritten notes and signatures in Persian script, including names like 'محمد معجیل' and 'محمد قطب الدین'.

Vertical handwritten notes in Persian script along the left margin, including phrases like 'کتابت شد' and 'در مطبع'.

Vertical handwritten notes in Persian script along the right margin, including phrases like 'در مطبع' and 'کتابت شد'.

Horizontal handwritten notes at the bottom of the page, including dates and names.

٢٨٨	٢٨٩	٢٩٠	٢٩١	٢٩٢	٢٩٣	٢٩٤	٢٩٥	٢٩٦	٢٩٧	٢٩٨	٢٩٩	٣٠٠	٣٠١	٣٠٢	٣٠٣	٣٠٤	٣٠٥	٣٠٦	٣٠٧	٣٠٨	٣٠٩	٣١٠	٣١١	٣١٢	٣١٣	٣١٤	٣١٥	٣١٦	٣١٧	٣١٨	٣١٩	٣٢٠	٣٢١	٣٢٢	٣٢٣	٣٢٤	٣٢٥	٣٢٦	٣٢٧	٣٢٨	٣٢٩	٣٣٠	٣٣١	٣٣٢	٣٣٣	٣٣٤	٣٣٥	٣٣٦	٣٣٧	٣٣٨	٣٣٩	٣٤٠	٣٤١	٣٤٢	٣٤٣	٣٤٤	٣٤٥	٣٤٦	٣٤٧	٣٤٨	٣٤٩	٣٥٠	٣٥١	٣٥٢	٣٥٣	٣٥٤	٣٥٥	٣٥٦	٣٥٧	٣٥٨	٣٥٩	٣٦٠	٣٦١	٣٦٢	٣٦٣	٣٦٤	٣٦٥	٣٦٦	٣٦٧	٣٦٨	٣٦٩	٣٧٠	٣٧١	٣٧٢	٣٧٣	٣٧٤	٣٧٥	٣٧٦	٣٧٧	٣٧٨	٣٧٩	٣٨٠	٣٨١	٣٨٢	٣٨٣	٣٨٤	٣٨٥	٣٨٦	٣٨٧	٣٨٨	٣٨٩	٣٩٠	٣٩١	٣٩٢	٣٩٣	٣٩٤	٣٩٥	٣٩٦	٣٩٧	٣٩٨	٣٩٩	٤٠٠	٤٠١	٤٠٢	٤٠٣	٤٠٤	٤٠٥	٤٠٦	٤٠٧	٤٠٨	٤٠٩	٤١٠	٤١١	٤١٢	٤١٣	٤١٤	٤١٥	٤١٦	٤١٧	٤١٨	٤١٩	٤٢٠	٤٢١	٤٢٢	٤٢٣	٤٢٤	٤٢٥	٤٢٦	٤٢٧	٤٢٨	٤٢٩	٤٣٠	٤٣١	٤٣٢	٤٣٣	٤٣٤	٤٣٥	٤٣٦	٤٣٧	٤٣٨	٤٣٩	٤٤٠	٤٤١	٤٤٢	٤٤٣	٤٤٤	٤٤٥	٤٤٦	٤٤٧	٤٤٨	٤٤٩	٤٥٠	٤٥١	٤٥٢	٤٥٣	٤٥٤	٤٥٥	٤٥٦	٤٥٧	٤٥٨	٤٥٩	٤٦٠	٤٦١	٤٦٢	٤٦٣	٤٦٤	٤٦٥	٤٦٦	٤٦٧	٤٦٨	٤٦٩	٤٧٠	٤٧١	٤٧٢	٤٧٣	٤٧٤	٤٧٥	٤٧٦	٤٧٧	٤٧٨	٤٧٩	٤٨٠	٤٨١	٤٨٢	٤٨٣	٤٨٤	٤٨٥	٤٨٦	٤٨٧	٤٨٨	٤٨٩	٤٩٠	٤٩١	٤٩٢	٤٩٣	٤٩٤	٤٩٥	٤٩٦	٤٩٧	٤٩٨	٤٩٩	٥٠٠	٥٠١	٥٠٢	٥٠٣	٥٠٤	٥٠٥	٥٠٦	٥٠٧	٥٠٨	٥٠٩	٥١٠	٥١١	٥١٢	٥١٣	٥١٤	٥١٥	٥١٦	٥١٧	٥١٨	٥١٩	٥٢٠	٥٢١	٥٢٢	٥٢٣	٥٢٤	٥٢٥	٥٢٦	٥٢٧	٥٢٨	٥٢٩	٥٣٠	٥٣١	٥٣٢	٥٣٣	٥٣٤	٥٣٥	٥٣٦	٥٣٧	٥٣٨	٥٣٩	٥٤٠	٥٤١	٥٤٢	٥٤٣	٥٤٤	٥٤٥	٥٤٦	٥٤٧	٥٤٨	٥٤٩	٥٥٠	٥٥١	٥٥٢	٥٥٣	٥٥٤	٥٥٥	٥٥٦	٥٥٧	٥٥٨	٥٥٩	٥٦٠	٥٦١	٥٦٢	٥٦٣	٥٦٤	٥٦٥	٥٦٦	٥٦٧	٥٦٨	٥٦٩	٥٧٠	٥٧١	٥٧٢	٥٧٣	٥٧٤	٥٧٥	٥٧٦	٥٧٧	٥٧٨	٥٧٩	٥٨٠	٥٨١	٥٨٢	٥٨٣	٥٨٤	٥٨٥	٥٨٦	٥٨٧	٥٨٨	٥٨٩	٥٩٠	٥٩١	٥٩٢	٥٩٣	٥٩٤	٥٩٥	٥٩٦	٥٩٧	٥٩٨	٥٩٩	٦٠٠	٦٠١	٦٠٢	٦٠٣	٦٠٤	٦٠٥	٦٠٦	٦٠٧	٦٠٨	٦٠٩	٦١٠	٦١١	٦١٢	٦١٣	٦١٤	٦١٥	٦١٦	٦١٧	٦١٨	٦١٩	٦٢٠	٦٢١	٦٢٢	٦٢٣	٦٢٤	٦٢٥	٦٢٦	٦٢٧	٦٢٨	٦٢٩	٦٣٠	٦٣١	٦٣٢	٦٣٣	٦٣٤	٦٣٥	٦٣٦	٦٣٧	٦٣٨	٦٣٩	٦٤٠	٦٤١	٦٤٢	٦٤٣	٦٤٤	٦٤٥	٦٤٦	٦٤٧	٦٤٨	٦٤٩	٦٥٠	٦٥١	٦٥٢	٦٥٣	٦٥٤	٦٥٥	٦٥٦	٦٥٧	٦٥٨	٦٥٩	٦٦٠	٦٦١	٦٦٢	٦٦٣	٦٦٤	٦٦٥	٦٦٦	٦٦٧	٦٦٨	٦٦٩	٦٧٠	٦٧١	٦٧٢	٦٧٣	٦٧٤	٦٧٥	٦٧٦	٦٧٧	٦٧٨	٦٧٩	٦٨٠	٦٨١	٦٨٢	٦٨٣	٦٨٤	٦٨٥	٦٨٦	٦٨٧	٦٨٨	٦٨٩	٦٩٠	٦٩١	٦٩٢	٦٩٣	٦٩٤	٦٩٥	٦٩٦	٦٩٧	٦٩٨	٦٩٩	٧٠٠	٧٠١	٧٠٢	٧٠٣	٧٠٤	٧٠٥	٧٠٦	٧٠٧	٧٠٨	٧٠٩	٧١٠	٧١١	٧١٢	٧١٣	٧١٤	٧١٥	٧١٦	٧١٧	٧١٨	٧١٩	٧٢٠	٧٢١	٧٢٢	٧٢٣	٧٢٤	٧٢٥	٧٢٦	٧٢٧	٧٢٨	٧٢٩	٧٣٠	٧٣١	٧٣٢	٧٣٣	٧٣٤	٧٣٥	٧٣٦	٧٣٧	٧٣٨	٧٣٩	٧٤٠	٧٤١	٧٤٢	٧٤٣	٧٤٤	٧٤٥	٧٤٦	٧٤٧	٧٤٨	٧٤٩	٧٥٠	٧٥١	٧٥٢	٧٥٣	٧٥٤	٧٥٥	٧٥٦	٧٥٧	٧٥٨	٧٥٩	٧٦٠	٧٦١	٧٦٢	٧٦٣	٧٦٤	٧٦٥	٧٦٦	٧٦٧	٧٦٨	٧٦٩	٧٧٠	٧٧١	٧٧٢	٧٧٣	٧٧٤	٧٧٥	٧٧٦	٧٧٧	٧٧٨	٧٧٩	٧٨٠	٧٨١	٧٨٢	٧٨٣	٧٨٤	٧٨٥	٧٨٦	٧٨٧	٧٨٨	٧٨٩	٧٩٠	٧٩١	٧٩٢	٧٩٣	٧٩٤	٧٩٥	٧٩٦	٧٩٧	٧٩٨	٧٩٩	٨٠٠	٨٠١	٨٠٢	٨٠٣	٨٠٤	٨٠٥	٨٠٦	٨٠٧	٨٠٨	٨٠٩	٨١٠	٨١١	٨١٢	٨١٣	٨١٤	٨١٥	٨١٦	٨١٧	٨١٨	٨١٩	٨٢٠	٨٢١	٨٢٢	٨٢٣	٨٢٤	٨٢٥	٨٢٦	٨٢٧	٨٢٨	٨٢٩	٨٣٠	٨٣١	٨٣٢	٨٣٣	٨٣٤	٨٣٥	٨٣٦	٨٣٧	٨٣٨	٨٣٩	٨٤٠	٨٤١	٨٤٢	٨٤٣	٨٤٤	٨٤٥	٨٤٦	٨٤٧	٨٤٨	٨٤٩	٨٥٠	٨٥١	٨٥٢	٨٥٣	٨٥٤	٨٥٥	٨٥٦	٨٥٧	٨٥٨	٨٥٩	٨٦٠	٨٦١	٨٦٢	٨٦٣	٨٦٤	٨٦٥	٨٦٦	٨٦٧	٨٦٨	٨٦٩	٨٧٠	٨٧١	٨٧٢	٨٧٣	٨٧٤	٨٧٥	٨٧٦	٨٧٧	٨٧٨	٨٧٩	٨٨٠	٨٨١	٨٨٢	٨٨٣	٨٨٤	٨٨٥	٨٨٦	٨٨٧	٨٨٨	٨٨٩	٨٩٠	٨٩١	٨٩٢	٨٩٣	٨٩٤	٨٩٥	٨٩٦	٨٩٧	٨٩٨	٨٩٩	٩٠٠	٩٠١	٩٠٢	٩٠٣	٩٠٤	٩٠٥	٩٠٦	٩٠٧	٩٠٨	٩٠٩	٩١٠	٩١١	٩١٢	٩١٣	٩١٤	٩١٥	٩١٦	٩١٧	٩١٨	٩١٩	٩٢٠	٩٢١	٩٢٢	٩٢٣	٩٢٤	٩٢٥	٩٢٦	٩٢٧	٩٢٨	٩٢٩	٩٣٠	٩٣١	٩٣٢	٩٣٣	٩٣٤	٩٣٥	٩٣٦	٩٣٧	٩٣٨	٩٣٩	٩٤٠	٩٤١	٩٤٢	٩٤٣	٩٤٤	٩٤٥	٩٤٦	٩٤٧	٩٤٨	٩٤٩	٩٥٠	٩٥١	٩٥٢	٩٥٣	٩٥٤	٩٥٥	٩٥٦	٩٥٧	٩٥٨	٩٥٩	٩٦٠	٩٦١	٩٦٢	٩٦٣	٩٦٤	٩٦٥	٩٦٦	٩٦٧	٩٦٨	٩٦٩	٩٧٠	٩٧١	٩٧٢	٩٧٣	٩٧٤	٩٧٥	٩٧٦	٩٧٧	٩٧٨	٩٧٩	٩٨٠	٩٨١	٩٨٢	٩٨٣	٩٨٤	٩٨٥	٩٨٦	٩٨٧	٩٨٨	٩٨٩	٩٩٠	٩٩١	٩٩٢	٩٩٣	٩٩٤	٩٩٥	٩٩٦	٩٩٧	٩٩٨	٩٩٩	١٠٠٠
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

